

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اندیشه اسلامی^۲

آیت الله جعفر سبحانی
و
محمد محمد رضایی



اندیشه اسلامی ۲

سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۹

اندیشه اسلامی (۲) / مؤلفان جعفر سبحانی، محمد محمدرضایی؛ تدوین نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی. - قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۰.

۲۳۱ ص. ISBN: 978 - 964 - 531 - 111 - 5

کتابنامه: ص. ۲۲۷ - ۲۳۱؛ همچنین بصورت زیرنویس

۱. تعلیمات دینی ۲. اسلام - عقاید ۳. معاد. الف. محمدرضایی، محمد، ۱۳۳۹ - نویسنده همکار. ب - نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی. ج. عنوان.

۲۹۷/۰۷

۸ الف ۲ س / BP ۷/۷



اندیشه اسلامی (۲)

مؤلفان: آیت الله جعفر سبحانی و محمد محمدرضایی
تدوین: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها
معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی

ناشر: دفتر نشر معارف

ویراستار: امیرعباس رجبی

بازبین نهایی: محمدتقی سلمانی

صفحه آرا: داود غلامی

نوبت چاپ: سی و پنجم، تابستان ۱۳۹۱ / ۱۰۰۰۰ نسخه

چاپ: برهان

قیمت: ۲۸۰۰ تومان

شابک: ۵ - ۱۱۱ - ۵۳۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

کلیه حقوق محفوظ است

مراکز پخش:

مدیریت پخش دفتر نشر معارف: قم، خیابان شهدا، کوچه ۳۲، پلاک ۳، تلفن و شماره ۷۷۴۰۰۰۴

فروشگاه شماره ۱ (باتوق کتاب): قم، خیابان شهدا، روبروی دفتر مقام معظم رهبری. تلفن: ۷۷۳۵۴۵۱

فروشگاه شماره ۲ (باتوق کتاب): تهران، خیابان انقلاب، چهار راه کالج، جنب بانک ملت، پلاک ۷۱۵، تلفن: ۸۸۹۱۱۲۱۲، شماره ۸۸۸۰۹۳۸۶

نشانی الکترونیک: info@ketabroom.ir، پایگاه اینترنت: www.ketabroom.ir

سخن آغازین

گرایش به دین و معنویت، همزاد انسان است و ریشه در سرشت او دارد. دین، ندایی است که انسان آن را از درون خود می‌شنود و تا آدمی وجود دارد این گرایش در او باقی است. به همین خاطر است که پس از کم فروغ شدن دین و دینداری در مغرب زمین دیگر بار در چند دهه گذشته به طور روزافزون مردم، اندیشمندان و محافل علمی و تحقیقی غرب، به دین گرایش نشان داده‌اند. به گونه‌ای که مجله تأییم در سال ۱۹۸۰ م. ضمن گزارشی از احیای علاقه به پژوهش‌های فلسفی در باب دین، می‌نویسد: «خدا در حال بازگشتن است.»^۱ از این رو اکنون دیگر دین نوعی خرافه و یا برخاسته از عقده‌های روانی انسان شمرده نمی‌شود و امری بسیار مهم و در خور توجه به شمار می‌آید.

از این رو، بر دین پژوهان است که با درک عالمانه و صادقانه از اقتضائات نوین، در صدد یافتن تحلیل‌ها و تبیین‌های معقول و منطقی برای مسایل دینی و ایمانی برآیند تا بدین وسیله خورشید دین را فراروی دینداران همچنان پرفروغ نگاه دارند. برای رسیدن به این منظور بایستی علاوه بر تلاش‌های مستمر عقلانی و به کارگیری راه‌حل‌های منطقی، از راهنمایی‌ها و دستگیری‌های باارزش وحی نیز بهره جست. یکی از راه‌های مناسب برای برخورد با چنین فضایی، تعمیق باورهای دینی از طریق تشویق به مطالعه و کندوکاو عقلی و نقلی است. اندیشمندان مسلمان نیز با استقبال از طرح پرسش‌های اساسی درباره دین در صدد برآمده‌اند پاسخ‌های مناسبی ارائه کنند و از این طریق مایهٔ بالندگی و رشد باورهای دینی در جهان اسلام را فراهم آورند.

در آموزش کارآمد مبانی نظری اسلام، تدوین متون آموزشی مناسب، از عوامل مؤثر است و از آنجا که در دروس معارف اسلامی با شمار انبوهی از دانشجویان و رشته‌های دانشگاهی مواجه هستیم لازم است در این زمینه متون آموزشی متنوع تدوین شود تا استادان محترم معارف اسلامی با توجه به مخاطبان خود و شرایط دیگری که در تعیین متن درسی تأثیرگذار است کتاب درسی خود را انتخاب کنند.

در پی این منظور کتاب حاضر (اندیشه اسلامی ۲) به همت استاد محقق حضرت آیت‌الله جعفر سبحانی، از اندیشمندان ممتاز مباحث الهیات در حوزه علمیه قم و آقای دکتر محمدرضایی، دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران، براساس سرفصل‌های مصوب این درس به رشته تحریر درآمده است.

این معاونت ضمن سپاس و قدردانی فراوان از مؤلفان محترم و همه کسانی که در به ثمر رسیدن این اثر نقش داشته‌اند با گشاده‌رویی از دیدگاه‌ها، پیشنهادها و انتقادهای اندیشمندان، استادان و دانشجویان عزیز استقبال می‌کند.

معاونت پژوهشی دانشگاه معارف اسلامی

گروه مبانی نظری اسلام

۱. بنگرید به: مایکل پترسون، عقل و اعتقادات دینی.

۳۵	۴. رؤیا و مکاشفه.....
۳۵	اعتبار کتاب مقدس از دیدگاه متفکران یهودی و مسیحی.....
۳۷	دیدگاه قرآن در باب کتاب مقدس.....
۳۹	(د) تأثیر مسیحیت بر جامعه غربی در مقایسه با تأثیر اسلام بر پیدایش تمدن اسلامی.....
۳۹	۱. تأثیر حاکمیت مسیحیت بر جامعه غرب.....
۴۰	۲. تأثیر اسلام در پیشرفت تمدن اسلامی.....
۴۱	۱. در قلمرو صنعت کاغذ.....
۴۱	۲. در قلمرو شیمی.....
۴۱	۳. در قلمرو صنعت.....
۴۲	۴. در قلمرو ریاضیات.....
۴۲	۵. در قلمرو پزشکی.....
۴۳	۱. عدالت در داوری.....
۴۳	۲. عدالت در برابر قانون.....
۴۳	۳. عدالت در حوزه اقتصاد.....
۴۴	۴. عدالت در امور معنوی و مادی.....
۴۷	برای پژوهش.....
۴۷	منابعی برای مطالعه بیشتر.....

بخش دوم: اهداف، ابعاد و قلمرو دین

(۵۱ - ۱۲۲)

۵۱	الف) ضرورت وحی و پیامبری.....
۵۱	مقدمه.....
۵۲	ضرورت نبوت.....
۵۵	اهداف بعثت انبیا.....
۵۵	۱. یادآوری فطریات.....
۵۵	۲. آزاد کردن انسان از قید و بندهای نادرست.....
۵۶	۳. دعوت به توحید.....

صفحه

عنوان

۱۷	مقدمه.....
----	------------

بخش اول: پیشینه دین و پیامبری

(۱۹ - ۴۸)

۲۱	الف) تعریف دین و پیشینه آن در تاریخ.....
۲۱	تعریف دین.....
۲۱	تعریف دین از دیدگاه قرآن.....
۲۱	پیشینه دین در تاریخ.....
۲۲	فطری بودن دین.....
۲۲	مراتب دین.....
۲۳	ب) یهودیت و مسیحیت.....
۲۳	پیدایش و فرجام یهودیت.....
۲۷	پیدایش صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل.....
۲۸	پیدایش و فرجام مسیحیت.....
۳۱	ج) آشنایی با کتاب مقدس (عهد عتیق و جدید) و مقایسه آن با قرآن.....
۳۱	کتاب مقدس و بخش‌های تشکیل دهنده آن.....
۳۴	۱. زندگینامه و سخنان حضرت عیسی.....
۳۵	۲. تبلیغات و مسافرت‌های تبلیغی مبلغان مسیحی.....
۳۵	۳. نامه‌ها.....

عصمت و اختیار	۷۰
د. نقش دین در زندگی دنیایی	۷۰
۱. جامعیت و کمال دین	۷۱
شبهات	۷۲
۲. سکولاریسم	۷۳
تعریف سکولاریسم	۷۴
زمینه‌ها و عوامل پیدایش سکولاریسم	۷۵
یک. متون مقدس و منابع اولیه دینی	۷۵
جدایی دین از سیاست	۷۵
نبود قوانین اجتماعی و حکومتی	۷۶
ناسازگاری آموزه‌های کلامی و فلسفی مسیحیت با عقل و علوم تجربی	۷۶
دو. رفتار و برخورد نادرست متولیان کلیسا	۷۷
فساد اخلاقی	۷۸
برخوردهای خشن با دانشمندان	۷۸
مبانی سکولاریسم	۷۹
یک. علم‌گرایی	۷۹
دو. عقل‌گرایی	۸۰
۱. آموزه‌های مسیحیت	۸۱
۲. تعابیر متفکران بزرگ مسیحی	۸۱
برخورد نادرست کلیسا با متفکران و فیلسوفان	۸۱
نقد و بررسی	۸۱
نقد علم‌گرایی	۸۲
نقد عقل‌گرایی	۸۳
دیدگاه اسلام در باب سکولاریسم	۸۴
۳. لیبرالیسم	۸۴
معنای لغوی و اصطلاحی	۸۵
زمینه‌های شکل‌گیری لیبرالیسم	۸۵

۴. برپایی قسط و عدالت در جامعه بشری	۵۶
۵. آشنا کردن مردم با حکمت تعالیم الهی و تزکیه و تطهیر آنان	۵۷
۶. بشارت و انذار	۵۷
۷. علاج امراض روحی	۵۷
۸. به کمال رساندن فضایل اخلاقی	۵۸
معنای وحی	۵۸
انواع وحی	۵۹
تفسیرهای ناروا از وحی	۶۰
ب) معجزه انبیا	۶۱
معنای معجزه	۶۱
برای مطالعه بیشتر	۶۲
معجزه و قوانین عقلی	۶۲
۱. علت طبیعی عادی و متعارف	۶۳
۲. علت طبیعی غیرعادی و ناشناخته	۶۳
۳. تأثیر نفوس و ارواح	۶۳
۴. علل غیرمادی	۶۴
ج) عصمت انبیا	۶۴
معنای عصمت	۶۴
اقسام عصمت	۶۵
۱. عصمت انبیا در مقام دریافت، حفظ و ابلاغ وحی	۶۵
دلیل عقلی	۶۵
دلیل نقلی	۶۵
۲. عصمت از معصیت و گناه	۶۶
دلیل عقلی	۶۶
دلیل نقلی	۶۷
۳. عصمت در امور فردی و اجتماعی	۶۸
عامل و منشأ عصمت	۶۹

۸۶	مبانی و ارزش‌های لیبرالیسم.....
۸۶	۱. فردگرایی.....
۸۷	۲. آزادی.....
۸۷	۳. عقل‌گرایی.....
۸۸	۴. عدالت و برابری حقوق انسان‌ها.....
۸۸	۵. تساهل.....
۸۹	نقد و بررسی.....
۹۴	ه) گوهر مشترک دین و راز تعدد شریعت‌ها.....
۹۴	گوهر مشترک دین.....
۹۴	راز تعدد شرایع.....
۹۴	راز جاودانگی و حقانیت شریعت اسلام.....
۹۶	۱. حجیت و حکم عقل.....
۹۶	۲. قاعده اهم و مهم.....
۹۶	۳. گشوده بودن باب اجتهاد.....
۹۷	۴. پیروی از قواعد حاکمه فقهی.....
۹۷	کثرت‌گرایی دینی و گوهر مشترک.....
۹۷	۱. حقانیت و نجات‌بخشی مطلق یک دین (انحصارگرایی).....
۹۸	نقد و بررسی.....
۹۹	۲. شمول‌گرایی.....
۱۰۰	نقد و بررسی.....
۱۰۰	۳. کثرت‌گرایی.....
۱۰۱	نقد و بررسی.....
۱۰۳	و) رابطه علم و دین.....
۱۰۳	مقدمه.....
۱۰۳	تعریف علم.....
۱۰۴	تعریف دین.....
۱۰۴	ویژگی‌های علوم تجربی.....

۱۰۶	دیدگاه اسلام درباره علوم تجربی.....
۱۰۸	انواع رابطه علم و دین.....
۱۰۸	۱. علم و دین، دو شیوه بیان یک واقعیت.....
۱۰۹	۲. علم، تأییدکننده دین.....
۱۱۰	۳. علم و دین، مکمل یکدیگر.....
۱۱۲	۴. ناسازگاری علم و دین.....
۱۱۳	۵. جدایی کامل حوزه علم از دین.....
۱۱۴	برای مطالعه بیشتر.....
۱۱۴	۱. دیدگاه نوآرثودوکسی.....
۱۱۴	۲. دیدگاه اگزستانسیالیستی.....
۱۱۵	۳. دیدگاه فیلسوفان تحلیل زبانی.....
۱۱۵	۴. دیدگاه کانتی.....
۱۱۶	نقد و بررسی.....
۱۱۷	نتیجه‌گیری.....
۱۱۹	برای پژوهش.....
۱۲۰	منابعی برای مطالعه بیشتر.....

بخش سوم: شناخت اسلام

(۱۶۲-۱۲۵)

۱۲۵	مقدمه.....
۱۲۵	تعریف اسلام.....
۱۲۶	قرآن و سنت.....
۱۲۶	الف) قرآن.....
۱۲۸	ابعاد اعجاز قرآن.....
۱۲۸	۱. فصاحت و بلاغت.....
۱۲۹	۲. اعجاز قرآن از نظر معارف الهی.....
۱۳۰	۳. اعجاز قرآن از نظر هماهنگی و عدم‌اختلاف در سبک و محتوا.....

۱۳۱	۴. اعجاز قرآن از نظر اسرار آفرینش
۱۳۱	یک. حرکت زمین
۱۳۲	دو. تلقیح نباتات به وسیله باد
۱۳۳	سه. جاذبه عمومی
۱۳۳	۵. اعجاز قرآن از نظر خبرهای غیبی
۱۳۴	یک. ناتوانی انسان‌ها از معارضه با قرآن
۱۳۴	دو. پیروزی رومیان پس از مدتی کوتاه
۱۳۵	سه. پیروزی پیامبر بر مشرکان
۱۳۵	چهار. خبر بازگشت پیامبر به مکه
۱۳۶	مصونیت قرآن از تحریف
۱۳۶	برخی از دلایل تحریف‌ناپذیری قرآن
۱۳۷	(ب) سنت
۱۳۸	تعریف سنت
۱۳۹	حجیت سنت
۱۴۱	(ب) عقل و جایگاه آن در شناخت دین
۱۴۱	جایگاه عقل
۱۴۱	عقل در اصطلاح
۱۴۱	تقسیمات عقل
۱۴۱	حجیت عقل
۱۴۴	رابطه عقل و دین
۱۴۶	(ج) خاتمیت
۱۴۶	خاتمیت در قرآن
۱۵۰	خاتمیت در روایات اسلامی
۱۵۱	شبهات درباره خاتمیت
۱۵۱	۱. خاتمیت، پایان حاکمیت دوره غریزه
۱۵۱	نقد و بررسی
۱۵۳	۲. خاتمیت، پایان دوران ولایت شخصی

۱۵۳	نقد و بررسی
۱۵۴	۳. ناسازگاری خاتمیت با مرجعیت علمی امامان معصوم
۱۵۴	نقد و بررسی
۱۵۵	(د) روش فهم دین
۱۵۵	فهم‌پذیری دین
۱۵۶	روشمند بودن فهم دین
۱۵۷	۱. آگاهی از قواعد زبان عربی
۱۵۷	۲. آگاهی از معانی الفاظ قرآن
۱۵۷	۳. تفسیر قرآن به قرآن
۱۵۷	۴. مراجعه به احادیث صحیح
۱۵۸	۵. توجه به شأن نزول آیات
۱۵۸	۶. آگاهی از تاریخ محیط نزول قرآن
۱۵۸	۷. شناخت آیات مکی و مدنی
۱۵۸	۸. پرهیز از هر نوع پیش‌داوری
۱۵۹	برای مطالعه بیشتر
۱۵۹	تکامل‌پذیری فهم دین
۱۵۹	نقد و بررسی
۱۶۱	برای پژوهش
۱۶۱	منابعی برای مطالعه بیشتر

بخش چهارم: امامت و ولایت

(۱۶۵-)

۱۶۵	(الف) معنای امامت و ولایت
۱۶۶	تاریخ پیدایش اختلاف در مسئله امامت
۱۶۷	دستاوردهای بحث در باب امامت
۱۶۹	نیاز به وجود امام

۱۷۳	ب) ادله نصب و عصمت امامان
۱۷۳	۱. دلایل نصب
۱۷۳	دلایل قرآنی
۱۷۳	یک. آیه انذار
۱۷۶	دو. آیه ولایت
۱۷۸	سه. آیه تبلیغ
۱۸۳	دلایل روایی
۱۸۳	یک. حدیث منزلت
۱۸۴	دو. حدیث سفینه
۱۸۴	امامان دوازده گانه
۱۸۵	۲. عصمت امامان
۱۸۷	محبت به اهل بیت
۱۸۸	ج) مهدویت
۱۹۰	قرآن و غیبت
۱۹۱	راز غیبت
۱۹۲	طول عمر حضرت مهدی (عج)
۱۹۳	هنگام ظهور حضرت مهدی (عج)
۱۹۳	معنای انتظار
۱۹۵	سیمای جامعه انسانی در عصر جایگزین
۱۹۸	برای پژوهش
۱۹۸	منابعی برای مطالعه بیشتر

بخش پنجم: مرجعیت و ولایت در عصر غیبت
(۲۰۲-)

۲۰۲	الف) ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت
۲۰۲	مقدمه

۲۰۳	یک. وحدت مسلمانان بدون حکومت امکان پذیر نیست
۲۰۳	دو. اجرای قوانین اسلام مستلزم تشکیل حکومت است
۲۰۳	معنای ولایت فقیه
۲۰۵	پیشینه تاریخی ولایت فقیه
۲۰۸	اهداف و وظایف حکومت ولی فقیه
۲۱۰	ب) ولی فقیه
۲۱۱	ویژگی های ولی فقیه
۲۱۱	۱. آگاهی از قانون اسلام
۲۱۲	۲. ایمان و اسلام
۲۱۲	۳. کاردانی
۲۱۳	۴. عدالت
۲۱۴	۵. آراستگی به فضایل اخلاقی و آلوده نبودن به خصلت های ناپسند
۲۱۴	ادله ولایت ولی فقیه
۲۱۵	دلیل عقلی
۲۱۵	دلایل نقلی
۲۱۸	ج) مبنای مشروعیت ولایت فقیه
۲۱۸	منشأ مشروعیت
۲۱۹	نقش و جایگاه مردم در نظام ولایت فقیه
۲۲۱	انتصاب یا انتخاب
۲۲۲	ولایت یا وکالت
۲۲۲	نقد و بررسی
۲۲۴	برای پژوهش
۲۲۴	منابعی برای مطالعه بیشتر
۲۲۸	منابع

می‌داند: قرآن و عترت و اهل بیتش. مادامی که مسلمانان به آن دو تمسک جویند، از گمراهی ایمن‌اند که این خود به تلازم قرآن و اهل بیت که تبیین‌گر و اجرا کننده آموزه‌های قرآنی‌اند اشارتی لطیف دارد.

اسلام که پاسخگوی تمام نیازهای آدمی است، در عصر غیبت حضرت ولی عصر (عج) نیز درمورد تبیین و اجرای دستورهای قرآنی و سنت معصومین و تدبیر حاکمیت مسلمانان دستور خاصی دارد. اسلام این وظیفه را برعهده عالمان و فقیهان جامع‌الشرایطی می‌داند که شایستگی انجام این وظیفه را دارند. اهداف آنان چیزی جز اهداف پیامبر و امامان معصوم نیست و به تعبیری ولایت آنان، پرتوی از ولایت پیامبر و امامان معصوم است. البته تحقق چنین حاکمیتی در عصر غیبت نیازمند رضایتمندی و موافقت و پیروی مردم است.

در کتاب اندیشه اسلامی (۲) با توجه به سرفصل‌های مصوب، کوشیده‌ایم تا حد ممکن به بحث‌ها و مسائل مطرح و جدید نیز اشاره شود. از این رو، از تمامی استادان و صاحب‌نظران و دانشجویان محترم تقاضا داریم با پیشنهادهای اصلاحی خود، هرچه بیشتر بر غنای این کتاب بیفزایند.

در پایان زحمات بی‌شائبه تمام دست‌اندرکاران مرکز برنامه‌ریزی و متون درسی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها که در تولید این اثر نقش‌آفرین بوده‌اند، به‌ویژه از تلاش‌های رئیس مرکز و مدیر پژوهش گروه مبانی نظری اسلام که یاریگر ما بودند، را ارج می‌نهمیم.

مقدمه

دیرینه‌ترین آثاری که باستان‌شناسان به آن دست یافته‌اند، بر آن دلالت دارد که زندگی انسان پیوسته با دین و دینداری همراه بوده است، هرچند این پدیده در هر عصر و قاره‌ای به صورتی خاص جلوه‌گر شده است. قرآن نیز بر آن است که در طول تاریخ برحسب شرایط زمانی و مکانی مختلف و به تعبیری متناسب با استعدادهای امت‌ها، جلوه دین که همان اسلام (تسلیم بودن در برابر خدا) است، به شکل شریعت‌های مختلف بروز یافته است. هر یک از شرایع پیشین، در زمان خود کامل‌ترین بوده، اما در عین حال شریعت‌های مختلف همانند کلاس‌های یک دوره تحصیلی بوده‌اند که آخرین و کامل‌ترین آنها شریعت اسلام است که پیامبر گرامی آن را عرضه نموده است.

اسلام با معجزه جاوید خود، قرآن، از روز نخست، دعوت به فطرت و خرد را اساس آیین خود دانست. شریعتی که با خواست‌های درونی انسان هماهنگ است و بر عقل تأکید می‌ورزد، باید پیوسته و جاودانه باشد و رمز جاودانگی اسلام نیز در همین عامل نهفته است.

قرآن نیز داروی شفابخشی است که تزکیه انسان‌ها را همت خود قرار داده و نور پرفروغی است که هیچ‌گاه به خاموشی نمی‌گراید و در واقع از همین روست که برای همیشه هدایتگر انسان‌هاست.

اما قرآن و دستورهای آن مانند قانون اساسی، مشتمل بر کلیاتی است که به تفسیر و تبیین و اجرا نیاز دارد که خداوند انجام این وظیفه را ابتدا برعهده پیامبر اسلام و سپس امامان معصوم نهاده است. پیامبر در روایتی، پیروی از دو چیز را پس از خود مایه هدایت امت اسلام

بخش اول

پیشینه دین و پیامبری

- الف) تعریف دین و پیشینه آن در تاریخ
ب) یهود و مسیحیت: پیدایش و سرنوشت آنها
ج) آشنایی با کتاب مقدس (عهد عتیق و جدید) و مقایسه آن با قرآن
د) تأثیر حاکمیت مسیحیت بر جامعه غربی و مقایسه آن با اسلام در پیدایش تمدن اسلامی

الف) تعریف دین و پیشینه آن در تاریخ

تعریف دین

دین در لغت به معنای فرمانبرداری، خضوع، پیروی، اطاعت، تسلیم و جزا و در اصطلاح، مجموعه عقاید و قوانین و مقرراتی است که خداوند از طریق پیامبران برای هدایت و سعادت انسان‌ها نازل فرموده و دارای ابعاد مختلفی نظیر بعد شناختی و آموزه‌ای، اخلاقی، فردی، عبادی، حکومتی، اقتصادی، حقوقی و جزایی، احساسی و روانی و آرمانی است. اگر چنین دینی بدون تحریف باشد، دین حق و اگر بخشی از آن تحریف شده باشد، دین باطل نام می‌گیرد. تعریف دین از دیدگاه قرآن: دین در نزد خدا اسلام است؛ یعنی تسلیم در برابر خدا بودن، از این رو هرکس جز دین اسلام دین دیگری را طلب کند و پیرو آن گردد، هرگز از وی پذیرفته نیست.^۱

پیشینه دین در تاریخ

تاریخ دین حق - که همان دین اسلام می‌باشد - هم‌زمان با پیدایش انسان بوده است. هنگامی که تنها حضرت آدم و حوا می‌زیستند، حضرت آدم پیامبر الهی بود و پیام‌های الهی بر وی نازل می‌شد. البته دین ایشان بسیار ساده و مشتمل بر کلیاتی چند بوده است؛ از جمله یکتاپرستی، باور به معاد و زندگی ابدی، اعتقاد به بعثت پیامبران از سوی خدا برای هدایت بشر و تعدادی از قواعد اخلاقی و احکام عملی.

۱. «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا...» (ال عمران (۳): ۱۹).

خداوند نیز به وسیله نوح علیه السلام اولین شریعت را برای هدایت انسان‌ها نازل فرمود. آخرین و کامل‌ترین شریعت‌ها نیز شریعت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است.

ب) یهودیت و مسیحیت: پیدایش و سرنوشت آنها

یهودیت عنوان دین حضرت موسی علیه السلام، از پیامبران بزرگ الهی، است. قومی که این دین را از آن خود می‌داند، قوم اسرائیل است. اسرائیل یکی از نام‌های یعقوب علیه السلام از نوادگان حضرت ابراهیم علیه السلام است. از همین روی، این قوم که نیای بزرگ خود را ابراهیم علیه السلام می‌داند، خود را قوم اسرائیل یا بنی‌اسرائیل می‌خواند. حضرت یعقوب علیه السلام دوازده پسر داشت که همگی به بنی‌اسرائیل معروف شدند. عنوان دیگری که برای این قوم به کار رفته، عبرانیان یا قوم عبرانی است. زبان مخصوص این دین، زبان عبری نیز برگرفته از همین نام است. برخی دانشمندان معتقدند نام «عبرانی» را کنعانیان پس از ورود حضرت ابراهیم علیه السلام به سرزمین کنعان بر او نهاده و وی را عبرانی خوانده‌اند این نام بعدها جزو القاب او شد و لقب مذکور در خاندان وی باقی ماند. عبرانی از ماده «ع ب ر» به معنای گذر کردن از نهر می‌آید؛ بدین اعتبار که حضرت ابراهیم علیه السلام از رود فرات عبور کرد و وارد کنعان شد. پاره‌ای نیز بر این باورند که عبرانی منسوب به عابر، نیای حضرت ابراهیم علیه السلام است.^۱

در دوران فرمانروایی حضرت یوسف علیه السلام، حضرت یعقوب علیه السلام با فرزندان خود به مصر آمد و یوسف علیه السلام با موقعیتی که در مصر داشت، آنان را از رنج قحطی رهاوند. در این زمان، به گفته تورات، افراد خاندان اسرائیل هفتاد تن بودند. جمعیت بنی‌اسرائیل به سرعت رو به قزونی نهاد و دوازده قبیله بنی‌اسرائیل که در اصطلاح «اسباط» نامیده شدند، در علوم و فنون پیشرفت کردند. این امر موجب وحشت فراعنه مصر (رامسیس دوم) گردید و از همین رو آنان مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. همچنین کاهنان به آنها گفته بودند قدرت آنان توسط فردی که از بنی‌اسرائیل متولد خواهد شد، نابود می‌گردد. از این رو، فرعون مصر به قابله‌های اسرائیلی

دین امری فطری است؛ بدین معنا که دین مجموعه اعتقادات و اعمالی است که فطرت و ساختار وجودی آدمی آن را اقتضا می‌کند و در پرورش استعدادهای آدمی مؤثر است. بی‌شک توحید، نبوت و معاد به عنوان عناصر اصلی دین، اقتضای وجود آدمی است.

معرفت و گرایش به خدا در نهاد آدمی سرشته شده و از آن جدایی‌ناپذیر است. میل به جاودانه زیستن و میل به راحتی مطلق که در عالم آخرت میسر است، نیز میلی فطری می‌باشد. این در حالی است که کلیات تعالیم و دستورهای دینی از جمله عبادات و پرستش خداوند و یا فرمان‌هایی برای تنظیم روابط اجتماعی، مطابق با فطرت و ساختار وجود آدمی است و از این روست که هر کس از فطرت خود فاصله نگرفته، با کمال میل به آن گردن می‌نهد. بنابراین فطری بودن دین، یعنی مطابق بودن محتوای دین با ساختار وجودی انسان.

مراقب دین

شریعت‌ها و مذاهب، در طول تاریخ، دارای حقیقت واحدی هستند که همان اسلام (تسلیم بودن در برابر خدا) است. اختلاف آنها نیز بر حسب درجات کمال است که در استعدادهای امت‌های گذشته و آینده ریشه دارد. به تعبیری شرایع مختلف مانند سال‌های مختلف یک دوره تحصیلی و یا مانند مراحل درمان یک بیماری است. همه مراحل درمانی که پزشک تجویز می‌کند، دارای هدف مشترک و واحدی است. بی‌گمان شرایط و زمان و طبیعت بیمار، چنین مراحل را اقتضا کرده است. از این روست که قرآن می‌فرماید:

لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ لِلَّهِ شَرِيعَةٌ وَ رَاحَةُ رُوحِی
قرار داده‌ایم.^۱

همه این شریعت‌ها و روش‌ها، راه‌هایی برای رسیدن به اصول و اهداف کلی هستند که فراخور استعدادهای امت‌ها و مقام انبیا شکل گرفته است. این راه‌ها مکمل هم‌اند، نه ناسازگار باهم. نخستین راه و روش صحیح را حضرت آدم علیه السلام به فرزندان خود آموخت.

۱. حسین توفیقی، *آشنایی با ادیان بزرگ*، ص ۷۲؛ عبدالرحیم سلیمانی، *یهودیت*، ص ۱۸.

دستور داد پسران را هنگام تولد بکشند، ولی دختران را زنده نگاه دارند.

اما مشیت الهی به این تعلق گرفته بود که حضرت موسی علیه السلام در چنین اوضاعی متولد شود و در برابر فرعون پرورش یابد تا هم قوم بنی اسرائیل را نجات دهد و هم فرعون و پیروان او را نابود سازد.

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام متولد شد، خداوند به مادر موسی الهام کرد او را در صندوقی قرار دهد و به امواج رود نیل بسپارد. لحظاتی بعد فرعون و همسرش صندوق را از آب گرفتند و توجه آنها به کودک جلب شد. همسر فرعون مانع کشتن کودک شد و گفت: شاید او به حال ما سودی بخشد، یا او را به فرزندی بگیریم. به هر روی، حوادث به گونه‌ای رقم خورد که مادر موسی دایه او شد و او را در برابر فرعون پرورش داد تا به سن جوانی رسید.

روزی موسی از قصر فرعون بیرون آمد و برایش ماجراهایی پیش آمد که مجبور شد از مصر بگریزد و به سوی سرزمین مدین حرکت کند. در آنجا با یکی از دختران حضرت شعیب علیه السلام ازدواج نمود؛ مشروط بر آنکه هشت سال و در صورت تمایل ده سال را در خدمت حضرت شعیب علیه السلام باشد.

او پس از ده سال اقامت در مدین تصمیم گرفت آنجا را به قصد مصر ترک گوید. در بین راه آتشی دید و وقتی نزد آتش آمد، از سمت راست بیابان از درختی ندا داده شد: «ای موسی! من پروردگار جهانیانم. من تو را به پیامبری برگزیدم و به آنچه وحی می‌شود، گوش فرا ده.» خداوند دو معجزه اژدها شدن عصا و ید بیضا را در اختیار او نهاد تا به کمک آنها رسالت خود را به فرجام رساند. حضرت موسی علیه السلام بر آن بود تا هم فرعون و پیروان او را به خداپرستی بخواند و هم بنی اسرائیل را از ستم فرعون برهاند و به سرزمین موعود ببرد. در این راه حضرت موسی علیه السلام از خدا خواست برادرش هارون را نیز با او همراه کند. خداوند نیز درخواست موسی علیه السلام را پذیرفت و هر دو را به پیامبری برگزید.

حضرت موسی و برادرش هارون، فرعون را به خداپرستی خواندند و برای اثبات صحت ادعای پیامبری خود به معجزه متوسل شدند، اما فرعون سخن آنان را نپذیرفت و مدعی شد که این سحری آشکار است. او ساحران را برای خنثی کردن معجزه حضرت موسی علیه السلام گرد

آورد، اما آنها موفق نشدند و چون ضعف خود را در برابر معجزات او دریافتند، به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.

هنگامی که فرعون از حیل‌های خود طرزی نیست، بر آن شد تا موسی علیه السلام را به قتل رساند و پیروان او را شکنجه کند. خداوند نیز چندین بار فرعونیان را به عذاب‌های مختلف نظیر قحطی و کم شدن میوه‌ها، طوفان، هجوم ملخ‌ها و تبدیل شدن آب‌ها به خون دچار کرد. اما هر بار که عذاب بر آنان فرود می‌آمد، می‌گفتند: ای موسی! خدا را به خاطر آن عهده‌ی که پیش تو دارد، بخوان و هرگاه بلا را از ما برطرف کند، به تو ایمان می‌آوریم و بنی اسرائیل را آزاد می‌سازیم، اما هرگز به قول خود عمل نکردند. پس از تصمیم فرعون، خدا به موسی علیه السلام دستور داد شبانه بنی اسرائیل را از مصر حرکت دهد تا از دریا عبور کنند و دست فرعونیان از آنان کوتاه شود. موسی به همراه بنی اسرائیل حرکت کردند و در طلوع آفتاب به ساحل دریا رسیدند. فرعون که از حرکت بنی اسرائیل آگاه شد، با تمام قدرت آنان را تعقیب کرد. هنگامی که سپاه فرعون به بنی اسرائیل نزدیک شد، خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد عصای خود را به دریا زند. حضرت موسی علیه السلام نیز چنین کرد و دریا شکافته شد و خشک گردید و بنی اسرائیل به آسانی از آن عبور کردند. هنگامی که فرعونیان خواستند از این راه بگذرند، امواج آب آنها را فراگرفت و همگی غرق شدند. فرعون به هنگام غرق شدن اظهار ایمان کرد، ولی ایمان او سودی نبخشید و جسد بی‌جان او عبرتی برای آیندگان گردید.

قوم بنی اسرائیل پس از سال‌ها محنت و سختی، استقلال و آزادی خود را به دست آوردند و در سرزمین موعود سکنی گزیدند و خداوند نیز آنان را مشمول رحمت و نعمت‌های فراوان خود قرار داد؛ تا جایی که ابرها را سایبان آنان قرار داد و من و سلوی (مرغ بریان و ترنجبین) را برای آنها مهیا ساخت. در این هنگام، موسی علیه السلام از جانب خداوند مأموریت یافت سی شبانه‌روز از قوم خود جدا شود و در جایگاه خاصی به نام طور اقامت گزیند. از این روی، او برادرش را جانشین خود قرار داد. بعد از اتمام سی شب دستور آمد که ده روز دیگر باید در میقات بمانی. سرانجام چهل شبانه‌روز در آنجا ماند و الواح (تورات) را دریافت کرد و به سوی قوم خود بازگشت.

مقدس در آنجا هستند، ما به شهر وارد نمی‌شویم. تو و پروردگارت بروید و بجنگید؛ ما در اینجا نشستیم.» در این حال موسی ناامید شد و فرمود: «خدايا! بین ما و فاسقان حکم کن و ما را از آنها جدا ساز.» دعای حضرت موسی علیه السلام مستجاب شد و خطاب آمد که این جمعیت از ورود به این سرزمین - که سرشار از مواهب مادی و معنوی است - محروم‌اند و باید چهل سال در این بیابان سرگردان بمانند تا نسلی دیگر بتواند این سرزمین مقدس را فتح کند. در تورات نقل شده است که موسی علیه السلام در سن ۱۲۰ سالگی در مکانی به نام موآب، در حوالی دریای میت درگذشت و بنی‌اسرائیل سی‌روز برای او عزاداری کردند. قبر او تا به امروز مخفی است. البته بعدها یوشع بن نون بیت‌المقدس را فتح کرد.^۱

پیدایش صهیونیسم و تأسیس دولت اسرائیل

یهودیت تبلیغ ندارد؛ زیرا یهودیان دین خود را نعمتی الهی می‌دانند که تنها از آن نژاد بنی‌اسرائیل است. با این وصف، اگر کسی یهودی شود، او را می‌پذیرند. یهودیان معمولاً مردم را به صهیونیسم فرا می‌خوانند. البته برخی از یهودیان، با صهیونیسم مخالف‌اند. «صهیون» نام تپه‌ای است در اورشلیم که در زمان شکوفایی دولت بنی‌اسرائیل در عصر داود و سلیمان مرکز نظامی بوده است. این نام همواره یادآور دوران اقتدار آن قوم است. صهیونیسم عنوان جنبشی است که طرفدار بازگشت یهودیان به فلسطین و ایجاد کشوری ویژه بنی‌اسرائیل در این سرزمین است. بنیانگذار این نهضت در عصر جدید، فردی یهودی به نام تنودور هرتزل (۱۹۰۴ - ۱۸۶۰) است.

در اواخر قرن نوزدهم گروه بزرگی از یهودیان روسیه اخراج شدند. گروهی از آنان در غرب اروپا ساکن شدند و عده‌ای نیز به فلسطین رفتند. با ایجاد نهضت صهیونیسم و تشویق یهودیان برای بازگشت به فلسطین، دولت انگلستان در سال ۱۹۱۷ در اعلامیه‌ای معروف به «بالفور» موافقت خود را مبنی بر تأسیس حکومت مستقل یهودی در منطقه فلسطین اعلام

از آنجا که غیبت موسی طولانی شد، فردی به نام سامری با سوءاستفاده از جهالت و پیشینه بت‌پرستی بنی‌اسرائیل، از زر و زیور آنان گوساله‌ای زرین ساخت که صدایی نیز از آن خارج می‌شد و بدین ترتیب مردم را به پرستش و عبادت آن دعوت کرد. راهنمایی‌های هارون نیز سودی نبخشید و بنی‌اسرائیل که در عقیده خود ضعیف بودند، به گوساله‌پرستی روی آوردند. هنگامی که موسی در طور سینا بود، پروردگار او را از مکر سامری و سرگذشت قوم بنی‌اسرائیل آگاه ساخت. موسی پس از پایان اقامت در طور، اندوهناک و خشمگین به سوی قوم خود بازگشت.

وی ابتدا هارون را مورد ملامت قرار داد. هارون در پاسخ گفت: «ترسیدم که میان بنی‌اسرائیل تفرقه افتد. همچنین بنی‌اسرائیل در غیاب تو مرا ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند. از این رو مرا رها کن و دشمنانم را شاد مکن و مرا در شمار ستمگران قرار مده.»

هنگامی که خشم موسی علیه السلام فرو خوابید، الواح را که مایه هدایت و رحمت بود، برداشت و متوجه قوم خود شد و آنان را ملامت نمود و به آنها گفت: آیا خدا به شما وعده نیکو نداد؟ چرا صبر نکردید؟ بنی‌اسرائیل در جواب گفتند که ما به اختیار خود عهدشکنی نکردیم. سرانجام بنی‌اسرائیل توبه نمودند و از خدا طلب آمرزش کردند و خداوند نیز توبه آنان را پذیرفت. اما سامری که عامل این انحراف بود، به عذاب اخروی وعده داده شد و در دنیا نیز گرفتار عذاب الهی گشت و به مرضی مبتلا شد که از دیدار مردم وحشت می‌کرد. حضرت موسی علیه السلام گوساله او را سوزاند و باقیمانده آن را به دریا افکند.

خداوند برای تکمیل نعمت و احسان خود بر قوم بنی‌اسرائیل، به موسی علیه السلام وحی کرد که آنان را به سرزمین مقدس و موعود فلسطین ببرد. اما چون بنی‌اسرائیل سال‌ها به زندگی ذلت‌بار خو کرده بودند و ورود به آن سرزمین نیز با مشقت‌هایی همراه بود، به موسی علیه السلام گفتند که در آن سرزمین قومی ظالم زندگی می‌کند و ما هرگز به آن شهر نمی‌رویم، مگر آنکه آنها این شهر را ترک گویند. حتی دو نفر از بنی‌اسرائیل که ایمان قوی‌تری داشتند، آنها را ترغیب کردند تا به آن سرزمین مقدس بروند، اما سودی نبخشید.

در نهایت به موسی علیه السلام با درشت‌گویی گفتند: «ای موسی! تا هنگامی که ساکنان سرزمین

۱. بنگرید به: اعراف (۷): ۱۶۰ - ۱۰۲؛ قصص (۲۸): ۲۳ - ۱؛ طه (۲۰): ۹۹ - ۹؛ جعفر سبحانی، مشهور جاوید (نخبره و تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت شعیب تا حضرت موسی)، ج ۱۲، ص ۲۶۱ - ۲۵؛ عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم: سیره پیامبران در قرآن، ص ۱۰۹ - ۹۸.

کرد. پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۷ به بهانه فشارهایی که نازی‌های آلمان بر یهودیان وارد کرده بودند، سازمان ملل متحد رأی به تقسیم سرزمین فلسطین و ایجاد کشوری یهودی‌نشین دارد و در سال ۱۹۴۸ کشور مستقل اسرائیل اعلام موجودیت کرد. صهیونیست‌ها بی‌توجه به مهمان‌نوازی مسلمانان فلسطین که آنها را با گرمی پذیرفته بودند، با قساوت‌آمیزترین شیوه آن سرزمین را اشغال کردند و پس از چندی بخش‌هایی از کشورهای اسلامی همسایه را نیز غصب و ضمیمه کشور صهیونیستی نمودند. این در حالی است که تورات، یهودیان را از طمع ورزیدن به اموال و املاک همسایه برحذر داشته و کسی که حد همسایه خود را تغییر دهد ملعون دانسته است.^۱

پیدایش و فرجام مسیحیت

حضرت عیسی علیه السلام از بزرگترین پیامبران الهی است که دارای کتاب آسمانی و شریعت و معجزات بسیاری بوده است. او از مادری پاکدامن و باتقوا به نام مریم زاده شد. پدر و مادر مریم، عمران و حنه نیز پاکدامن و بافضیلت بودند. مادر مریم زنی نازا بود و همواره از خدا می‌خواست فرزندی به او عنایت کند، از این رو نذر کرده بود اگر خدا به او پسری عطا کند، او را خادم و خدمتگزار حرم بیت‌المقدس گرداند. خداوند نیز دعای او را استجابت کرد، ولی به جای پسر، دختری به او عطا کرد که او را مریم نام نهادند. به هنگام تولد مریم، پدرش عمران از دنیا رفته بود. مادر در این اندیشه بود که شاید دختر نتواند همانند پسر خدمتگزار حرم شود، اما سرانجام تصمیم گرفته شد که مریم خدمتگزار حرم گردد. متولیان حرم در تکفل و سرپرستی این فرزند باهم اختلاف داشتند؛ چرا که پدر مریم در بین خادمان، مقامی والا و ارجمند داشت و پیشوای آنان بود و هر یک از خادمان می‌خواستند افتخار سرپرستی فرزند او نصیب آنان شود. سرانجام تصمیم گرفتند به قرعه متوسل شوند و بدین ترتیب قرعه به نام زکریا افتاد. زکریا به‌خوبی از مریم مراقبت می‌کرد، ولی هرگاه به محل عبادت مریم وارد می‌شد، غذای او را آماده می‌دید. وی که از دیدن این منظره به شگفت آمده بود، از مریم پرسید: این غذاها از

کجا می‌آید؟ مریم در پاسخ گفت: از جانب خداست و خدا به هر کس که بخواهد، روزی فراوان می‌دهد. بدین ترتیب مریم به تدریج بزرگ و جوان شد و خداوند دل او را با نور معرفت و تقوا نورانی ساخت.

روزی طبق عادت معمول، مریم به نماز و عبادت خدا مشغول بود که اضطراب و نگرانی بی‌سابقه‌ای را احساس کرد. در این حال فرشته‌ای آسمانی به صورت مردی پیش‌روی مریم ظاهر شد. مریم با مشاهده مرد به خدا پناه برد. در این حال، مرد ناشناس به مریم رو کرد و گفت: مترس! من فرستاده پروردگار تو هستم و مأموریت دارم پسر پاکیزه‌ای به تو بخشم. مریم از این خبر شگفت‌زده شد و گفت: چگونه ممکن است من فرزند پسری آورم، درحالی‌که هرگز مردی با من تماس نداشته و من زن بدکرداری نبوده‌ام. فرشته گفت: «خدایت چنین خواسته و این کار برای او آسان است. خدا می‌خواهد این حادثه، آیت و رحمتی باشد از جانب او برای مردم. تولد این فرزند مورد مشیت و قضای حتمی الهی است.» پس از مدتی مریم احساس بارداری کرد، و برای دوری از قوم خود به مکانی دور رفت. هنگامی که به آنجا رسید، درد زایمان او را فراگرفت. او به تنه درخت خرماي خشکیده‌ای تکیه کرد، درحالی‌که وحشت او را فراگرفته بود؛ تا آنجا که آرزو کرد ای کاش پیش از این حادثه مرده و فراموش شده بودم! بار دیگر رحمت خدا شامل حال او شد و خطاب آمد: محزون مباش که رحمت حق شامل حال توست. زیر پای خود بنگر، چشمه‌ای مشاهده می‌کنی و می‌توانی خود و نوزاد را با آب آن بشویی. درخت خشک خرما را نیز تکان بده تا خرماي تازه بر تو فرو ریزد. از آن میل کن و از این آب نیز بنوش و چشمت به این نوزاد روشن باشد و در اعتراض مردم نذر سکوت کن. این کودک می‌تواند در گهواره سخن بگوید. مریم با شنیدن این سخنان، آرامش یافت و به همراه کودک به سوی قوم خود باز آمد.

در چنین شرایطی، برخی او را مورد اعتراض قرار دادند و گفتند: این کار عجیب چیست؟! پدر تو مرد بدی نبود و مادرت نیز زن بدکرداری نبود. مریم در مقابل این اعتراض سکوت پیشه کرد و به آنها فهماند که اگر طالب حقیقت هستید، با این نوزاد سخن بگویید. آنها این کار را به نوعی تمسخر خود پنداشتند و گفتند: چگونه ما با کودکی که در گهواره است، سخن

۱. سفر خروج، ۱۷/۲۰؛ سفر شنبه، ۵/۲۱، ۲۷/۱۷؛ حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۰۸.

بگوییم؟! ناگهان کودک به فرمان الهی به سخن درآمد و چنین گفت:

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْ لِي جَبْرًا شَقِيًّا * وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا^۱ [کودک] گفت: «منم بنده خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است؛ و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته، و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است؛ و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است؛ و درود بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم»

پس از این سخنان، مردم دریافتند که این کودک با خواست خدا خلق شده و نسبت به دیگران امتیازات والایی دارد، و از این رو باید از ملامت و سرزنش مریم دست بشویند.

هنگامی که عیسی علیه السلام به سی سالگی رسید، فرشته‌ای رسالت او را به او ابلاغ کرد و سپس از خداوند انجیل را دریافت نمود، در حالی که تصدیق‌کننده تورات بود. شریعت او کامل‌کننده تورات تلقی شده است؛ به گونه‌ای که همه آنچه در تورات تشریح گشته، پذیرفته است، جز برخی از مواردی که حرام بوده و انجیل آنها را حلال کرده است. در عین حال او بشارت‌دهنده پیامبر بعد از خود، یعنی پیامبر گرامی اسلام نیز بوده است.

عیسی علیه السلام کوشید یهودیان را از انحراف و گمراهی به راه راست هدایت کند؛ چرا که آنها آیین حضرت موسی علیه السلام را تحریف نموده بودند. رجال دینی یهود تصمیم گرفتند با عیسی علیه السلام که انحرافات و گمراهی‌های آنها را برملا کرده بود، به شدت برخورد و او را تکذیب کنند، اما عیسی علیه السلام بی‌اعتنا به آنها به رسالت خویش ادامه می‌داد. مردم برای تأیید ادعای نبوت از او معجزه می‌خواستند تا به او ایمان آورند. او نیز پرنده‌ای از گل می‌ساخت و در آن می‌دمید و بلافاصله پرنده به اذن خدا جان می‌گرفت. وی همچنین کور مادرزاد و مبتلایان به برص را شفا می‌داد و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کرد و از آنچه می‌خوردند و یا در خانه‌های خود ذخیره می‌کردند، گزارش می‌داد. اما قوم بنی‌اسرائیل با اینکه معجزات او را می‌دیدند، جز عده اندکی به او ایمان نیاوردند. حضرت عیسی علیه السلام برای تبلیغ آیین خود به نقاط مختلف سفر

می‌کرد و مردم را به آیین خود می‌خواند و در این تبلیغ خستگی‌ناپذیر بود. در نتیجه تعداد پیروان او رو به فزونی می‌نهاد. از این رو، خشم و غضب عالمان یهود برانگیخته شد و تصمیم گرفتند او را آزار و اذیت کرده، یا به قتل برسانند. آنان حتی خشم حکومت را علیه او برانگیختند و چنان وانمود کردند که دعوت عیسی کاخ سلطنت و رژیم حکومتی قیصر را نابود خواهد کرد.

سرانجام اجتماع عالمان یهود در بیت‌المقدس تشکیل شد و در چگونگی برخورد با عیسی به مذاکره نشستند و در نهایت تصمیم گرفتند او را به دار آویزند. مسیحیان معتقدند که حضرت عیسی علیه السلام به صلیب کشیده شد، ولی خداوند در قرآن می‌فرماید: «در حالی که تصور می‌کردند عیسی را کشته‌اند، اما او را نکشتند و به دارش نیاویختند و به عوض فردی شبیه او را به دار زدند و گمان کردند که عیسی است. از آنجا که مشیت خدا بر نجات او از چنگال یهود تعلق گرفته بود، او را نجات داد و به سوی خود برد و خداوند مقتدر و کارش همه از روی حکمت است.» بدین ترتیب مأموریت و رسالت یکی از پیامبران اولی‌العزم که دارای شریعت و کتاب بود، به پایان رسید.^۱

ج) آشنایی با کتاب مقدس (عهد عتیق و جدید) و مقایسه آن با قرآن

کتاب مقدس و بخش‌های تشکیل‌دهنده آن

«کتاب مقدس» عنوان مجموعه‌ای از نوشته‌های کوچک و بزرگ است که مسیحیان همه، و یهودیان نیز بخشی از آن را «کتاب آسمانی» خود می‌دانند. عنوان معروف این مجموعه در زبان انگلیسی و بیشتر زبان‌های اروپایی «بایبل»^۲ و یا کلمه‌های هم‌خانواده آن است که برگرفته از کلمه یونانی Biblia به معنای «کتاب‌ها» است.^۳

در زبان‌های فارسی و عربی، عنوان «عهدین» نیز برای این کتاب به کار می‌رود که به

۱. بنگرید به: مریم (۱۹): ال عمران (۳): ۵۹ - ۴۵، بقره (۲): ۲۵۳، مائده (۵): جعفر سبحانی، منشور جاریه، ج ۱۲، ص ۴۳۶-۳۵۱؛ عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم: سیره پیامبران در قرآن، ص ۳۲۳ - ۹۰.

2 Bible.

۳. توماس میشل، کلام مسیحی، ص ۲۳.

معروف است که این مجموعه در اصل به زبان عبری نگاشته شده و بعدها به زبان یونانی ترجمه گشته است. این ترجمه در قرن سوم پیش از میلاد صورت گرفته است و چون مترجمان آن هفتاد نفر از عالمان یهود بوده‌اند، این کتاب به نسخه «سبعینه» یا هفتادین معروف است.

این دو نسخه از دو جهت با هم تفاوت دارد: یکی اینکه نسخه سبعینه نسبت به نسخه عبری اضافاتی دارد که این اضافات یا به صورت کتاب‌های مستقلی است که در نسخه عبری وجود ندارد، یا به این صورت که برخی از کتاب‌های موجود در هر دو نسخه، در نسخه سبعینه بخش‌هایی اضافه دارد. تفاوت دیگر این دو نسخه در ترتیب کتاب‌ها و تقسیم‌بندی آنهاست. از آنجا که یهودیان نسخه عبری را قبول دارند، اضافات نسخه سبعینه را جزء کتاب مقدس خود نمی‌شمارند. اما مسیحیان در ابتدا نسخه یونانی را به عنوان بخشی از کتاب مقدس خود پذیرفتند. بنابراین آنان اضافات نسخه یونانی را که اپوکریفا (به معنای مخفی و پوشیده) خوانده می‌شوند، کتاب‌های قانونی درجه دوم می‌دانند. بعدها پروتستان‌های مسیحی نسخه عبری را پذیرفته، کتاب‌های اپوکریفایی را از کتاب مقدس خود حذف کردند.^۱

کتاب مقدس یهود به سه بخش تقسیم می‌شود:

۱. شریعت موسی یا تورات که مشتمل بر پنج دفتر اول کتاب مقدس بوده و به اسفار خمس معروف است (سفر پیدایش، سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد و سفر تثنیه). یهودیان بنابر سنت، این کتاب را منسوب به موسی می‌دانند؛ چرا که در پایان این کتاب، وفات حضرت موسی و عزاداری بنی اسرائیل آمده است. این عقیده نه تنها به دلیل نقد ادبی، بلکه بدین روی که موسی علیه السلام نمی‌توانسته مرگ خود را از پیش ثبت کند، آشکارا باطل است.

۲. بخشی که به انبیا شهرت دارد و دربرگیرنده کتاب‌های یوشع، داودان، سموئیل، پادشاهان، اشعیا، ارمیا، حزقیال و ده نبی کوچک‌تر است. اعتقاد بر این است که این کتاب‌ها را انبیا و شخصیت‌های دیگر آورده و عزرا و کاتبان، پس از اسارت بابل تنها آنها را جمع‌آوری و حفظ کرده‌اند.

۱. میشل توماس، کلام مسیحی، ص ۳۹؛ عبدالرحیم سلیمانی، بهر دیت، ص ۱۷۵.

اعتقاد مسیحیان، به دو عهد و پیمانی^۱ که خدا با انسان بسته، اشاره دارد: یکی «عهد قدیم»^۲ که در آن خدا از انسان پیمان گرفته است که بر شریعت الهی گردن نهد و آن را انجام دهد. این عهد ابتدا با حضرت ابراهیم علیه السلام بسته شد و سپس در زمان حضرت موسی علیه السلام تجدید و تحکیم گردید. با ظهور حضرت عیسی علیه السلام دوران عهد و پیمان مزبور پایان یافت و خداوند عهدی دیگر با انسان بست که این «عهد جدید»^۳ پیمان بر سر محبت خدا و عیسی مسیح علیه السلام است. بنابراین مسیحیان به دو دوره و عصر قائل‌اند: عهد قدیم و عهد جدید.

آنها متناظر با این تقسیم، کتاب‌های مربوط به دوره اول را عهد قدیم و کتاب‌های مربوط به دوره جدید را عهد جدید می‌خوانند و هر دو قسمت را مقدس و معتبر می‌شمارند. بنابراین این نام‌گذاری مربوط به مسیحیت است و میلوس، اسقف ساردس، در سال ۸۰ میلادی برای نخستین بار واژه عهد قدیم، و ترتولیان در سال ۲۰۰ میلادی برای نخستین بار واژه عهد جدید را برای این کتاب‌ها به کار بردند.

اما یهودیان معتقدند خدا تنها یک پیمان با انسان بسته که همان پیمان «شریعت» است. براین اساس، آنان تنها بخش عهد قدیم را قبول دارند.^۴ در اینجا به اختصار درباره عهد قدیم و جدید خواهیم گفت.

۱. عهد قدیم

عهد قدیم که تنها بخش مورد اعتقاد یهودیان است، نزدیک به سه چهارم کتاب مقدس را در بر می‌گیرد. این مجموعه که گفته می‌شود طی قرن‌ها و به دست نویسندگان گوناگون نگارش یافته، شامل مطالب متنوعی از قبیل تاریخ، شریعت، حکمت، مناجات، شعر و پیشگویی است. از این مجموعه، از سده‌های قبل از میلاد دو نسخه باقی مانده است: یکی به زبان عبری و دیگری به زبان یونانی.^۵

1. Testament.

2. Old Testament.

3. New Testament.

۴. عبدالرحیم سلیمانی، کتاب مقدس، ص ۱۹ و ۲۰.

۵. همان، ص ۲۰.

۳. مکتوبات که شامل مزامیر، ایوب، غزل غزل‌ها، سلیمان، روت، مراثی، جامعه سلیمان، ایستر، دانیال، عزرا، نخمیا و تواریخ ایام است. این مجموعه رسمی نوشتار مقدس، تا روزگار مسیح و پس از آن، یعنی تا نیمه اول قرن دوم میلادی، شکل نهایی خود را بازنیافته بود.^۱

۲. عهد جدید

بخش دوم کتاب مقدس عهد جدید است که تنها مسیحیان آن را قبول دارند و یهودیان آن را معتبر نمی‌دانند. این بخش نیز مشتمل بر کتاب‌ها، رسالات متنوع و نیز مطالب گوناگونی است. عهد جدید به زبان یونانی نوشته شده است در حالی که حضرت عیسی علیه السلام و حواریان او به زبان آرامی - لهجه‌ای از زبان عبری - سخن می‌گفتند. به طور کلی عهد جدید به چهار بخش تقسیم می‌شود:

۱. زندگینامه و سخنان حضرت عیسی علیه السلام: این بخش مشتمل بر چهار انجیل است که گفته می‌شود «متی» از حواریان حضرت عیسی علیه السلام، «مرقس» شاگرد خاص پطرس حواری، «لوقا» شاگرد پولس حواری که پس از حضرت عیسی ایمان آورد و «یوحنا» یکی از حواریان که در زمان حضرت عیسی طفل خردسالی بود، آنها را نگاشته‌اند. درواقع این چهار کتاب سیره عملی و گفتاری حضرت عیسی علیه السلام است که افرادی آن را روایت می‌کنند.

سه انجیل نخست، سبکی یکسان دارند و مطالب مندرج در آنها هماهنگ است و با فرهنگ یهودی اختلاف چندانی ندارد. در این سه انجیل، از الوهیت حضرت عیسی علیه السلام سخنی نیست. انجیل چهارم از نظر مطالب با سه انجیل دیگر متفاوت است و با فرهنگ یهودی نیز سازگاری ندارد و الوهیت حضرت عیسی علیه السلام در آن مطرح شده است. سه انجیل اول، اناجیل «هم‌نوا» یا «هم‌دید» نامیده می‌شوند.^۲ اغلب محققان برآن‌اند که قدیمی‌ترین اناجیل بیش از سی سال بعد از حضرت عیسی نگاشته شده است.

جان. بی. ناس دراین باره می‌گوید: انجیل مرقس قبل از دو انجیل متی و لوقا موجود بود و در حدود ۶۵ تا ۷۰ میلادی نوشته شده است. انجیل یوحنا نیز از همه متأخر است و در آخر

قرن اول نگاشته شد و بیشتر به کیفیت موت و حیات عیسی مربوط می‌شود.^۱ همچنین او می‌گوید: بی‌گمان عیسی تعالیم خود را تحریر نکرد، بلکه به شاگردان خود اعتماد فرمود و به آنها امر کرد به اطراف جهان بروند و آنچه آموخته‌اند و در حافظه خود به یاد دارند، به دیگران تعلیم دهند. اما شاید برخی اقوال بر آن افزوده شده باشد که به سهو و غلط آنها را به عیسی علیه السلام نسبت داده‌اند.^۲

۲. تبلیغات و مسافرت‌های تبلیغی مبلغان مسیحی: در این بخش تنها یک کتاب به نام اعمال رسولان وجود دارد که اقدامات حواریان و دیگر مسیحیان، به خصوص پولس را بیان می‌دارد. ۳. نامه‌ها: حواریان و رسولان مسیحی صدر اول، نامه‌هایی به شهرها و افراد گوناگون نگاشته‌اند که ۲۱ نامه از آنها در مجموعه عهد جدید وجود دارند.

۴. رؤیا و مکاشفه: در این بخش نیز تنها یک کتاب وجود دارد که به یوحنا منسوب است و در پایان عهد جدید آمده است.^۳

اعتبار کتاب مقدس از دیدگاه متفکران یهودی و مسیحی

۱. در قرون وسطی نقد دیدگاه سنتی درباره تاریخ نگارش و نویسندگان کتاب مقدس، آغاز شد؛ به گونه‌ای که برخی دانشمندان یهودی برای نخستین بار این دیدگاه را زیر سؤال بردند. یکی از معروف‌ترین کسانی که در گذشته دیدگاه سنتی را به‌ویژه درخصوص اسفار پنج‌گانه تورات نقد کرد، ابراهیم‌بن عزرا (۱۱۶۴ - ۱۰۸۹ م) است. او در کتاب تفسیر خود بر سفر تثتیه، به این موضوع پرداخته است. او که نمی‌توانست با صراحت دراین باره سخن بگوید، مطالب خود را رمزآلود آورده است.

وی از درون اسفار پنج‌گانه تورات به موارد خاصی اشاره کرده است که این موارد بیانگر آن است که نویسنده واقعی اسفار پنج‌گانه حضرت موسی علیه السلام نیست، بلکه این کتاب باید قرن‌ها پس از حضرت موسی به دست فرد دیگری نوشته شده باشد.^۴

۱. جان. بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، ص ۵۷۶.

۲. همان.

۳. همان، ص ۵۷۵؛ عبدالرحیم سلیمانی، کتاب مقدس، ص ۳۴.

۴. عبدالرحیم سلیمانی، یهودیت، ص ۱۸۷.

۱. نینیان اسمارت، تجربه دینی بشر، ج ۲، ص ۷.

۲. عبدالرحیم سلیمانی، کتاب مقدس، ص ۳۳ و ۳۴.

۲. همچنین در قرن نوزدهم و به دنبال عصر روشنگری درخصوص کتاب مقدس، جریانی در غرب ظهور کرد که امروزه به «نقد تاریخی کتاب مقدس» معروف است. تحقیقات نظری نشان می‌دهد حضرت موسی علیه السلام موارد و مطالب تورات را به صورت قطعی نهایی نکرده است.^۱

۳. همچنین جریان نقادی کتاب مقدس نشان داد تردیدهایی جدی در باب اعتبار کتاب مقدس وجود دارد. نویسنده‌ای مسیحی در این باره می‌نویسد:

نقادان به‌طور کلی عقیده دارند که برخلاف نظرسنجی، نویسنده پنج کتاب اول کتاب مقدس، موسی علیه السلام نبوده است، بلکه نویسندگان آن لاقلاً چهار شخص بوده‌اند. یکی از نتایج این عقیده این است که در کتاب پیدایش، دو نوع مختلف شرح آفرینش وجود دارد. نقادان معتقد بودند که کتاب‌ها، قسمت‌هایی که در آنها درباره وقایع آینده پیشگویی‌هایی وجود دارد، بعد از انجام شدن آن وقایع نوشته شده‌اند... آنچه مهم‌تر از همه این جزئیات می‌باشد، این موضوع است که درباره هر مطلبی که کتاب مقدس بیان می‌کند، شک و تردید به وجود آمد.^۲

۴. نینیان اسمارت، دین‌پژوه مغرب‌زمین درباره نقادی کتاب مقدس می‌گوید: قرن نوزدهم در عین حال که این نهضت‌های متنوع احیا را به بار آورد، باعث شد مسیحیت با بزرگترین بحران نظری تاریخ خود روبه‌رو شود. هرچند کتاب مقدس همواره به‌عنوان حقیقت لفظی مطلق (بدین معنا که عین تعبیر کتاب مقدس، وحی باشد) لحاظ نشده است، قرن‌های متمادی کلامی وحی‌شده در نظر گرفته شده بود. شاید مردم نسبت به مکانیسمی که به موجب آن نویسندگان متون مقدس وحی و الهام دریافت کرده‌اند، اختلاف‌نظر داشته باشند، ولی عموماً اتفاق نظر داشتند که مجموعه کتاب مقدس وحی خدا را به تفصیل نشان می‌دهد. اما بررسی نقادانه کتاب مقدس شماری از عقاید مورد احترام را زیر سؤال برد و صحت برخی رویدادهای مضبوط در متون مقدس را مورد تردید قرار داد و جنبه معجزه‌آمیز تاریخ کتاب مقدس را کم‌اهمیت جلوه داد. این مطالعات روند طولانی را که به موجب آن

این نوشته‌ها تألیف و گردآوری شده بود، تا حدودی روشن کرد. همچنین امکان ساخت تصویری صحیح از عیسای تاریخی را زیر سؤال برد. محقق برجسته‌ای چون دیوید اشتراوس (۱۸۷۴ - ۱۸۰۱) توانست استدلال کند که عناصر ماورای طبیعی موجود در اناجیل به سبب اساطیری است که در دوره بین مرگ عیسی علیه السلام و قرن دوم بعد از میلاد به وجود آمده است. محققان پیرو مکتب توبینگن - که ف. س. بور (۱۸۶۰ - ۱۷۹۲) تحت تأثیر افکار هگل (۱۸۳۰ - ۱۷۷۰) آن را بنیان نهاد - استدلال کردند که در سنت مسیحی حتی یک رشته پیوسته از حوادث و تحولات وجود ندارد که در گذر تاریخ به شخصیت خود عیسی علیه السلام بازگردد. بخش اعظم ترکیب دین متأخر به پولس نسبت داده می‌شود، نه به مسیح.^۱

همو در جایی دیگر می‌گوید: نگرش‌های نقادانه به متون مقدس تنها در بخش پروتستان عالم مسیحیت به وجود نیامد، بلکه تأثیر تحقیقات علمی جدید در مورد کتاب مقدس به مذهب کاتولیک روم نیز راه یافت. مشهورترین شخصیت، آلفرد لویزی (۱۹۴۰ - ۱۸۵۷) به این باور رسید که اگرچه مسیح شعایر را وضع نکرده است، ولی هنوز به‌عنوان بخشی از سنت کاتولیک ارزش محوری دارند.^۲

۵. از عهد قدیم برمی‌آید که در زمان‌هایی تورات ناپدید شده و بعدها کسانی مدعی یافتن آن شده‌اند.^۳

بنابراین شواهد بسیاری وجود دارد که کتاب مقدس را نمی‌توان وحی الهی و آموزه‌های حضرت موسی و عیسی علیه السلام دانست.

دیدگاه قرآن در باب کتاب مقدس

قرآن کتاب آسمانی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به همان صورتی اصلی که بر پیامبر وحی شده، در اختیار ما قرار گرفته است. دلایل زیادی بر عدم تحریف قرآن وجود دارد که در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

۱. نینیان اسمارت، تجربه دینی بشر، ج ۲، ص ۲۵۵ - ۲۵۲.

۲. همان، ص ۲۵۷.

۳. بنگرید به: کتاب دوم پادشاهان، ۸/۲۲؛ ۴/۲۳.

۱. کایل یتیس، «دین یهوده در جهان مدرسه»، ج ۲، ص ۶۰۴.

۲. ویلیام هوردرن، راهنمای الهیات پروتستان، ص ۳۸.

از دیدگاه قرآن، تورات و انجیل دو کتاب آسمانی بوده‌اند که خداوند برای هدایت قوم بنی‌اسرائیل و دیگران فروفرستاده است. قرآن در این باره می‌فرماید:

و تورات و انجیل را پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد.^۱

ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم.^۲

و به او انجیل را عطا کردیم که در آن، هدایت و نوری است.^۳

اما قرآن کریم در آیاتی دیگر بیان می‌دارد که در تورات و انجیل تحریفاتی راه یافته است:

برخی از آنان که یهودی‌اند، کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند، و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین [اسلام، با درآمیختن عبری به عربی] می‌گویند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم؛ و بشنو [که کاش] نداشتوا گردی... ولی خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد، در نتیجه جز [گروهی] اندک ایمان نمی‌آورند.^۴

از دیدگاه قرآن، ظهور دین اسلام و نام مبارک حضرت محمد ﷺ در تورات و انجیل بشارت داده شده است. قرآن به صراحت اعلام می‌دارد که اهل کتاب به این موضوع آگاهی داشته و پیامبر اسلام را مانند فرزندان خود می‌شناخته‌اند، اما با این همه، حقیقت را کتمان کردند:

و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: «ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او «احمد» است بشارت‌گرم.» پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد، گفتند: «این سحری آشکار است.»^۵

۱. آل عمران (۳): ۳ و ۴.

۲. مائده (۵): ۴۴.

۳. مائده (۵): ۴۶.

۴. نساء (۴): ۴۶.

۵. صف (۶۱): ۶.

همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده - که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند.^۱

بنابراین اگر عالمان یهودی و مسیحی، کتاب آسمانی را تحریف نمی‌کردند، باز هم باید از آیین پیامبر اسلام که تورات و انجیل به آن بشارت داده بودند، تبعیت می‌کردند، اما آنان حق را با باطل درآمیختند و حقیقت را پوشانندند.^۲

دلیل دیگر تحریف کتاب مقدس آن است که در آن صفات بسیار ناپسندی به انبیای الهی نسبت داده شده است که از نظر قرآن، ساحت آنان مبرا از این صفات است. از آنجا که قرآن تحریف‌ناشده و همان وحی الهی است، عقاید ناسازگار با آن نمی‌تواند منتسب به خدا باشد، بنابراین ناگزیر باید گفت کتاب مقدس تحریف شده است. همچنین دلایل قطعی عقلی ایجاب می‌کند پیامبران و آموزگاران الهی از هر گناه و آلودگی و سهو و اشتباه پیراسته باشند؛ زیرا هدف از برانگیختن پیامبران، تربیت و راهنمایی انسان‌هاست و یکی از عوامل مؤثر در تربیت آن است که مربی، آلوده به گناه نباشد و به گفته خود عمل نماید. قرآن پیامبران الهی را معصوم و عاری از گناه و صفات ناپسند می‌داند، اما کتاب مقدس، صفاتی نظیر شراب‌خواری، مستی، دروغ‌گویی، بی‌غیرتی، شهوت‌رانی، بی‌بندوباری و بی‌احترامی به پدر و مادر را به انبیای الهی نسبت می‌دهد. مقایسه بین تصویر کتاب مقدس از انبیای الهی و تصویر قرآن از آنان، به‌خوبی دلالت بر آن دارد که کتاب مقدس نمی‌تواند تعالیم انبیا و وحی الهی باشد.^۳

(د) تأثیر مسیحیت بر جامعه غربی در مقایسه با تأثیر اسلام بر پیدایش تمدن اسلامی

۱. تأثیر حاکمیت مسیحیت بر جامعه غرب

در قرون وسطی حاکمیت مسیحیت بر جامعه غربی به گونه‌ای رقم خورد که مردم را از دین -

۱. اعراف (۷): ۱۵۷.

۲. آل عمران (۳): ۷۱.

۳. بنگرید به: جعفر سبحانی، رسالت جهانی پیامبران و برهان رسالت، ص ۱۱۷ - ۸۴.

یک. تشویق اسلام به فراگیری علم

توصیه و تشویق اسلام به فراگیری علم و دانش در همه عرصه‌ها عامل مهمی در آشنایی مسلمانان با فرهنگ و دانش تجربی و انسانی است. قرآن به کرات مردم را به فکر و تدبیر در احوال نظام هستی فرامی‌خواند و به برتری عالمان و درجات آنها اشاره می‌کند؛ به گونه‌ای که پیامبر اسلام طلب علم مورد نیاز جامعه را بر هر مسلمانی واجب شمرده است. از این روست که مسلمانان در زمانی کوتاه در همه عرصه‌های دانش تجربی و انسانی و عقلی، سرآمد و الگویی برای جهانیان شدند که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

۱. در قلمرو صنعت کاغذ: یکی از عوامل مهم پیشرفت علمی و فرهنگی جامعه اسلامی، آشنایی آنها با صنعت کاغذ بود. در زمانی که اروپای غربی نه کاغذ را می‌شناخت و نه کتابت را، در قرن دوم هجری در بغداد و مصر صنعت کاغذسازی وجود داشت و کاغذ با عالی‌ترین کیفیت تولید می‌شد.^۱ این صنعت کم‌کم در سال ۴۹۴ هجری به مراکش و سپس در سال ۵۴۵ هجری به اسپانیا راه یافت.

۲. در قلمرو شیمی: ویل دورانت در کتاب *تاریخ تمدن* می‌گوید: شیمی تقریباً از مبدعات مسلمین است. جابر بن خیان (۱۴۹ - ۸۳ ق) یکی از شیمیدان‌های بزرگ جهان اسلام، پدر علم شیمی لقب گرفته است که مورخان بیش از یکصد تألیف را به او نسبت داده‌اند. جابر غیر از دستور تهیه برخی مواد و ترکیبات شیمیایی، در باب روش‌های مربوط به مطالعات شیمی نیز نظریات درخوری دارد.^۲

۳. در قلمرو صنعت: مسلمانان در قلمرو صنعت کارهایی انجام دادند که بعدها به دست غربی‌ها کامل‌تر شد. انواع ساعت‌های آبی نزد مسلمان رواج داشت. آسیای بادی نیز قرن‌ها پیش از آنکه در اروپا به وجود آید، در ممالک شرق اسلامی معمول بود. همچنین آنان در صنعت چرم‌سازی و میکانیک پیش‌رو بودند.^۳

که تبلور آن در مسیحیت تحریف‌شده بود - گریزان کرد. آموزه‌های غیرعقلانی مسیحیت و ناسازگار نشان دادن آنها با دستاوردهای دانش تجربی و خشونت و تفتیش عقاید و نیز فساد مالی و اخلاقی حاکمان کلیسا، ازجمله عوامل زمینه‌ساز رویگردانی از دین مسیحیت بود. هنگامی که ارباب کلیسا خود را خازنان بهشت معرفی و با اندیشه دنیاطلبی و مال‌اندوزی، سند بهشت موعود را در قبال دریافت پول پیش‌فروش کنند، حیثیت دین و تعالیم دینی زیر سؤال می‌رود و مفاهیم دینی ارزش واقعی خود را از دست می‌دهند.

افزون بر این، مردم نیز با الگوگیری از این گروه در اندیشه دنیاطلبی و ثروت‌اندوزی فرومی‌روند و کم‌کم از دین و ارزش‌های دینی می‌گریزند. بدین ترتیب دین نقش هدایت‌گری و تربیتی خود را از دست می‌دهد و فروغ هدایت انسان رو به خاموشی می‌گراید. تامس گسکوین، رئیس دانشگاه آکسفورد در سال ۱۴۵۰ میلادی آثار سوء فروش آموزش‌نامه‌ها را چنین باز می‌گوید:

امروزه گناهکاران می‌گویند: من پروایی ندارم که در برابر خداوند چقدر گناه و کار زشت می‌کنم؛ زیرا با اعتراف و طلب آموزش نزد کشیش و خرید آموزش‌نامه پاپ کلاً از تمامی معاصی و کفاره‌ها برائت حاصل می‌کنم.^۱

این عمل زشت ارباب کلیسا، در رویگردانی مردم از دین تأثیر بسزایی داشت. در بحث سکولاریسم، عوامل گریز مردم از دین مسیحیت را بیشتر باز خواهیم گفت.

۲. تأثیر اسلام در پیشرفت تمدن اسلامی

مسلمانان در پرتو عمل به آموزه‌های اسلام در زمانی کوتاه توانستند در عرصه‌های مختلف تمدن انسانی به پیشرفت‌های درخور توجهی دست یابند. همچنین در سایه برادری اسلامی، اقوام مختلفی چون عرب، فارس، ترک، هندی، چینی، مغولی و آفریقایی به هم آمیختند و در کنار هم به ساختن تمدنی همت گماشتند که تمدن امروز بشری تا حد زیادی وامدار آن است. اینک جلوه‌های گوناگون این تمدن را به اختصار بیان می‌داریم.

۱. ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، ج ۶، ص ۲۷.

۱. عبدالحسین زرین‌کوب، *کارنامه اسلام*، ص ۴۰.

۲. همان، ص ۷۳؛ ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، ج ۴، ص ۳۱۳.

۳. عبدالحسین زرین‌کوب، *کارنامه اسلام*، ص ۷۲؛ نیز بنگرید به: علی‌اکبر ولایتی، *پروای فرهنگ و تمدن اسلام و ایران*، ج ۱، ص ۱۸۲ - ۹۲.

۴. در قلمرو ریاضیات: مسلمانان در عرصه ریاضیات نیز پیشرفت‌های چشمگیری داشتند. یکی از معروف‌ترین ریاضی‌دانان مسلمان، خوارزمی (۱۶۴ - ۲۳۶ ق) است که در کتاب *حساب الجبر و المعقابله*، راه‌حل‌های هندسی را برای حل معادلات درجه دوم نشان داد که اولین کتاب در باب جبر و مقابله است. او را از مؤسسان علم جبر دانسته‌اند و علم جبر نیز برگرفته از همین کتاب است.

کتاب او که به لاتین نیز ترجمه شده، در قرون وسطی نزد اروپاییان اهمیت بسیاری داشت و تا سال ۱۶۰۳ میلادی مبنای مطالعات ریاضی اروپاییان بود.

۵. در قلمرو پزشکی: در مدرسه طب دانشگاه پاریس دو تصویر رنگی از دو طبیب مسلمان آویخته شده است یکی از محمد رازی (۳۱۳ - ۲۵۱ ق) و دیگری از ابن سینا (۴۲۸ - ۳۷۰ ق) است که در پیشرفت علم پزشکی تأثیر بسیاری داشته‌اند. رازی در باب تشخیص آبله و سرخک رساله‌ای نگاشته که از سال ۱۴۹۸ تا ۱۸۶۶ میلادی چهل بار به زبان انگلیسی چاپ شده است. از جمله کتاب‌های معروف وی *الحاوی* است که بزرگترین و جامع‌ترین و درواقع دایرةالمعارف بزرگ طبی است که از همه فروع طب سخن گفته است. این کتاب به زبان لاتین ترجمه شده و به احتمال زیاد تا چند قرن معتبرترین کتاب طبی و مهم‌ترین کتاب مرجع این علم بوده است.^۱

کتاب معروف ابن سینا در طب یعنی *قانون*، یکی دیگر از کتاب‌های مرجع علم پزشکی است که به تفصیل به وظایف اعضا، علم بهداشت، درمان و داروشناسی پرداخته است. کتاب *قانون* در قرن دوازدهم میلادی به لاتین ترجمه گشت و به جای کتاب‌های رازی و جالینوس در مدرسه‌های طب اروپا تدریس شد و تا نیمه‌های قرن هفدهم جایگاه خود را حفظ کرد.^۲ دانشمندان اسلامی همچنین در قلمرو نجوم، جغرافیا، تاریخ‌نویسی، عقاید و مذاهب، علوم تربیتی و جز اینها پیشگام بودند. درواقع پیشرفت‌های علمی امروز جهان تا حد بسیاری مرهون کوشش‌های علمی دانشمندان مسلمان است. اما انحطاط تمدن اسلامی زمانی آغاز گردید که مسلمانان از عمل به آموزه‌های دینی فاصله گرفتند.

۱. ویل دورانت، *تاریخ تمدن*، ص ۳۱۶؛ عبدالحسین زرین کوب، *گازنامه اسلام*، ص ۵۳.

۲. همان، ص ۳۱۹.

دو. بسط عدالت

یکی دیگر از مظاهر تمدن اسلامی، اهتمام پیامبر اسلام ﷺ به تحقق و بسط عدالت در همه جنبه‌های زندگی است؛ تا بدانجا که ایشان رسالت خود را اجرای عدالت می‌داند.^۱ اصولاً یکی از عناصر محوری تمدن، عدالت است؛ آن‌سان که بدون عدالت، تمدن محتوای واقعی نخواهد داشت. یکی از ثمرات عدالت، شکوفایی استعدادها و به کمال رساندن آنهاست؛ زیرا اگر افراد بااستعداد بدانند که با شکوفاسازی نبوغ خود، بدون هیچ ظلم و بی‌عدالتی به حق خود می‌رسند، در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزند، اما اگر در جامعه‌ای بی‌عدالتی و رابطه به‌جای ضابطه، حاکم باشد و ملاک برتری، لیاقت و کاردانی و فرهیختگی نباشد، بی‌شک افراد در جهت رشد و توسعه استعدادهای خود گام برنمی‌دارند و در نتیجه تمدنی شکل نمی‌گیرد.

برپایی و اجرای عدالت - در همه ابعادش - آن‌چنان اهمیت دارد که خداوند آن را هدف نهایی ارسال پیامبران و کتاب‌های آسمانی می‌داند. می‌توان تأکید اسلام بر ایجاد عدالت را، عامل مهمی در شکل‌گیری تمدن اسلامی دانست. اینک ابعاد عدالت را به‌اجمال بررسی می‌نماییم:

۱. عدالت در داوری: در این عدالت، تفاوتی بین حاکم و محکوم، فقیر و غنی و... نیست. وظیفه حاکم اسلامی آن است که در تمامی ارکان حکومت و دستورهای خود، بر پایه عدالت عمل نماید.^۲

۲. عدالت در برابر قانون: همه مردم در برابر قانون و اجرای آن برابرند و از این نظر هیچ تفاوتی میان طبقات اجتماعی نیست؛ چه آنکه از نظر اسلام همه انسان‌ها از یک زن و مرد آفریده شده‌اند و در آفرینش و خلقت تفاوتی با یکدیگر ندارند. از همین روست که قاضی نباید در گفتار و رفتار خود بین حاکم اسلامی و یک فرد عادی هیچ‌گونه تفاوتی قائل شود.

۳. عدالت در حوزه اقتصاد: اسلام در حوزه اقتصاد نیز اهتمام زیادی به اجرای عدالت دارد و می‌توان تمام دستورهای الهی در این حوزه را برای اجرای عدالت دانست. هر کس به اندازه

۱. «أَمَرَ أَنْ لَا يُغْلَبَ بَيْنَكُمْ» (شوری (۴۲): ۱۵).

۲. نساء (۴): ۵۸.

کوشش خود حق دارد از منافع مادی زندگی بهره‌مند گردد و اگر فردی خواست ظالمانه رنج و کوشش دیگران را بر باید، محکوم و مورد مجازات قرار می‌گیرد. از همین‌روست که در اسلام، ربا، احتکار، کم‌فروشی و جز اینها مورد مذمت قرار گرفته است.

۴. عدالت در امور معنوی و مادی: اسلام بر آن است که عدالت نه تنها در همه امور زندگی مادی، که در جنبه‌های معنوی نیز باید حاکم باشد. از این رو، پیامبر اسلام - که الگوی همه مسلمانان است - نه رهبانیت را برگزیده است و نه اهتمام صرف به دنیا را. قرآن امت اسلامی را امت وسط و میانه معرفی می‌کند. مسلمانان باید حق همه ابعاد زندگی را براساس عدالت ادا کنند. اگر هم به امور دنیوی می‌پردازند، باید بدانند که دنیا راهی به سوی آخرت است و نباید آن را غایت زندگی تلقی نمود. همچنین هنگامی که به آخرت توجه می‌کنند، نباید به گونه‌ای باشد که از دنیا رویگردان شوند. قرآن در این باره می‌فرماید:

وَ اتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا^۱ و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن.

همچنین امیرمؤمنان علی علیه السلام در روایتی می‌فرماید که با دنیا آخرت کسب می‌شود.^۲

سه. مدارا و همزیستی مسالمت‌آمیز

یکی دیگر از عوامل پیشرفت تمدن اسلامی، تأکید اسلام بر همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان دیگر مذاهب است. اسلام حقوق اقلیت‌های دینی را محترم می‌شمارد و به مسلمانان توصیه می‌نماید که با آنها خوشرفتاری نموده و در روابط اجتماعی عادلانه عمل نمایند. قرآن می‌فرماید:

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...^۳ و با اهل کتاب، جز به [شیوه‌ای] که بهتر است، مجادله مکنید.

پیامبر در روایتی می‌فرماید:

هر کس به یک ذمی [= اهل کتاب] آزاری برساند، من دشمن او می‌شوم و در روز قیامت از او انتقام خواهم گرفت.^۱

قانون اسلام^۲ حکم می‌کند که حکومت اسلامی باید حافظ مال و جان و ناموس و شرف اقلیت‌های مذهبی باشد و کلیساها و عبادتگاه‌های آنان را حفظ کند؛ آن‌سان که بتوانند آزادانه مراسم و شعایر و اعمال مذهبی خود را به جای آورند. حکومت اسلامی نباید هیچ اقلیتی را از ترویج مذهب خود برای پیروان خویش بازدارد. آنان از لحاظ قضایی نیز کاملاً آزادند و در منازعات و اختلافات خویش می‌توانند به دادگاه‌های خود مراجعه کنند و اگر دادگاهی نداشتند و یا با افراد مسلمان اختلافی یافتند، می‌توانند به دادگاه اسلامی مراجعه نمایند. قاضی نیز موظف است بر پایه عدالت حکم کند و حتی یک فرد از اقلیت مذهبی می‌تواند از حاکم اسلامی شکایت کند؛ چنان‌که در مورد امیرمؤمنان علی علیه السلام اتفاق افتاد. این برخورد مناسب و شایسته مسلمانان با اهل کتاب، عامل مهمی در شکل‌گیری تمدن اسلامی گردید و از همین روی بود که اهل کتاب با کمال میل حاضر بودند از مسلمانان استقبال کنند و دروازه شهرهای خود را به سوی مسلمانان بگشایند. برای نمونه، هنگامی که سپاهیان اسلام به فرماندهی ابوعبیده جراح به سرزمین اردن رسید، مسیحیان اردن نامه‌ای بدین مضمون به مسلمانان نوشتند:

ای مسلمانان! شما پیش ما از رومیان محبوب‌ترید، گرچه آنها همکیش ما هستند، ولی شما نسبت به ما باوفا تر، مهربان تر، عادل تر و نیکوکار ترید. رومیان علاوه بر اینکه بر ما مسلط شدند، منازل و هستی ما را هم غارت کردند.^۳

حتی پاره‌ای از متفکران اروپایی تصریح کرده‌اند که اگر امروز نامی از یهود باقی است،

۱. به نقل از: جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ص ۵۲۹.

۲. بنگرید به: معتنحه (۶۰): ۸۸ عنکبوت (۲۹): ۴۶ نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

۳. جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ص ۵۳۲.

۱. قصص (۲۸): ۷۷.

۲. بنگرید به: نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۳. عنکبوت (۲۹): ۴۶.

مرهون رافت و مهربانی مسلمانان با آنهاست، وگرنه مسیحیان، آنها را قتل عام می‌کردند.^۱ بنابراین یکی از ویژگی‌های مهم تمدن، همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان مذاهب دیگر است که اسلام منادی آن می‌باشد و در این راه تلاش بسیاری نموده است.^۲

همچنین تأکید اسلام بر اموری نظیر بهداشت عمومی و نظافت و تطهیر جسم و روح، وفای به عهد، صلح و آرامش و امنیت، عمران و آبادانی، تجارت و بازرگانی، کار و تلاش و رعایت حسن خلق و برخورد نیکو با دیگران، در شکل‌گیری تمدن اسلامی تأثیر گذارد. هنگامی که مسلمانان از این تعالیم فاصله گرفتند، تمدن اسلامی رو به افول نهاد، اما اینک که مسلمانان دوباره به خویشتن خویش بازگشته‌اند، امید آن می‌رود که سازنده تمدنی گردند که در آن به همه ابعاد وجودی انسان توجه می‌شود و همچنین با عمل به تعالیم دینی خود، مبلغ عملی آیین جهانی اسلام گردند.

در پایان می‌توان تعالیم مسیحیت و برخورد اصحاب کلیسا با دانشمندان و سایر آموزه‌های آن را با تعالیم اسلامی و تشویق اسلام به کسب دانش و بسط عدالت و اخلاق و مدارا با مذاهب دیگر مقایسه کرد و بین آنها به قضاوت نشست.

برای پژوهش

۱. در کاوش‌های باستانی، آثار و نشانه‌هایی کشف شده که بر ریشه‌دار بودن اعتقاد به نوعی دین و عالم غیب دلالت دارند. برخی از آنها را مورد تحقیق و بررسی قرار دهید.
۲. هلل تجدید نبوت‌ها و شریعت‌ها و همچنین رمز جاودانگی شریعت اسلام را بررسی کنید.
۳. سیمایی که کتاب مقدس (عهدین) و قرآن مجید از پیامبران الهی به دست می‌دهند را با یکدیگر مقایسه نمایید.
۴. دیدگاه قرآن مجید را در مورد یهودیت و مسیحیت بکاوید.
۵. از دیدگاه قرآن مجید، تمامی پیامبران الهی از جمله عیسی علیه السلام منادی توحید و یکتاپرستی بوده‌اند. اعتقاد به تثلیث و الوهیت عیسی علیه السلام از چه هنگام وارد مسیحیت شده و چه دلایلی بر رد آنها وجود دارد؟
۶. اهداف و نقش دین در زندگی انسان‌ها را مورد تحقیق قرار دهید.
۷. برخی احکام خلاف عقل و فطرت را در آیین مسیحیت و یهودیت تحریف شده، بررسی کنید.
۸. پاره‌ای از متفکران، تمدن امروز غربی را وامدار تمدن اسلامی و شرقی می‌دانند. دلایل آنها را مورد بررسی قرار دهید.

منابعی برای مطالعه بیشتر

۱. محمد آراسته‌خو، *وامداری ضرب نسبت به شرق*، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹.

۱. مارسل بوازار، *اسلام و حقوق طبیعی انسان*، ص ۴۹.

۲. باید این رافت اسلامی با اهل کتاب را با برخورد صهیونیست‌ها در فلسطین و قتل عام مسلمانان در بوسنی و هرزیگووینا مقایسه کرد.

۲. نینیان اسمارت، تجربه دینی بشر، ج ۱، ترجمه مرتضی گودرزی، تهران، سمت، ۱۳۸۳.
۳. ———، تجربه دینی بشر، ج ۲، ترجمه دکتر محمد محمدرضایی و دکتر ابوالفضل محمودی، تهران، سمت، ۱۳۸۳.
۴. عبدالله جوادی آملی، وحی و نبوت (تفسیر موضوعی قرآن کریم)، ج ۳، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۱.
۵. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱ (مشرق زمین گاهواره تمدن)، ترجمه احمد آرام، ع پاشایی و امیرحسین آریان پور، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۱.
۶. عبدالحسین زرین کوب، کارنامه اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۷. جعفر سبحانی، منشور جاوید (نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی)، ج ۱۲، (تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت شعیب تا حضرت عیسی)، قم، موسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۲ ش.
۸. ———، سیره پیامبران در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم)، ج ۷، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۶.
۹. محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳.
۱۰. محمدرضا کاشفی، فرهنگ و مسیحیت در غرب، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰.
۱۱. هنری لوکاس، تاریخ تمدن، ترجمه دکتر عبدالحسین آذرنگ، تهران، سخن، ۱۳۸۲.
۱۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار (خدمات متقابل اسلام و ایران)، ج ۱۴، تهران، صدرا، ۱۳۷۵.
۱۳. عبدالله نصری، انتظار بشر از دین، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹.
۱۴. علی اکبر ولایتی، پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳.

بخش دوم

اهداف، ابعاد و قلمرو دین

- الف) ضرورت وحی و پیامبری
- ب) معجزه انبیا
- ج) عصمت انبیا
- د) نقش دین در زندگی دنیایی
۱. جامعیت و کمال دین شبهات
۲. سکولاریسم
۳. لیبرالیسم
- ه) گوهر مشترک دین و راز تعدد شریعت ها
- و) رابطه علم و دین

الهی که پیامبران هستند. مباحث نبوت در قالب دو بخش نبوت عامه و خاصه مطرح می‌شود؛ بدین بیان که اگر این مباحث به طور کلی باشد، «نبوت عامه» و اگر مربوط به پیامبری خاص مانند پیامبر اسلام ﷺ باشد، «نبوت خاصه» نامیده می‌شود.

ضرورت نبوت

اکنون پرسیدنی است آیا با وجود قوه عقل و حس و علوم بشری، به پیامبران الهی نیازی هست؟ آیا عقل و دانش بشری نمی‌تواند راه سعادت خود را بیابد؟ متکلمان اسلامی بر پایه منابع دینی برآنند که انسان‌ها همواره به تعالیم پیامبران الهی نیازمند هستند و بر این نظر دلایلی نیز برشمرده‌اند. آنها سعادت انسان را در گرو تعالیم پیامبران می‌دانند.

برای روشن شدن بحث، ابتدا مقدماتی را باز می‌گوییم و سپس به نتیجه‌گیری می‌پردازیم. ۱. آفریدگار همه هستی (از جمله انسان) حکیم است و حکیم، کار لغو و بیهوده انجام نمی‌دهد. ۲. هدف از آفرینش هر موجودی آن است که به کمال مطلوب خود برسد، از این رو حکمت خداوند اقتضا می‌کند که زمینه نیل به کمال را نیز فراهم نماید.

۳. زندگی انسان، محدود به زندگی دنیایی نیست، بلکه آدمیان پس از زندگی دنیوی وارد زندگی دیگری می‌شوند که جاودانه است و نوع زندگی در آنجا نتیجه و بازتاب زندگی در این جهان می‌باشد. بنابراین از آنجا که هر عمل و تفکر انسانی در زندگی جاودانی اثرگذار است، باید در مورد آنها و تأثیرشان شناخت کافی یافت که از مهم‌ترین آنها شناخت در مورد خدا و زندگی اخروی است.

۴. این آگاهی شایسته، از عهده منابع شناخت در آدمی، یعنی عقل و حس و علوم بشری برنمی‌آید. دیدگاه‌ها و نظریات مختلف و متعارض در باب خدا و معاد و مسائل اخلاقی، اجتماعی، حقوقی و ...، شاهی بر نارسایی و ناکارآمدی عقل و دانش بشری است. در قرون اخیر با اینکه دانش و علوم بشری تا اندازه‌ای پیشرفت کرده است، هر روز فرضیه‌ای جایگزین فرضیه علمی دیگری می‌گردد و نظریات جدیدی در عرصه علم شکل می‌گیرد. همچنین با وجود این پیشرفت، هنوز مجهولات زیادی برای آدمی باقی است که به حقیقت آنها پی‌نبرده است. انیشتین فیزیکدان معروف می‌گفت: نسبت معلومات بشر به مجهولات او مانند نسبت

الف) ضرورت وحی و پیامبری

مقدمه

یکی از اصول اساسی دین اسلام نبوت است. نبوت باور به این حقیقت است که خداوند حکیم انسان‌های والا و شایسته‌ای را برای هدایت و سعادت انسان‌ها برانگیخته است تا برنامه‌های حیات‌بخش و دستورهای سعادت‌آفرین او را که از طریق وحی الهی دریافت کرده‌اند، به آدمیان ابلاغ نمایند. این برنامه‌ها و دستورها «دین» نامیده می‌شود و حاملان آن نیز «پیامبران الهی» هستند. معمولاً پیامبران برای اثبات حقانیت پیام خود به معجزه متوسل می‌شوند و معجزه پیامبر اسلام ﷺ خود پیام او، یعنی قرآن است. فیض الهی در قالب دین، از نخستین روزی که انسان شایستگی بهره‌گیری از آن را یافته، از جانب خدا نازل گردیده و تا عصر پیامبر اسلام ﷺ، آخرین پیام‌آور الهی ادامه داشته است. آیین و برنامه هر پیامبری نسبت به زمان و امت خود، کامل‌ترین آیین و برنامه بوده است و با استمرار این فیض الهی است که انسان به کمال و سعادت واقعی خود می‌رسد.

بی‌گمان هر فردی، شایسته مقام پیامبری نیست و تنها کسانی لایق این مقام‌اند که در طول زندگی آلوده به گناه نشده و معصوم از گناه‌اند. پیامبران همچنین در ابلاغ پیام الهی از هر نوع خطا و اشتباهی ایمن هستند و حتی از هر نوع بیماری و نقص عضوی که موجب تنفر و دوری مردم از گرایش به آنها می‌شود، مبرایند.

عناصر محوری نبوت از دو چیز تشکیل یافته: یکی وحی الهی و دیگری پیام‌آور این وحی

نردبان کوچکی به فضای نامتناهی جهان است.

در حوزه خداشناسی با اینکه اعتقاد به خدا امری فطری است، در مورد مصداق آن، اختلاف‌های بسیاری وجود دارد. برخی مانند کمونیست‌ها ماده را به جای آفریدگار حکیم و علیم جهان دانسته‌اند و پاره‌ای دیگر نیز به جای پرستش خدا، بت می‌پرستند و از این سو دیگرانی چون مسیحیان، به تثلیث اعتقاد دارند. در حوزه اخلاق نیز برخی از عالمان اخلاقی ملاک خوبی را لذت، پاره‌ای دیگر سودمندی مادی، برخی دیگر قدرت و گروهی هم عرف جامعه می‌دانند و معتقدان به خدا، اوامر خدا و عقل را ملاک خوبی بر می‌شوند. بی‌گمان اختلاف عقیده در همه حوزه‌های دانش وجود دارد.

البته هدف از طرح این مطالب آن نیست که به‌طور کلی منکر شناخت صحیح عقلی گردیم. عقل چه‌بسا به شناخت‌های صحیحی نایل می‌گردد، اما نمی‌تواند اطلاعات کافی در اختیار آدمی قرار دهد. عقل بدی ظلم و خوبی عدالت را درک می‌کند، ولی هنگامی که می‌خواهد مصادیق آن را تعیین کند، به جهت رابطه و تأثیر متقابل انسان با موجودات دیگر، دچار مشقت و سختی می‌شود. برای مثال، عقل آدمی درک می‌کند که عدالت نیکوست، اما تعیین مصداق عدل مثلاً درباره ارث زن و مرد بسیار مشکل است. آیا عدالت در تساوی است، یا در اختلاف و در این صورت، میزان آن چگونه است؟

بنابراین حس و عقل و دانش انسانی به‌تنهایی نمی‌تواند راه سعادت همه‌جانبه را بازشناسد، از این رو نیازمند شناخت معصومانه دیگری هستیم که راه صحیح را به ما بنمایاند. خدای حکیم، انسان را آفرید تا با اختیار خود به کمال و سعادت برسد. زندگی انسان نیز محدود به زندگی این جهانی نیست، بلکه زندگی اخروی انسان - که جاودانه است - نتیجه و بازتاب زندگی این جهانی است. پیمودن راه سعادت نیز مستلزم شناخت و آگاهی دقیق نسبت به عوامل اثرگذار در سعادت آدمی است که بی‌شک این شناخت از عهده حس و عقل و دانش انسانی برنمی‌آید. در نتیجه خداوند باید راه شناخت دیگری را که همان تعالیم انبیای الهی است، قرار دهد تا انسان در پرتو شناخت عقل و تعالیم وحیانی به کمال و سعادت واقعی خود نایل گردد، چرا که برخلاف حکمت الهی است که انسان برای تکامل و سعادت خلق شود، اما

راه و ابزار سعادت در اختیار او قرار نگیرد.

در قرآن و روایات نیز براین مسئله تصریح شده که انسان‌ها برای یافتن راه و شناخت صحیح به تعالیم انبیای الهی نیازمندند؛ چنان‌که در آیه‌ای می‌خوانیم:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ^۱ مردم، امتی یگانه بودند؛ پس خداوند پیامبران را نودیدآور و بیم‌دهنده برانگیخت، و با آنان، کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند.

واضح است که این اختلاف‌نظر حاکی از نارسایی فکر و علوم بشری است. از این رو، پیامبران با تعالیم الهی، حقیقت هر موضوع اختلافی را روشن می‌سازند. قرآن در آیاتی هدف از ارسال رسولان الهی را آموزاندن تعالیمی می‌داند که هرگز انسان توان شناخت آنها را نداشته است.^۲

همچنین امام‌رضا^{علیه السلام} فلسفه بعثت پیامبران را ضمن روایتی چنین بیان می‌نماید: از آنجا که قوای فکری بشر قادر به درک سود و زیان نیست و خداوند نیز برتر از آن است که خود بر انسان تجلی نماید و با آنان سخن بگوید، ناگزیر رسول خدا بین او و مردم واسطه می‌شود تا امر و نهی و آداب او را به آنان انتقال دهد و آنان را به سود و زیان خود آگاه سازد؛ زیرا در خلقت آنان چیزی وجود نداشت تا به وسیله آن بتوانند نیازهای خود را بشناسند.^۳

از این روایت به‌نیکی برمی‌آید که چون از یک سو فکر و اندیشه بشری برای تشخیص سود و زیان انسان کافی نیست و از سوی دیگر هر فردی شایستگی دریافت وحی الهی را ندارد، خداوند پیامبران را برانگیخت، تا تعالیم مورد نیاز برای سعادت و کمال آدمی را از طریق آنان به انسان‌ها ابلاغ کند.

همچنین لازمه این استدلال آن است که انسان از همان آغاز خلقت به پیامبر نیاز دارد تا

۱. بقره (۲): ۲۱۳.

۲. «يُخَلِّقُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره (۲): ۱۵۱).

۳. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۴۰.

راه صحیح زندگی را به وسیله وحی باز شناسد.

اهداف بعثت انبیا

انبیای الهی افزون بر نمایاندن راه صحیح برای تکامل و سعادت انسان‌ها، اهداف مهم فردی و اجتماعی دیگری نیز داشته‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. یادآوری فطریات

بسیاری از چیزهایی که عقل آنها را درک می‌کند و یا به صورت فطری در نهاد انسان هست تا هدایت‌گر انسان به سوی کمال و سعادت باشد، بر اثر اهتمام به مادیات و غلبه‌گرایی حیوانی بر انسانی و یا بر اثر تبلیغات سوء، مورد غفلت و فراموشی واقع می‌شوند. اما با یادآوری آن مطالب از سوی انبیا الهی و بیدار کردن فطرت خفته انسان‌ها، دیگر بار آنها مورد توجه قرار می‌گیرند و در جهت هدایت انسان مؤثر واقع می‌شوند. از این روست که خداوند، قرآن و پیامبر را تذکر و ذکر و تذکر دهنده می‌خواند:

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ^۱ پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده‌ای.

وَإِنَّهُ لَتَذَكِّرٌ لِّلْمُتَّقِينَ^۲ در حقیقت [قرآن] تذکاری برای پرهیزگاران است.

امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: پس خداوند رسولانش را در میان آنان برانگیخت و پیامبرانش را پی‌درپی به سوی آنان روانه ساخت تا وفای به پیمان فطرت را از آنها بخواهند و نعمت‌های فراموش شده او را یادآور شوند و با ابلاغ [وحی الهی] حجت را بر آنان تمام کنند و گنجینه‌های عقول را بر ایشان آشکار سازند.^۳

۲. آزاد کردن انسان از قید و بندهای نادرست

یکی از اهداف انبیا آزادسازی انسان‌ها از سنت‌ها و ارزش‌های ناروا و دروغین است. پیامبران

الهی آمده‌اند تا با این سنت‌های غلط - که مانع رشد و تعالی انسان‌اند - بستیزند و انسان را از چنگال اسارت طاغوت درون و بیرون برهانند و به تعبیری او را از ظلمات به نورانیت هدایت کنند:

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ^۱ و از دوش آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است، برمی‌دارد.

۳. دعوت به توحید

مهم‌ترین هدف انبیا الهی دعوت انسان به توحید و پرهیز از شرک است. آدمی با پذیرش توحید در تمامی ابعاد و مراتب نظری و عملی آن است که می‌تواند به رستگاری دست یابد. از همین روست که پیامبران الهی پیوسته با شرک و مشرکان درگیر بوده و در این راه رنج‌های بسیار دیده‌اند. قرآن کریم از این هدف پیامبران این گونه سخن می‌گوید:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ^۲ و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید]: خدا را بپرستید و از طاغوت [فریبگر] بپرهیزید.

۴. برپایی قسط و عدالت در جامعه بشری

قرآن در این باره می‌فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ^۳ به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.

پیامبر خدا حضرت صالح علیه السلام نه تنها خود با اسراف و تبذیر و مسرفان مبارزه می‌کرد، بلکه افراد جامعه را نیز، برای تحقق هر چه بیشتر عدالت، به مبارزه با آنان فرا می‌خواند:

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ

۱. اعراف (۷): ۱۵۷.

۲. نحل (۱۶): ۳۶.

۳. حدید (۵۷): ۲۵.

۱. غاشیه (۸۸): ۲۱.

۲. حاقه (۶۹): ۴۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱.

وَلَا يُضْلِحُونَ^۱ از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید، و فرمان افراطگران را پیروی نکنید؛ آنان که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌کنند.

۵. آشنا کردن مردم با حکمت تعالیم الهی و تزکیه و تطهیر آنان

انبیای الهی می‌باید مردم را با تعالیم و آیات الهی آشنا سازند و آنان را از رذایل اخلاقی بپیرایند تا شایسته فراگیری کتاب و حکمت شوند.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ^۲؛ اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

۶. بشارت و انذار

انبیای الهی وظیفه دارند با بشارت و انذار حجت را بر مردم تمام کنند و راه را بر هرگونه بهانه و عذر ببندند؛ چرا که اگر پیامبران الهی مبعوث نمی‌شدند، ممکن بود برخی بگویند اگر خدا پیامبرانی می‌فرستاد و ما را تبشیر و تنذیر می‌کرد، ما هرگز گمراه نمی‌شدیم:

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا^۳؛ پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است.

۷. علاج امراض روحی

یکی دیگر از اهداف پیامبران مداوا کردن بیماری‌های روحی انسان است. به همین سبب که از قرآن نیز به داروی شفابخش یاد شده است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره مداوا کردن امراض روحی توسط پیامبر، می‌فرماید:

پیامبر، طبیبی است [روحانی] که به وسیله طب و معالجه خویش [برای بهبود مردم] همواره گردش می‌کند و مرهم‌های شفابخش [علوم و معارفش] را آماده کرده و ابزارها را سرخ کرده و تافته است. هر جا که لازم باشد، مرهم‌ها و ابزارهای داغ‌کرده را بر روی آن می‌نهد.^۱

۸. به کمال رساندن فضایل اخلاقی

پیامبران می‌باید مردم را به فضایل و کرامت اخلاقی بخوانند و آنها را در این جنبه ارتقا بخشند. می‌توان انجام مناسک دین را نیز در این راستا توجیه نمود. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

انما بعثت لأتکم مکارم الاخلاق^۲؛ من برای تکمیل کرامت‌های اخلاقی مبعوث شدم.

برخی دستوره‌های اخلاقی پیامبر اسلام عبارت است از: احسان به پدر و مادر، نکشتن بی‌گناهان، نکشتن فرزندان به دلیل بیم از تنگدستی، دوری جستن از کارهای زشت، حفظ اموال یتیمان، پرهیز از کم‌کاری و کم‌فروشی (وجدان‌کاری داشتن)، برپایی حق، عدالت و تقوا و پاکی، پرهیز از ظلم، وفای به عهد، شرک نوزیدن به خدا، راست‌گویی و پرهیز از تهمت.^۳

شاید بتوان هدف بعثت انبیا را در این جمله خلاصه نمود: انجام هرآنچه خوبی است و پرهیز از هر آنچه بدی است.

معنای وحی

در لغت، هر نوع ادراک و تفهیم سری و پنهانی را وحی گویند. اگر «به آهسته سخن گفتن» را نیز وحی می‌گویند، از این روست که گوینده می‌خواهد به طور پنهانی و سری مخاطب را از مقصود خود آگاه سازد تا دیگری متوجه نگردد. اما وحی در اصطلاح، آگاهی ویژه‌ای است که

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۷.

۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳۱۰.

۳. بنگرید به: انعام (۶): ۱۵۳ - بقره (۲): ۱۰؛ حجرات (۴۹): ۱۲.

۱. شعراء (۲۶): ۱۵۲ - ۱۵۰.

۲. جمعه (۶۲): ۲.

۳. نساء (۴): ۱۶۵.

خداوند آن را در اختیار پیامبران نهاده تا از طریق پیام‌ها و تعالیم خود را به انسان برساند. ماهیت و حقیقت این نوع وحی بر ما مجهول و یکی از مصادیق عالم غیب است که باید بدان ایمان آورد.

واژه وحی در قرآن افزون بر وحی به پیامبران در موارد دیگری نیز به کار رفته است؛ نظیر وحی به آسمان‌ها،^۱ وحی به زنبور عسل،^۲ وحی به مادر موسی^۳ (الهام و القانات قلبی) و وحی شیطان‌ها به دوستان خود^۴ (القانات و وسوسه‌های شیطانی). در واقع همه این معانی، به ریشه واحدی که بیان گردید، باز می‌گردند. هرگاه وحی به صورت مطلق و بدون قرینه بیان شود، مقصود وحی به پیامبران الهی است.

انواع وحی

وحی به پیامبران به صورت‌های گوناگونی است:

۱. گاه روح قوی پیامبر که مورد توجه خداوند نیز می‌باشد، حقایق را در عالم رؤیا بسان فجر صادق می‌بیند و دستورهای الهی از این راه، به او می‌رسد؛ چنان‌که حضرت ابراهیم علیه السلام برای ذبح اسماعیل دستورهای خداوند را این‌گونه دریافت نمود.^۵ بی‌گمان خواب پیامبران و اولیای الهی که همواره مورد مراقبت خدا و فرشتگان آسمانی‌اند، با خواب افراد معمولی که عصمتی ندارند، تفاوت دارد.

۲. گاهی دستورهای الهی به روح و قلب پیامبران الهی القا می‌گردد و روح والای آنان مرکز نزول وحی آسمانی می‌شود.

۳. زمانی ممکن است خدا که در حجاب غیبت است، از طریق «ایجاد صوت» با پیامبر خود سخن بگوید؛ همان‌گونه که به حضرت موسی علیه السلام در کوه طور^۶ وحی شد.

۴. گاه نیز وحی الهی توسط فرشته وحی - که در برابر دیدگان پیامبر به صورت خاصی ظاهر می‌شود - نازل می‌گردد.

قرآن مجید در آیه‌ای به تمامی صورت‌های وحی اشاره می‌کند:

وَمَا كَانَ لِشَيْءٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَزَاءٍ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذِيهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ^۱؛ و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز [از راه] وحی یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. آری، اوست بلندمرتبه سنجیده کار.

در این آیه، «وَحْيًا» به نوع اول و دوم، «مِنْ وَزَاءٍ حِجَابٍ» به نوع سوم و «يُرْسِلَ رَسُولًا» به نوع چهارم اشارت دارند. در همه اینها وحی‌کننده، خداوند و آنچه پیامبران از طریق وحی دریافت می‌دارند، عین سخنان و دستورهای خداست که بی‌هیچ تغییری توسط آنان در اختیار آدمیان قرار می‌گیرد.

تفسیرهای ناروا از وحی

تفسیرهای نادرستی از وحی مطرح است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. برخی، پیامبران را از نوابغ دانسته و وحی را نیز محصول تفکر و آرای آنها پنداشته‌اند. اینان برآن‌اند که انبیا آرا و افکار خود را در قالب تعالیم و حیانی بازگفته‌اند و چنین تعالیمی هرگز با جهان ماورای طبیعت ارتباطی ندارد.

یکی از پیش‌فرض‌های این تفسیر، تفکر مادی‌گرایانه نسبت به جهان هستی است. چنین نگرشی که عالم هستی را محدود به عالم ماده می‌داند. برخلاف تفسیر واقع‌گرایانه از هستی می‌باشد. ما حتی در وجود خود، حقیقتی به نام روح داریم که هیچ یک از ویژگی‌های اساسی ماده را دارا نیست. از این رو، این‌گونه نیست که هستی با ماده مساوی باشد تا بر اساس آن بخواهیم هر چیزی از جمله وحی را به گونه‌ای مادی تفسیر کنیم. همچنین این نظریه با سخنان پیامبران الهی نیز سازگار نیست؛ زیرا آنان پیوسته اعلام می‌داشته‌اند که آنچه

۱. فصلت (۴۱): ۱۲.

۲. نحل (۱۶): ۶۸.

۳. قصص (۲۸): ۷.

۴. انعام (۶): ۱۲۱.

۵. صافات (۳۷): ۱۰۲.

۶. طه (۲۰): ۱۱.

نبوت خویش انجام می‌دهند؛ به گونه‌ای که مردم را به آوردن مثل یا مقابله با آن دعوت می‌کنند و از این سو مردم از انجام آن عاجز و ناتوان‌اند. در قرآن کریم از معجزات پیامبران الهی با واژه «آیات» یاد شده است.

در توضیح این تعریف باید به توضیح نکاتی بپردازیم:

۱. اموری خارق‌العاده است که مطابق قوانین عادی و جاری طبیعت نیست. مثلاً بر حسب قوانین عادی، چوب به اردها تبدیل نمی‌شود، اما حضرت موسی علیه السلام به اذن خداوند چنین کرد. البته برخی انسان‌ها بر اثر ریاضت نفس ممکن است به امور خارق‌العاده‌ای دست زنند که انجام چنین اموری تنها بر اثر تعلیم و تربیت ممکن است. همچنین چه بسا فرد دیگری اثر چنین عمل خارق‌العاده‌ای را خنثی سازد، یا ممکن است چنین عملی مغلوب عمل دیگران واقع شود. اما امور خارق‌العاده‌ای که پیامبران الهی انجام می‌دهند، از یک سو قابل تعلیم و تعلم نیست و از سویی دیگر کسی نمی‌تواند آنها را خنثی سازد.

۲. عملی معجزه است که همراه با ادعای نبوت و همچنین مطابق خواسته او باشد.

۳. معجزه باید همراه با دعوت به مقابله یا تحدی باشد؛ یعنی باید مردم را دعوت کند که یا مثل آن را بیاورند، و اثر آن را خنثی سازند که باید مردم نیز از انجام آن عاجز و ناتوان باشند. بنابراین امور خارق‌العاده‌ای که همراه با دعوی نبوت و تحدی نباشد، معجزه نامیده نمی‌شود و در اصطلاح به آن کرامت می‌گویند.

برای مطالعه بیشتر

معجزه و قوانین عقلی

آیا معجزات انبیای الهی با قوانین عقلی سازگار است؟ آیا معجزات علت خاصی دارند، یا بدون علت واقع می‌شوند و آیا بر اساس قوانین عادی طبیعت هستند، یا برخلاف آنها؟ در پاسخ به این سؤالات به اجمال می‌توان گفت معجزات انبیای الهی برخلاف قوانین عقلی از جمله قانون علیت نیستند، هر چند ممکن است برخلاف قانون عادی طبیعت باشند. برای مثال، یکی از معجزات حضرت موسی علیه السلام تبدیل شدن عصا به مار و اردها بود. جریان عادی طبیعت بدان گونه نیست که چوب به مار تبدیل شود و هنگامی که چنین حالتی

می‌گویند، جز وحی الهی نیست و برای اثبات حقانیت سخنان خود به معجزه متوسل می‌شده‌اند. البته حقانیت سخنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در خود سخن اوست؛ چرا که قرآن معجزه پیامبر می‌باشد. بر این اساس، لازمه تفسیر فوق آن است که پیامبران الهی، افرادی دروغگو تلقی شوند که این با مقام والای آنان که تاریخ از آن خبر داده، در تنافی است.

۲. برخی، وحی انبیا را از سنخ تجربه‌های عرفانی عارفان می‌دانند. این دیدگاه نیز صحیح نیست؛ چرا که وحی انبیای الهی کاملاً با تجربه عرفانی عرفا تفاوت دارد. در سیر و سلوک عرفانی، ممکن است حقایقی برای عارف کشف شود. چه بسا عارف دیگری همان حقایق را به گونه‌ای دیگر و حتی مخالف با یافته‌های عارف اول کشف نماید. گاه حتی ممکن است عارفی، وهمیات و حقایق نادرست را به جای حقایق صحیح شهود نماید. در اینجا است که برای تشخیص صحت و سقم یافته‌ها و حقایق عرفانی عارفان، نیازمند معیار و ملاکی هستیم تا بر اساس آن، شهودهای صحیح را از ناصحیح بازشناسیم. بنابراین از یک سو تجربه‌های عرفانی نیازمند معیارند و از دیگر سو اختلافات در بین شهودهای عارفان بسیار است. اما وحی انبیای الهی را نمی‌توان از سنخ تجربه عرفانی دانست؛ چرا که وحی انبیای الهی خود معیار حقیقت است و انبیای الهی هیچ‌گاه در مورد وحی به خطا نمی‌روند و همچنین در مسائل اساسی اختلافی بین آنها نیست.

همچنین وحی معمولاً ملازم با معجزه است؛ یعنی همه انبیای الهی برای اثبات حقانیت وحی و دستورهای الهی به معجزه متوسل می‌شوند، حال آنکه عارفان برای صحت تجربه‌های عرفانی خود چنین نمی‌کنند.

ب) معجزه انبیا

معنای معجزه

واژه «معجزه» برگرفته از واژه عجز به معنای ضعف و ناتوانی است. معجزه اسم فاعل باب افعال و به معنای ناتوان‌کننده و به عجز درآورنده است.

اما در اصطلاح به عمل خارق‌العاده‌ای معجزه گویند که پیامبران الهی برای اثبات ادعای

خارق‌العاده‌ای رخ دهد، شاید برخی بپندارند که این حادثه برخلاف اصل علت، یعنی بدون علت است؛ زیرا آنها هیچ‌گاه در طبیعت مشاهده نکرده‌اند که چوب به مار تبدیل شود. این باور که معجزه برخلاف اصل علت است، برخاسته از نوعی نگرش مادی‌گرایانه به طبیعت است که تمام علت‌های پدید آمدن یک حادثه را تنها علت طبیعی و مادی و آن هم علت‌های طبیعی شناخته شده می‌دانند؛ در حالی که هر حادثه - اعم از معجزه و غیرمعجزه - می‌تواند افزون بر علت طبیعی شناخته شده، علت غیرمادی و غیرطبیعی نیز داشته باشد که از قلمرو عالم مادی و علوم تجربی بیرون است. به‌طور کلی علت وقوع یک حادثه می‌تواند یکی از امور ذیل باشد:

۱. علت طبیعی عادی و متعارف: مثلاً علت طبیعی پیدایش یک مار، تخم‌گذاری است که پس از مدت زمانی بر اثر یک سلسله فعل و انفعال‌ها، نوزاد مار از تخم سر برمی‌آورد و به تدریج رشد می‌کند تا به صورت یک مار بزرگ درآید.

۲. علت طبیعی غیرعادی و ناشناخته: ممکن است برای پیدایش یک پدیده، افزون بر علت شناخته شده، علت ناشناخته دیگری وجود داشته باشد که افراد عادی از آن بی‌خبرند. اما پیامبران الهی از آنجا که با منبع وحی و علم و قدرت نامتناهی خداوند ارتباط دارند، ممکن است از این طریق با چنین علت‌هایی آشنا شده باشند. برای نمونه، تا پیش از کشف انرژی هسته‌ای، افراد عادی و حتی دانشمندان می‌پنداشتند دستیابی به انرژی به روش‌های شناخته شده تولید انرژی منحصر است؛ حال آنکه آگاه نبودند چه انرژی عظیمی در هسته اتم نهفته است.

۳. تأثیر نفوس و ارواح: ممکن است پیدایش برخی از پدیده‌ها، معلول تأثیر نفوس و ارواح قوی پیامبران باشد. امروزه در برخی نقاط جهان، میرتاضلی هستند که بر اثر ریاضت نفس، کارهای عجیبی انجام می‌دهند که از حیطه توانایی افراد عادی بیرون است. انجام این اعمال تنها از طریق تأثیر نیروی مرموز روح آنها قابل توجیه است.

بنابراین آیا نمی‌توان گفت که پیامبران الهی بر اثر توجه و عنایت بی‌پایان قدرت الهی می‌توانند با نفوس قوی خود به یک سلسله امور خارق‌العاده دست بزنند که از حیطه قدرت نوع بشر بیرون است؟

۴. علل غیرمادی: ممکن است پیدایش پدیده‌ای، معلول علت‌های غیرمادی مانند فرشتگان الهی باشد؛ یعنی فرشته‌های الهی از طرف خداوند مأمور به انجام عملی به شیوه‌ای غیرمتعارف شوند، یا پس از درخواست پیامبر، به امر خداوند چنین کارهایی را انجام دهند. قرآن از فرشته‌های الهی به «فَالْمُذَّبِّهِاتِ أَمْرًا»^۱ یاد کرده است.

یک پدیده طبیعی می‌تواند در پرتو هر یک از این علل چهارگانه به وجود آید و هرگز علت یک پدیده طبیعی، منحصر به علل طبیعی عادی و شناخته شده نیست. از این رو، اگر در پیدایش یک پدیده، علت عادی را مشاهده نکردیم، نباید گمان کنیم که این پدیده بدون علت است.

بنابراین می‌توان معجزات پیامبران الهی را به یکی از سه علل اخیر توجیه نمود:

۱. ناشی از علل مادی ناشناخته هستند.
 ۲. نفوس قوی و نیرومند پیامبران موجب پیدایش آنها می‌گردد.
 ۳. به دنبال درخواست پیامبران، فرشتگان الهی و یا یک سلسله علل غیبی، معجزات را خلق می‌کنند.
- بنابراین تمام معجزات انبیای الهی علت دارند، اما ممکن است علت آن برای ما شناخته شده نباشد.

ج) عصمت انبیا

یکی دیگر از شرایط نبوت، عصمت انبیای الهی است که در ادامه به آن می‌پردازیم:

معنای عصمت

عصمت در لغت به معنای منع کردن و بازداشتن و نگهداری و مصونیت است و در اصطلاح مصونیتی خاص یا ملکه‌ای نفسانی است که پیامبران را از ارتکاب گناه و خطا و اشتباه بازمی‌دارد و یکی از شرایط نبوت است.

اقسام عصمت

عصمت انبیا در سه قلمرو قابل بررسی است:

۱. عصمت در مقام دریافت، حفظ و ابلاغ وحی؛

۲. عصمت از معصیت و گناه؛

۳. عصمت از خطا و اشتباه در امور فردی و اجتماعی.

پیامبران بر اساس حکمت الهی باید در هر سه قلمرو معصوم باشند. اینک به اجمال هر یک از این سه قلمرو را بررسی می‌کنیم:

۱. عصمت انبیا در مقام دریافت، حفظ و ابلاغ وحی

این نوع عصمت، از مقومات نبوت و نیز مورد اتفاق همه متکلمان اسلامی است چرا که بدون آن، هدف نبوت تحقق نمی‌یابد و ارسال رسولان عبث خواهد بود. به دیگر بیان، اگر بر پیامبری وحی شود و او نتواند بین وحی و القائات درونی خود و القائات دیگران تفاوت نهد و آنها را با یکدیگر خلط کند و یا در مورد وحی به تردید افتد، چنین پیامبری قابل اعتماد نیست و نمی‌تواند وحی الهی را درست و صحیح به مردم انتقال دهد. همچنین اگر پیامبری وحی را به درستی دریافت نمود، اما در مقام حفظ و ابلاغ وحی دچار اشتباه و خطا شد، یعنی محتوای وحی را کم و زیاد نمود و با مطالب دیگر در آمیخت، اعتماد به چنین پیامبری نیز روا نیست. برای اثبات این نوع از عصمت می‌توان به دلایل عقلی و نقلی تمسک نمود:

دلیل عقلی

دلیل این نوع عصمت آن است که چون خداوند، حکیم و عالم و قادر مطلق است، می‌باید وحی بی‌هیچ خطایی توسط پیامبران به دست مردم رسد تا به کمال واقعی خود نایل گردند. البته ناگفته نماند علم و قدرت نامتناهی خداوند هر مانعی را از سر راه برخواهد داشت تا وحی به طور صحیح به انسان‌ها برسد. بنابراین حکمت و علم و قدرت مطلق خداوند اقتضا می‌کند که این نوع عصمت تحقق یابد.

دلیل نقلی

قرآن در آیه‌ای یادآور می‌شود که خداوند پیامبران را تحت مراقبت کامل قرار می‌دهد تا وحی

الهی به درستی به انسان‌ها ابلاغ گردد:

غَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَخَاطِبَنَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا^۱؛ دانای نپهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند؛ جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت؛ تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده‌اند؛ و [خدا] بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.

این آیه از دو نوع نگهداری برای صیانت از وحی سخن می‌گوید: فرشتگانی که پیامبر را از هر سو احاطه کرده‌اند و خداوند بزرگ که بر پیامبر و فرشتگان احاطه دارد. هدف از این مراقبت کامل آن است که خداوند حکیم، غرض نبوت را که همان رساندن صحیح وحی به انسان‌هاست، تحقق بخشد.

۲. عصمت از معصیت و گناه

پیامبران الهی در عمل به احکام شریعت خود، باید از هرگونه گناه و نافرمانی و لغزش مصون باشند و یا به بیان دیگر، نباید هیچ عمل حرامی را مرتکب شوند برای اثبات این نوع عصمت نیز می‌توان به دلایل عقلی و نقلی استناد کرد.

دلیل عقلی

تعالیم الهی در دو شکل گفتاری و کرداری صورت می‌پذیرد؛ یعنی همان‌گونه که گفتار پیامبران می‌تواند راه صحیح سعادت را به مردم نشان دهد، اعمال آنها نیز به گونه‌ای شدیدتر چنین است. از این رو در روایات تصریح شده است که مردم را با غیر زبان، یعنی با عمل، دعوت به هدایت کنید؛ چرا که تأثیری فزون‌تر دارد. بنابراین اگر پیامبر الهی در گفتار، مردم را از عمل حرامی نهی کند، ولی خود مرتکب آن شود، مردم در تشخیص راه صحیح دچار اشتباه خواهند شد و در نتیجه غرض بعثت انبیای الهی تحقق نمی‌یابد و این خلاف حکمت الهی است.

پیامبران الهی افزون بر تعلیم دستورهای الهی، عهده‌دار تربیت و تزکیه مردم نیز هستند. به سخن دیگر، پیامبران الهی هم معلم مردم‌اند و هم مربی آنان. بدیهی است در حوزه تربیت، عمل مربی و سازگاری آن با گفتار او نقشی بسیار سازنده و اعمال ناشایست و ناسازگاری آن با گفتار، نقشی بسیار منفی در تربیت انسان‌ها ایفا می‌کند.

بنابراین نقش تربیتی پیامبران الهی و وظیفه به کمال رساندن فضایل و مکارم اخلاقی انسان‌ها، مستلزم آن است که آنان از هر گناه و آلودگی پیراسته باشند تا به‌نیکی بتوانند اعتماد مردم را جلب کرده، وظیفه خود را به انجام رسانند، و چنانچه پیامبری خود اهل گناه و معصیت باشد، نه تنها نقش یک مربی الهی را از دست می‌دهد، بلکه عملاً مردم را به گناه و معصیت ترغیب می‌کند که این با حکمت الهی سازگار نیست.

همین دلیل نیز اقتضا می‌کند که پیامبران از آغاز زندگی خود معصوم از گناه باشند، وگرنه منکران انبیای الهی می‌توانند بر نقاط تاریک زندگی آنان دست نهاده، به مخدوش کردن شخصیت والای آنان بپردازند و در نتیجه رسالت آنها را با مشکل مواجه سازند که این امر نیز با حکمت الهی در تنافی است.

همچنین نباید در پیامبران ویژگی‌ها و خصلت‌های ناپسند و بیماری‌های واگیردار باشد؛ زیرا برخی بیماری‌های جسمی نظیر بیماری‌های واگیردار و یا خصلت‌های زشت روحی مانند تندخویی، مایه تنفر و انزجار مردم می‌شود. از این رو، پیامبران الهی باید از عیب‌های جسمی و روانی منزّه باشند تا مردم از آنها منزجر نشوند.

دلیل نقلی

عصمت پیامبران از گناه و معصیت در آیات گوناگونی مورد تأکید قرار گرفته که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در قرآن کریم انبیای الهی کسانی معرفی شده‌اند که خداوند آنها را خالص گردانیده و از این رو شیطان هیچ تصرفی بر آنها ندارد.^۱ بنابراین آنها از هر گناه و معصیتی مصون‌اند.

۱. «فَالْقَبْرُ بِكَ لَأَعْرِضَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ « (س (۳۸): ۸۲ و ۸۳)

۲. در قرآن از امامت به عهده‌ی الهی یاد شده است که به افراد ظالم نمی‌رسد.^۱ ظلم معنای وسیعی دارد که ظلم به خود، ظلم به حقوق دیگران و ظلم به خداوند را - که شرک از بارزترین آنهاست - شامل می‌شود و به تعبیری ظلم مترادف با عصیان و گنهکاری است. بنابراین عصمت در امامان امری مسلم است و چون برخی پیامبران مقام امامت نیز داشته‌اند و از سویی نبوت نیز عهده‌ی الهی است، پیامبران نیز باید از هر گناه و معصیتی مصون باشند.

۳. قرآن کریم پیامبران را کسانی می‌داند که خدا آنها را برگزیده و هدایت نموده است^۲ و کسی را که خداوند هدایت کند، هیچ کس قادر به گمراه ساختن او نیست.^۳ از این رو پیامبران الهی هیچ‌گاه در معرض گمراهی قرار نمی‌گیرند و از آنجا که انجام گناه، خود از نمونه‌های روشن گمراهی است، پیامبران الهی هرگز به گناه و معصیت آلوده نمی‌گردند و در این حوزه نیز معصوم‌اند.

۳. عصمت در امور فردی و اجتماعی

پیامبران در امور عادی خود نیز باید از خطا و اشتباه و سهو و نسیان مصون باشند؛ چراکه اینها از اعتماد مردم می‌کاهد. البته اشتباه و خطا در امور روزانه و عادی، ملازم با اشتباه در بیان احکام الهی نیست و چه‌بسا ممکن است پیامبری در بیان تعالیم معصوم باشد، ولی در امور عادی خطاکار، و عالمان بتوانند بین آنها تمایز قائل شوند. اما عموم مردم به‌سختی می‌توانند بین این دو موضوع تفاوت قائل شوند. ای‌بسا آنان با دیدن خطا و اشتباهی در امور جزئی و عادی پیامبران، این خطا را به تمامی تعالیم آنان و نیز قلمروهای دیگر عصمت سرایت دهند و در نتیجه دیگر به آنان اعتماد نکنند که این نیز با هدف بعثت پیامبران سازگار نیست.

۱. «وَإِذْ أَنزَلْنَا بِرَاهِمَ رَبُّهُمُ بَكْرَتًا فَاسْتَفْتَوْا إِيَّاهُ جَاعِلًا لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا بَأْسَ لَكَ بِهَذَا عَهْدِي الْعَاصِمِ» (بقره (۲): ۱۲۳)

۲. «وَاجْتَنَابَهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (الانعام (۶): ۸۷)

۳. «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ» (زمر (۳۹): ۳۷)

عامل و منشأ عصمت

متکلمان اسلامی در این باره به دو عامل اشاره نموده‌اند:

۱. پیامبران و اولیای خاص الهی از نظر آگاهی و شناخت خداوند، در مرتبه‌ای بسیار رفیع قرار دارند و هیچ چیز را بر رضا و خشنودی خداوند و عشق به او، ترجیح نمی‌دهند. به تعبیر دیگر، شناخت آنان از عظمت و جمال و جلال خداوند، مانع از آن می‌شود که به غیر خدا توجه کنند و یا عشق بورزند و اندیشه‌ای جز رضای خدا را در سر پیروانند. چنین افرادی همواره خدا را ناظر اعمال و کردار خود می‌دانند و اصولاً در محضر چنین خدایی، فکر گناه و معصیت به ذهن آنها خطور نمی‌کند، تا چه رسد به انجام آن. اینان اگر خدا را نیز می‌ستایند، به دلیل شایستگی و اهلیت و عظمت مقام الهی است و نه چیز دیگر. به تعبیری دیگر، آنان از سر عشق به مقام الهی عبادت می‌کنند.

۲. پیامبران و اولیای خاص الهی از نتایج نیکوی اطاعت خدا و پیامدهای ناگوار معصیت و گناه، آگاهی کامل دارند. بی‌گمان انسان عاقل اگر از نتایج ناگوار عمل خود آگاهی یابد، طبعاً از آن عمل روی می‌گرداند. برای مثال، فرد عاقلی که می‌داند اگر به سیم برق دست بزند می‌میرد، هرگز چنین کاری نمی‌کند. بنابراین او نسبت به این عمل، نوعی مصونیت دارد. حال اگر افرادی مانند پیامبران و پارسایان از نتایج بسیار ناگوار گناهان آگاه گردند - به گونه‌ای که جهنم و عذاب را با چشم ببینند و از اراده نیرومندی نیز برخوردار باشند - طبعاً به نوعی از گناه مصونیت می‌یابند. بنابراین منشأ عصمت پیامبران الهی، علم آنان نسبت به عظمت و جمال و جلال خداوند و آگاهی کامل آنها از نتایج ناگوار گناهان است. این آگاهی همچنین سبب می‌شود اراده بر انجام و یا ترک عمل نیز نیرومندتر گردد. البته عنایات و امدادهای غیبی خداوند نیز شامل حال آنان می‌شود، ولی به گونه‌ای نیست که اختیارشان را سلب کند.

بنابه آنچه بیان شد عصمت پیامبران الهی به سبب «شایستگی ذاتی»، «مجاهدتهای فردی و اجتماعی آنها» و از سویی به دلیل «عنایات و توجهات خداوند» است؛ عنایاتی که مسئولیت بیشتری برای آنان به ارمغان می‌آورد. البته تأثیر امدادهای غیبی و عنایات‌های خداوند در عصمت نوع اول بیشتر است.

عصمت و اختیار

رابطه عصمت و اختیار، با توجه به بحث‌های مربوط به منشأ عصمت به خوبی روشن می‌گردد. عصمت به گونه‌ای نیست که با آزادی و اختیار فرد معصوم در تنافی باشد. پیامبران به دلایلی که پیش‌تر گفتیم و به خطا نمی‌روند و دارای ملکه عصمت‌اند، اما اگر بخواهند، می‌توانند به انجام آن کارها مبادرت ورزند؛ درست مانند فرد عاقلی که گرچه می‌تواند به سیم برق دست بزند، ولی چنین نمی‌کند. بی‌شک انجام ندادن چنین کاری به معنای نداشتن قدرت بر انجام آن عمل نیست. بنابراین پیامبران با اینکه می‌توانند گناه کنند، ولی هیچ‌گاه چنین کاری را انجام نمی‌دهند. قرآن نیز در آیاتی بدین نکته اشاره می‌کند:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ^۱ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای.

این آیه آشکارا بر توانایی پیامبر برای عصیان و نافرمانی خدا دلالت می‌کند. اگر فرد معصوم بر انجام گناه قدرت نداشت، خداوند نمی‌فرمود که «ای پیامبر! اگر چنین کاری را انجام ندهی، رسالت خدا را ابلاغ نکرده‌ای». بنابر این آیه آشکارا تصریح می‌کند که پیامبران بر عصیان و نافرمانی خدا توانایی دارند، هرچند که معصوم‌اند، و هیچ گناهی از آنان سرت نمی‌زند.

د. نقش دین در زندگی دنیایی

امروزه پرسش‌هایی درباره گستره تأثیر دین مطرح است: آیا دین تنها برای سعادت اخروی انسان‌ها نازل شده، یا افزون بر آن به سعادت و تدبیر زندگی دنیوی انسان‌ها نیز نظر دارد؟ آیا دین تنها بر جنبه فردی انسان‌ها تأکید دارد، یا اینکه بر جنبه اجتماعی آدمیان نیز انگشت می‌نهد؟

در پاسخ به این پرسش‌ها یک دیدگاه بر آن است که دین جنبه فردی دارد و ناظر به سعادت اخروی انسان‌هاست، اما دیدگاه دیگر می‌گوید خداوند دین را برای سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها نازل فرموده و سعادت اخروی انسان نافع و بارناپ زندگی سعادتمندان است.

در دنیاست که تنها از طریق عمل به تعالیم دین میسر است. اهداف پیامبران الهی بیانگر آن است که دین در تمامی ارکان زندگی انسان نقش بسزایی دارد. نقش دین در زندگی را در قالب چند بحث پی می‌گیریم.

۱. جامعیت و کمال دین

دین اسلام، آخرین آیینی است که خداوند از طریق پیامبر خاتم برای هدایت، تکامل و سعادت انسان‌ها نازل کرده است. اعمال انسان ابعاد مختلفی مانند فردی و اجتماعی، جسمی و روحانی و دنیوی و اخروی دارد. همچنین رفتار و عمل انسان گاهی متوجه خود او، خدا و یا اجتماع است. رفتار انسان در برابر اجتماع، گاه مربوط به زندگی خانوادگی و گاهی نیز مربوط به زندگی اجتماعی است. زندگی اجتماعی نیز دارای ابعاد مختلفی نظیر؛ اخلاقی، حقوقی، اقتصادی، بین‌المللی و حکومتی است.

جامعیت دین بدین معناست که دین اسلام به همه این ابعاد نظر دارد و برای تمامی آنها متناسب با نیازهای انسان، قوانین عام و خاصی وضع نموده است؛ به گونه‌ای که آدمی با عمل به آنها می‌تواند به سعادت همه‌جانبه دست یابد. در واقع می‌توان گفت دین اسلام کامل است و در پاسخ به نیازهای انسان هیچ نقصی ندارد.

قرآن در این باره می‌فرماید:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ^۱ امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِّكُلِّ شَيْءٍ^۲ و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارت‌گری است، بر تو نازل کردیم.

البته منظور از هر چیز، یعنی هر آنچه به هدایت، تکامل و سعادت انسان‌ها مربوط است؛ چراکه هدف پیامبران جز این نیست.

۱. مائده (۵): ۳.

۲. نحل (۱۶): ۸۹.

امام علی (ع) در این باره می‌فرماید:

پس قرآن فرمانده است و بازدارنده... [خدا] دین خود را به کمال رساند و جان پیامبر خویش را هنگامی ستاند که از رساندن احکامی که موجب رستگاری آفریدگان است، فارغ ماند.^۱

همچنین در روایات دیگری آمده است که خداوند قرآن را - که بیان‌کننده هر چیزی است - فرو فرستاد و حلال و حرام و احکام و تمام آنچه مردم بدان نیاز دارند در قرآن و سنت بیان نمود.^۲

بنابراین قرآن به همه ابعاد وجودی و رفتاری انسان توجه نموده و حکم الهی را در آن مورد - هرچند به گونه‌ای کلی - بیان کرده است. اینک به برخی از شبهات در این باره می‌پردازیم.

شبهات

۱. گروهی به خطا پنداشته‌اند که دین برای سعادت اخروی انسان‌ها نازل گردیده و تدبیر زندگی دنیوی مردم به عقل و خرد آنها وانهاده شده است. این‌گونه نگرش، نوعی تفکر سکولاریستی است که با روح تعالیم اسلامی ناسازگار است؛ چراکه در قرآن آیاتی هست که بخشی از اهداف پیامبران را تنظیم روابط اجتماعی بر اساس عدالت،^۳ مبارزه با مفساد اجتماعی^۴ و سنت‌های ناپسند مستکبران، تشویق مردم به کارهای نیکو^۵ و رشد و تربیت صحیح^۶ می‌داند. بی‌گمان بدون تشکیل حکومت تحقق چنین اهدافی میسر نیست و حاکم اسلامی نیز وظیفه دارد بستر

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱ و ۸۶؛ محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۷۷.

۳. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.» (حجید: ۵۷) (۲۵).

۴. «قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُقْبِدُوا فِي الْأَرْضِ نَقْصًا مِنْهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.» (اعراف (۷): ۸۵؛ هود (۱۱): ۸۵ و شعراء (۲۶): ۱۴۶ و ۱۵۲).

۵. «وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلَحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ.» (اعراف (۷): ۱۴۲ و ۱۵۲؛ شعراء (۲۶): ۱۴۶).

۶. «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رُسُلًا بَيِّنَاتٍ لِّتُزَكَّيْكُمْ وَتُعَلَّمُوا الْقُرْآنَ وَتُحَذَّرُوا مِنَ الْعَدْوِ وَتُعَلَّمُوا الْقُرْآنَ وَتُحَذَّرُوا مِنَ الْعَدْوِ.» (نمل (۲): ۱۵۱).

اجرای احکام الهی را در جامعه مهیا نماید تا جامعه بر اساس عمل به آن احکام الهی، به سعادت رسد.

۲. برخی برآنند که چون دین اسلام و اصول و احکام آن جاودانه و برای همه عصرهاست، طبعاً باید اصول آن ثابت باشد، در حالی که کیفیت زندگی انسان متغیر است. اگر بگوییم دین افزون بر سعادت اخروی انسان، سعادت دنیوی وی را نیز مورد توجه قرار داده، چگونه اصول ثابت می‌تواند با زندگی متغیر انسان‌ها سازگار باشد؟ بنابراین به‌ناگزیر باید گفت دین برای سعادت اخروی انسان‌ها آمده است، نه تدبیر زندگی دنیوی آنها.

در پاسخ به این شبهه باید گفت: اول اینکه زندگی اخروی انسان از زندگی دنیوی او جدا نیست. به سخن دیگر، دنیا مزرعه آخرت است و زندگی در آخرت، تابع و بازتابی از زندگی این‌جهانی است. دوم اینکه تحقق بسیاری از احکام و قوانین الهی، مبتنی بر تشکیل حکومت و تدبیر زندگی دنیوی توسط متولیان دین است. بنابراین چگونه می‌توان به قرآن اعتقاد داشت و بسیاری از احکام را بی‌فایده و عبث دانست؟ در واقع اعتقاد به احکام ملازم با تدبیر زندگی این‌جهانی است.

همچنین قرآن و روایات در بسیاری از موارد حکم کلی ثابت را بیان می‌دارند که می‌توان حکم هر مسئله جزئی را با توجه به آن کلیات ثابت، آشکار نمود؛ درست مانند علوم ریاضی که اصول آن ثابت است، ولی هر مسئله‌ای را می‌توان با توجه به آن اصول ثابت حل کرد. نیز می‌توان گفت برخی از نیازهای آدمی نیز ثابت است، اما شکل و مصداق آن تغییر می‌کند. برای نمونه، قرآن می‌فرماید: توان دفاعی خود را در برابر دشمنان بالا ببرید.^۱ این حکم و قاعده ثابت است، ولی مصادیق آن در زمان‌های مختلف متفاوت می‌باشد؛ در یک زمان مصداق توان دفاعی، اسب و شمشیر بود، اما اکنون هواپیما و موشک و تانک و جز اینهاست. بنابراین تدبیر زندگی دنیوی انسان با اصول ثابت و جاودانه اسلام منافاتی ندارد.

قرآن با تعقل و خردورزی مخالف نیست و در برخی موارد، تدبیر و برنامه‌ریزی زندگی را

نیز به عهده عقل نهاده است و حتی عقل، یکی از منابع فقه اسلامی به شمار می‌رود. بنابراین وحی الهی به کمک عقل می‌تواند سعادت انسان را در دنیا و آخرت تأمین نماید.

۲. سکولاریسم^۱

امروزه در جوامع غربی، تفکری وجود دارد که می‌کوشد بدون استعانت از دین به ساماندهی زندگی دنیوی انسان‌ها بپردازد. معتقدان به این نگرش، تأثیر دین را تنها در جنبه شخصی و خصوصی زندگی انسان محدود کرده‌اند. اینک جای این پرسش است که آیا چنین تفکری می‌تواند بر مبانی صحیحی استوار باشد؟ برای پاسخ به این پرسش ابتدا به اختصار به تعریف سکولاریسم و زمینه‌ها و عوامل شکل‌گیری و سپس به مبانی آن اشاره می‌کنیم و در انتها به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت.

تعریف سکولاریسم

سکولاریسم در اصل مفهومی غربی است که توصیفگر نوعی تفکر خاص درباب جهان و انسان و تدبیر جامعه است که در شرایط خاص جامعه غربی رخ نموده است. این واژه در زبان فارسی به معنای دنیامداری، دنیامحوری، دین‌گریزی و دین‌جدایی است.

در معنای اصطلاحی، بریان ویلسون در *دائرة المعارف دین*، سکولاریسم را چنین تعریف می‌کند: سکولاریسم یک ایدئولوژی است که مدافعان آن آگاهانه همه امور و مفاهیم ماورای طبیعی و وسایط و کارکردهای مربوط به آن را نفی می‌نمایند و از اصول غیردینی یا ضددینی به‌عنوان مبنای اخلاق شخصی و سازمان اجتماعی دفاع می‌کنند.^۲

به تعبیری دیگر، قائلان به سکولاریسم می‌کوشند زندگی انسان را از طریق ابزارهای مادی صرف، یعنی عقل ابزاری و علوم تجربی و بدون استعانت از وحی، توسعه و سامان بخشند. به لحاظ فلسفی، سکولاریسم خود را در ساختار نظام‌های فکری و رفتاری عقلانی نمودار می‌سازد؛ به‌گونه‌ای که آموزه‌های وحیانی و ماورای طبیعی را کاملاً نادیده می‌گیرد.

۱ Secularism.

۲. میرزا الیاده، فرهنگ و دین (برگزیده مقالات دائرة المعارف دین)، ص ۱۳۶.

۱. «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِجَالٍ غَاضِقِينَ فِيهِ بِطُغْيَانِهِمْ وَ عُتُوهُمْ» (الاعراف ۸۰)

یا مورد انتقاد قرار می‌دهد. به لحاظ سیاسی نیز می‌کوشد سیاست را از تأثیر آموزه‌های دینی دور نگاه دارد. در حوزه تعلیم و تربیت نیز سعی می‌کند تا تعلیم دینی را از برنامه آموزشی کنار نهد.^۱

زمینه‌ها و عوامل پیدایش سکولاریسم

عواملی چند باعث پیدایش سکولاریسم در مغرب‌زمین شد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

یک. متون مقدس و منابع اولیه دینی

تفسیرهای ناروا از کتاب مقدس مسیحیان و اندیشه‌های تحریف‌شده‌ای که در این کتاب راه یافته بود راه را برای ظهور سکولاریسم هموار ساخت که برخی از آنها بدین قرار است:

جدایی دین از سیاست

در کتاب مقدس مسیحیان آمده است که حضرت عیسی علیه السلام در پاسخ به این پرسش فریسیان که آیا جزیه دادن به قیصر رواست، گفت: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا.»^۲

این عبارت بدین معناست که جزیه دادن که کاری دنیوی است، شأن و مقام قیصر است و به خدا ارتباطی ندارد، یا به تعبیر دیگر، شأن و مقام حکومت از شئون بشری و دنیوی است و نه از شئون الهی و دینی. بر اساس چنین تفسیری، جدایی دین و امور خدایی از سیاست و حکومت، آموزه‌ای دینی است.

در تعبیری دیگر، حضرت عیسی علیه السلام در پاسخ به سؤال پیلاتس که پرسید: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ فرمود:

اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خدام من جنگ می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.^۳

1. Jaroslav Pelikan, "Christianity in Western Europe" in Encyclopedia of Religion, vol. 3, p. 385

۲. منی، ۱۲ / ۲۲ - ۱۸ / ۱۲ / ۱۵.

۳. یوحنا، ۱۹ / ۳۶.

از این تعبیر نیز به خوبی برمی‌آید که پادشاهی این جهان، مربوط به عیسی علیه السلام و حواریون او نیست و کسان دیگری که با او نسبتی ندارند، باید در این جهان پادشاهی کنند. این آموزه در واقع جدایی دین از سیاست را اعلام می‌دارد.

نبود قوانین اجتماعی و حکومتی

در آیین مسیحیت، قوانین اجتماعی و حکومتی یا به تعبیری شریعت وجود ندارد و حتی مسیحیانی که تا نیمه اول قرن اول میلادی به شریعت تورات ملتزم بودند، از آن تاریخ به بعد شریعت تورات را که مشتمل بر برخی احکام اجتماعی بود، نسخ و ملغی کردند. در سال ۵۰ (یا ۴۹) میلادی شورای مسیحیان اورشلیم مرکب از یعقوب، پولس، برنابا و دیگران، به نسخ شریعت موسی فتوا دادند که این خود به معنای حلال دانستن ربا، شراب، گوشت خوک و جز اینها بود. ایشان از محرمات، تنها به زنا و خوردن حیوانات خفه‌شده و خون و ذبیحه‌ها بستند کردند.^۱

طبیعی‌هنگامی که در مسیحیت برای تدبیر و ساماندهی زندگی اجتماعی قوانین دینی نباشد، به‌ناگزیر باید از قوانین عقلی مدد گرفت.

ناسازگاری آموزه‌های کلامی و فلسفی مسیحیت با عقل و علوم تجربی

در کتاب مقدس تحریف‌یافته مسیحیان، آموزه‌هایی وجود داشت که با عقل و دانش تجربی سازگار نبود و این خود عامل و زمینه‌ای بود برای روشنفکران، دانشمندان و فیلسوفان که نسبت به مسیحیت بی‌اعتنا و بی‌رغبت شوند و موضعی سکولاریستی اتخاذکنند و چون در دنیای غرب، مسیحیت کامل‌ترین دین تلقی می‌شد، مسیحیت‌گریزی در واقع دین‌گریزی لحاظ شد. برای مثال می‌توان به آموزه‌های گناه ذاتی انسان، مرگ فدی‌هوار عیسی مسیح،^۲

۱. محمود رامیار، *بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی*، ص ۱۹۶: *کتاب اعمال رسولان*، ۱۵ / ۲۹ - ۲۳: *نهیان اسمارت*، تجربه دینی بشر، ج ۲، ص ۹۹.

۲. از دیدگاه مسیحیت، خطای آدم و حوا در خوردن درخت ممنوعه، یعنی درخت معرفت باعث شد آنان ذاتاً گناهکار و پلید گردند و بدین طریق، این گناه ذاتی را برای بشریت به ارث بگذارند. (تورات، سفر پیدایش، ۱۷ - ۲). بر اساس این آموزه جستجوی معرفت در تعارض با رستگاری و خلود انسان در بهشت است. انسان با مایه علم و دلی را برگزید، یا سعادت در بهشت را.)

به نظر مسیحیان، عیسی رنج را تحمل نمود و به صلیب کشیده شد تا مرگ او فدی‌ه انسانی گناهکار گردد (جان باس، *تاریخ*

الوهیت و تجسد مسیح، تثلیث و عشای ربانی اشاره نمود که مخالف عقل است. همچنین قدیس آگوستین (۴۳۰ - ۴۵۴) و قدیس آکویناس (۱۲۷۴ - ۱۲۲۴) فلسفه افلاطونی و ارسطویی را چنان با تعالیم مسیحی آمیخته بودند که انکارشان، انکار مسیحیت تلقی می‌گردید.

ایان باربور در این باره می‌گوید:

الهیات اهل کتاب در قرون وسطی آن چنان با مکتب ارسطو درهم آمیخته بود که هر معارضه‌ای با کیهان‌شناسی ارسطو را به حساب معارضه با مسیحیت می‌گذاشتند.^۱

البته در قرن هفدهم و هجدهم تفکر توماس آکویناس دچار فراموشی شد، اما دیگر بار احیا گردید که این امر تا حدی نتیجه بخشنامه پاپ لئوی دوازدهم بود. او در این بخشنامه، مطالعه آثار توماس آکویناس را بر همه دانشجویان الهیات ضروری دانست و تعلیمات آکویناس را معیاری قرار داد که عالمان الهیات نباید جز به دلایل مهم از آن دور شوند.^۲ همچنین جنبالی که بر سر تئوری تکاملی داروین و نظر گالیله و کوپرنیک در نجوم و تحقیقات انتقادی مربوط به کتاب مقدس و... در عالم مسیحیت به پا شد، بسیاری از روشنفکران نیمه دوم قرن نوزدهم را به این فکر انداخت که دین و علم ضرورتاً در تعارض با یکدیگرند.

دو. رفتار و برخورد نادرست متولیان کلیسا

رفتار و برخورد ناشایست متولیان کلیسا، مردم را از دین‌گریزان کرد و سبب شد آنان در ساماندهی زندگی خود، دیگر به کلیسا اعتنایی نکنند. فساد مالی و اخلاقی، فروش

جامع/ادیان، ص ۶۰۷؛ نینیان اسمارت، تجربه دینی بشر، ج ۲، ص ۱۲۴.

بر طبق این آموزه، همه انسان‌ها به علت خطای دو نفر گنهکار مورد خشم و غضب الهی قرار می‌گیرند و عیسی رنج را تحمل می‌کند تا فرد دیگر به سعادت برسد. این آموزه مخالف عقل است؛ زیرا چگونه به صلیب کشیده شدن حضرت عیسی می‌تواند گناه را از انسان‌های دیگر بزداید؟

۱. ایان باربور، علم و دین، ص ۶۳.

۲. نینیان اسمارت، تجربه دینی بشر، ج ۲، ص ۱۷۷.

آمزش‌نامه‌ها و دادگاه‌های تفتیش عقاید ازجمله این رفتارهای پلید و نادرست بود که به برخی از آنها به اختصار اشاره می‌نماییم:

فساد اخلاقی

اصولاً یکی از عوامل دین‌گریزی آن است که رفتار متولیان و متصدیان دین با گفتار آنها متفاوت باشد. از این روست که در تعالیم اسلامی تأکید شده است کسانی که به تربیت دینی مردم همت می‌گمارند، پیش از پرداختن به تربیت آنها باید به تربیت و تأدیب نفس خود بپردازند. تفاوت در گفتار و رفتار حاکمان کلیسا و اخلاق ناپسند آنها، خود یکی از عوامل دین‌گریزی بوده است.

ویل دورانت، مورخ بزرگ مغرب‌زمین در کتاب تاریخ تمدن می‌نویسد:

زمینه اخلاق در میان روحانیان به قدری سست بود که می‌شد هزاران شاهد برای اثبات آن آورد، زندگی بی‌بندوبار روحانیان ایتالیا موضوعی است که به کرات در ادبیات ایتالیا نمودار شده است.^۱

پاپ لئوی دهم در سال ۱۵۱۶ درباره راهبان چنین می‌گوید: بی‌انضباطی در دیرهای فرانسه و زندگی نامتعادل و ناسنجیده راهبان، چنان فزونی یافته است که هیچ‌کس - نه پادشاه، نه حاکم و نه مردم - برای آنها ارزش و احترامی قائل نیست.

ویل دورانت در همین باره می‌نویسد: نفرت مردم از روحانیان فاسد در این ارتداد و از دین‌برگشتگی بزرگ، عامل کوچکی نبود.^۲

برخوردهای خشن با دانشمندان

دینی که باید حامی علم و تفکر و تعقل باشد، به گونه‌ای جلوه کرد که هیچ‌گاه با پیشرفت و طرح نظریات جدید علمی سر سازگاری نداشت. بنابراین میان روشنفکران و متفکران، این اعتقاد پدید آمد که باید از میان آن دو یکی را برگزینند: دین و یا پیشرفت و طرح نظریات

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۵، ص ۶۰۴.

۲. همان، ص ۶۲.

علمی، متفکران و اندیشمندان به جای اینکه با دین تحریف‌شده و روحانیان فاسد مبارزه کنند، به‌خطا اصل دین را کنار نهاده‌اند.

ویل دورانت آمار قربانیان این برخورد خشن را بدین‌سان گزارش می‌دهد: از سال ۱۴۸۰ تا ۱۴۸۸، ۸ هزار و ۸۰۰ تن سوخته و ۹۶ هزار و ۴۹۴ تن به کیفرهای مختلف محکوم شدند و از سال ۱۴۸۰ تا ۱۸۰۸، ۳۱ هزار و ۹۱۲ تن سوخته و ۲۹۱ هزار و ۴۵۰ تن محکوم شدند.^۱ بر این اساس کلیسا بدترین نوع خشونت را با استناد به دین و به نام دفاع از اعتقادات دینی، علیه دانشمندان و آزادی‌خواهان اعمال می‌کرد. این رفتارها دین را در اذهان دانشمندان و متفکران، علم‌ستیز و خردسوز جلوه داد و در نتیجه آنان را در صف مخالفان دین قرار داد. تاکنون به برخی از عوامل و زمینه‌های مهم پیدایش سکولاریسم برشمردیم. اکنون اجماًلاً به مبانی و اصول سکولاریسم خواهیم پرداخت.

مبانی سکولاریسم

با توجه به تعریف سکولاریسم که می‌کوشد زندگی انسان را در حوزه‌های فردی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از طریق ابزارها و روش‌های مادی صرف و یا بر اساس اصول غیردینی یا ضددینی ساماندهی کند، می‌توان علم‌گرایی و عقل‌گرایی را از مبانی سکولاریسم دانست.

یک. علم‌گرایی

علم‌گرایی برگردان فارسی واژه Scientism است، به معنای اعتقاد به لزوم محوریت علوم تجربی و روش تجربی در همه شئون زندگی. متفکر سکولار اعتقاد دارد که بر اساس علم تجربی می‌توان به تدبیر جامعه پرداخت. با رشد و تکامل و موفقیت‌ها و دستاوردهای چشمگیر علوم تجربی نظیر فیزیک، ریاضیات، شیمی، زیست‌شناسی و نجوم در عرصه‌های مختلف، این اعتقاد در ذهن برخی شکل گرفت که می‌توان به روش مشابه، نظامی فکری در باب زندگی این جهانی طراحی کرد. از آنجا که روش علوم تجربی، روش مکانیکی و مشاهده و

آزمایش است که بر اساس آن هر حادثه‌ای برحسب حادثه پیش از خود تبیین می‌گردد، طبعاً جهان نیز همانند ماشینی مکانیکی در نظر گرفته می‌شود که وجود هر حادثه و حرکتی با توجه به علت آن ضروری و حتمی است و دیگر نیازی به فرض عالم ماورای طبیعت نیست. از آنجا که روش مکانیکی در همه قلمروهای دانش نظیر اخلاق، مابعدالطبیعه و دین کارایی نداشت، چنین قلمروهایی از حوزه معرفت کنار نهاده شد و به حوزه معرفت تجربی بسنده گردید. در نتیجه، سکولار کردن دانش بدین معنا شد که حوزه معرفت باید به حوزه دانش تجربی محدود گردد و علوم غیرتجربی به‌عنوان امور نامعقول و غیرعقلانی باید از حوزه علم جدا شود. به سخن دیگر، علم‌گرایی در حوزه شناخت، تجربه‌گرا شد که روش شناخت آن مشاهده و آزمایش و تجربه است.

می‌توان گفت پشتوانه تفکر سکولاریستی، نوعی مادی‌گرایی است که قلمرو هستی را به عالم ماده محدود می‌کند و ماورای عالم ماده و تأثیرات عالم ماوراءالطبیعی در عالم ماده را قابل شناخت نمی‌داند. در نتیجه مفاهیم و آموزه‌های کتاب مقدس نظیر خدا، فرشته، بهشت، جهنم، وحی، امدادهای غیبی، دعا و معجزات که از مفاهیم آزمون‌ناپذیر تجربی‌اند و در مقیاس تجربه نمی‌گنجند، باید از حوزه علم و معرفت بیرون روند. بدین ترتیب دین و مفاهیم بنیادی آن از تدبیر و تبیین‌گری امور دنیوی کنار نهاده شد.

دو. عقل‌گرایی

عقل‌گرایی،^۱ این باور است که همه رفتارها و عقاید باید مبتنی بر عقل باشد، نه احساسات یا عقاید دینی.^۲ البته تصور سکولاریسم از عقل، آن عقلی است که از مبانی دینی بهره نمی‌گیرد. این تعریف و کارکرد عقل، صحیح نیست؛ زیرا چه بسیار فیلسوفان عقل‌گرایی که با تکیه بر عقل، خدا و عقاید دینی را اثبات نموده‌اند و در زمره متدینان زندگی می‌کنند. بنابراین چنین معنایی از عقل‌گرایی - که بر اساس آن عقل نباید از اصول دینی بهره گیرد - درواقع ایجاد نوعی محدودیت بی‌دلیل برای عقل است.

۱ Rationalism

۲. فرهنگ اکسفورد.

در هر حال اندیشمندان دوره رنسانس با توجه به توانایی عقل در حوزه علم تجربی گمان کردند که می‌توان در همه عرصه‌های زندگی به جای دین بر عقل تکیه کرد و بر اساس آن زندگی این جهانی را سامان بخشید.

حال پرسیدنی است چه عواملی باعث شد برخی از متفکران مغرب‌زمین به این باور برسند که باید با عقل صرف و بدون استعانت از وحی به تدبیر زندگی این جهان پردازند؟ عوامل متعددی در این باره مؤثر بود که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. آموزه‌های مسیحیت: بسیاری از آموزه‌های مسیحیت نظیر تثلیث، گناه ذاتی انسان، الوهیت و تجسد عیسی مسیح رازوار بوده و با عقل هماهنگی ندارد و نمی‌توان آنها را با عقل فهم کرد. از همین رو، این فکر در اذهان برخی پدید آمد که یا باید تعقل و تفکر را برگزید، یا دین و اعتقادات دینی را.

۲. تعاییر متفکران بزرگ مسیحی: این متفکران تعابیری دارند که بر اعتقاد آنان به ناسازگاری عقل و دین دلالت می‌کند:

ترتولیان (۲۲۰ - ۱۶۰) از پدران کلیسای اولیه می‌گفت: آتن را با اورشلیم چه کار؟ آکادمی را با کلیسا چه کار؟ روشن است که آتن و آکادمی نماد تعقل، فلسفه و علم، و اورشلیم نماد دین و کلیساست.^۱

پولس، حواری عیسی مسیح نوشت که باخبر باشید کسی شما را به فلسفه و مکر باطل نرباید^۲ در این تعبیر، فلسفه که نماد عقل‌گرایی است، در کنار مکر باطل قرار گرفته است.

برخورد نادرست کلیسا با متفکران و فیلسوفان: عالمان و فیلسوفان بر اثر برخورد متولیان کلیسا با آنان به این باور رسیدند که از دین فاصله گیرند و تنها با عقل به تدبیر زندگی پردازند.

نقد و بررسی

از آنچه گفتیم، به‌نیکی برمی‌آید که سکولاریسم پدیده‌ای غربی است که با توجه به شرایط و زمینه‌های آن در جامعه غربی شکل گرفته است. برخورد نادرست حاکمان کلیسا با دانشمندان

و عالمان چه‌بسا بیشترین نقش را در کنار نهادن دین داشته است. هرچند دانشمندان علوم تجربی و متفکران شاید تا اندازه‌ای حق داشته باشند که با حاکمان کلیسا به جهت برخوردهای نادرستشان، مخالفت ورزند، اما این مخالفت دلیلی نیست که بر اساس آن با اصل دین، خدا، عالم آخرت و قوانین عقلانی الهی نیز موافق نباشند. برای مثال، ممکن است کسانی طلای قلبی به بازار عرضه کنند و افرادی را نیز اغفال کنند، افراد اغفال‌شده که بسیار ناراحت و عصبانی‌اند، آیا باید از اصل طلا روی‌گردان شوند، یا از طلای غیرواقعی و سوءاستفاده‌کنندگان از آن؟

انسان واقع‌گرا می‌تواند ضمن احترام به علوم تجربی و عقل بشری، از تعالیم وحیانی انبیای الهی نیز برای ساماندهی زندگی خود و آخرت خویش مدد گیرد؛ چراکه هیچ ناسازگاری بین علوم تجربی و عقل انسانی و تعالیم وحیانی وجود ندارد. از نگاه اسلام، کسب علم بر هر مسلمانی واجب و ضروری است و عقل انسان همسنگ با تعالیم انبیای الهی از حجیت و اعتبار برخوردار است، اما باید در کنار این اعتبار احترام، قلمرو محدود آنها نیز مورد توجه قرار گیرد.

اینک به‌اختصار به نقد علم‌گرایی و عقل‌گرایی و نیز به دیدگاه اسلام در باب سکولاریسم می‌پردازیم:

نقد علم‌گرایی

۱. هرچند اسلام برای علم ارزش بسیاری قائل است، این نکته را نیز باید یادآور شد که حوزه فعالیت علوم تجربی، محدود به عالم مادی و آزمایش و تجربه است و در بیرون از این حوزه، یعنی عالم ماورای طبیعی نمی‌تواند نفیاً و اثباتاً به اظهارنظر بپردازد. موضع علم‌تجربی در حوزه ماورای عالم ماده، لادری‌گری یا ندانم‌گویی است. بنابراین اگر سکولاریسم بر آن است که از علوم تجربی در زندگی مادی انسان بهره گیرد، کاملاً امری پست‌پسندیده است، اما اگر با یافته‌های علوم تجربی می‌خواهد همه ابعاد وجودی انسان از جمله بعد اخلاقی و معنوی و همچنین عالم ماورای طبیعی و عالم آخرت را توجیه نماید، بی‌شک چنین تفکری نادرست است؛ زیرا ابزار علم‌تجربی مشاهده و آزمایش است و چنین ابزاری در این حوزه‌ها کارایی لازم را ندارد.

۱. نینان اسمارت، تجربه دینی بشر، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲. رساله پولس به کورنسان، ۸/۲.

۲. یافته‌ها و نتایج علمی از قطعیت لازم برخوردار نیست؛ چه آنکه پیوسته فرضیه‌ای نو به جای فرضیه پیشین می‌نشیند. حال چگونه می‌توان با این یافته‌های لرزان و تغییرپذیر، به اظهارنظر قطعی در باب عالم پرداخت و عالم ماورای طبیعت و آخرت را انکار نمود و زندگی انسان را به عالم مادی محدود کرد.

۳. اعتقاد به خدا و عالم آخرت، در ساماندهی زندگی انسان نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، اما لازمه علم‌گرایی و مادی‌گرایی نادیده گرفتن چنین اعتقاداتی و در واقع نادیده انگاشتن بخش مهمی از نیازهای اساسی انسان است؛ چراکه انسان به لحاظ فطری خداجو و جاودانه‌طلب است. بنابراین علم‌گرایی، قلمرو هستی را به عالم ماده محدود کرده است و از قلمروهای دیگر هستی نظیر عالم ماورای طبیعت و آخرت، غفلت ورزیده. همچنین از میان شیوه‌های مختلف کسب آگاهی، به شیوه مشاهده و آزمایش بسنده کرده و از روش عقلی و شهود عرفانی و تعالیم وحیانی، صرف‌نظر نموده است. چنین غفلتی، محروم کردن انسان از دستیابی به حوزه‌های دیگر معرفت است که ضایعه‌ای بس بزرگ برای انسان به‌شمار می‌رود.

نقد عقل‌گرایی

در بحث نیاز انسان به تعالیم انبیای الهی یادآور شدیم که عقل حجت درونی انسان و مورد تکریم اسلام است، اما تنها با استفاده از آن نمی‌توان به سعادت دنیا و آخرت نایل گردید. عقل انسان برای تدبیر زندگی دچار اختلاف و تناقضات بسیار است. هرکس بر اساس عقل ادعا می‌کند که شیوه او برای ساماندهی زندگی اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی صحیح‌تر است، از این رو اتفاق نظر افراد بر سر یک شیوه واحد، بسیار دشوار است. حال چگونه می‌توان بر پایه عقل، به شیوه‌ای واحد برای ساماندهی جامعه دست یافت؟ چنین آرمانی، هیچ‌گاه برای آدمی حاصل نمی‌شود، از همین روی تنها راه چاره، متوسل شدن به دین و قوانین آن برای اداره جامعه است.

همچنین عقل انسان بسیاری از خوبی‌ها و بدی‌ها (نظیر خوبی عدالت و بدی ظلم) را به طور کلی درک می‌کند، ولی در تشخیص مصادیق آن با مشکل روبه‌روست. بنابراین عقل به تنهایی نمی‌تواند راهگشای انسان باشد.^۱

دیدگاه اسلام در باب سکولاریسم

از دیدگاه اسلام پیامبران الهی برای این مبعوث شده‌اند که انسان را از ظلمت برهانند و عدالت را در جامعه برپا نمایند و فضایل و کرامت اخلاقی را نیز به اوج رسانند. بی‌گمان لازمه اجرای این اهداف آن است که پیامبران، سرپرستی جامعه انسانی را بر عهده گیرند.

پاره‌ای از مسلمانان طرفدار سکولاریسم که دین را تنها در عرصه مسائل فردی خلاصه کرده‌اند و بر این باورند که اگر دین در عرصه سیاست دخالت کند از قداست آن کاسته می‌شود، از آموزه‌های اسلامی فاصله گرفته‌اند. چرا که پیامبر اسلام هدایت امور دینی و دنیوی مردم را توأمان برعهده داشت و پس از او نیز امامان معصوم این هدایت عام را عهده‌دار شده‌اند. قرآن در آیه‌ای به‌صراحت بیان می‌کند که دین با فرمانروایی و تدبیر سیاسی جامعه سازگاری دارد:

ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.^۱

در این آیه منظور از کتاب و حکمت، مرجعیت علمی و دینی است و مقصود از فرمانروایی بزرگ نیز مرجعیت سیاسی که خداوند به فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام عطا کرده است. اجرای احکام اسلامی نیز نیازمند تشکیل حکومت است. اعتقاد به حکومت جهانی حضرت ولی عصر (عج) نیز بیانگر آن است که دخالت دین در عرصه مسائل اجتماعی و حکومتی، آموزه‌ای دینی است.^۲ بنابراین دین با تدبیر زندگی دنیایی مردم هم‌سمت و سو است و سکولاریسم نیز با تعالیم قرآن ناسازگار است.

۳. لیبرالیسم

امروزه جوامع غربی می‌کوشند از تفکری به نام لیبرالیسم دفاع کنند و آن را سرلوحه زندگی خود قرار دهند. اما لیبرالیسم چیست و آیا می‌توان زندگی انسان را بر اساس ارزش‌ها

۱. نسا، (۴): ۵۴.

۲. این مسئله را در بحث ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت به‌تفصیل پی خواهیم گرفت.

۱. پیش‌تر در بحث نیاز ضروری انسان به نبوت، درباره نارسایی عقل انسانی سخن گفتم.

و مبانی آن تدبیر نمود؟ برای پاسخ به این پرسش به اختصار به بحث در باب لیبرالیسم می‌پردازیم:

معنای لغوی و اصطلاحی

لیبرالیسم^۱ به معنای آزادی‌خواهی و آزادمنشی است که از واژه لیبرال به معنای آزادی‌خواه برگرفته شده است. لیبرال، فردی است که به آزادی و اختیار و قدرت انتخاب انسان‌ها اعتقاد دارد و از آنجا که افراد گوناگون در برهه‌های زمانی متفاوت از آزادی، معانی مختلفی قصد کرده‌اند، لیبرالیسم چندمعنا و مبهم شده است.^۲

لیبرالیسم پدیده و ایدئولوژی غرب صنعتی است؛ به گونه‌ای که نمی‌توان آن را از تمدن غرب متمایز کرد. این اصطلاح در اصل اسپانیولی است و از نام حزبی سیاسی برآمده است که در اوایل قرن نوزدهم از استقرار حکومت مشروطه در اسپانیا طرفداری می‌کرد. بعدها اصطلاح لیبرال در کشورهای اروپایی دیگر نیز رایج شد و برای نامگذاری حکومت، حزب، سیاست، یا عقیده‌ای به کار رفت که طرفدار آزادی و مخالف دیکتاتوری و خودکامگی بود. لیبرالیسم در مقام نظام فلسفی، به نظامی بسته از تفکر با اصول ثابت و تغییرناپذیر تبدیل نمی‌شود.^۳ لیبرالیسم را می‌توان به طور دقیق نگرشی به زندگی و مسائل آن وصف کرد که بر ارزش‌هایی همچون آزادی برای افراد، اقلیت‌ها و ملت‌ها تأکید دارد.

زمینه‌های شکل‌گیری لیبرالیسم

برخی سقراط (۳۹۹ - ۴۷۰ ق.م) را از آن‌رو که به آزادی تحقیق و بیان اعتقاد داشت و همچنین پیتر آبلارد (۱۱۴۲ - ۱۰۷۹ م) متکلم قرون وسطی را که از پذیرفتن بی‌چون و چرای امریت آبابی کلیسا سرباز زد و بر عقل تأکید بسیار می‌کرد، از لیبرال‌های برجسته دوران باستان و قرون وسطی می‌دانند. اما چنان‌که گفتیم، لیبرالیسم زائیده تمدن بعد از رنسانس غرب است.

۱. Liberalism.

۲. Maurice Cranston, "Liberalism", in: Encyclopedia of Philosophy, ed: Paul Edwards, Vol. 4, P 458.

۳. جان سالوین شاپرو، لیبرالیسم معنا و تاریخ آن، ص ۱۱۳؛ اندرو هی‌وود، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ص ۶۵.

شماری از پیشگامان لیبرالیسم در طلوع عصر جدید به صحنه آمدند که برجسته‌ترین آنها دزیدریوس اراسموس هلندی (۱۵۳۶ - ۱۴۶۵)، رنه دکارت فرانسوی (۱۶۵۰ - ۱۵۹۶) و جان میلتون انگلیسی (۱۶۷۴ - ۱۶۰۸) و ایمانوئل کانت آلمانی (۱۸۰۴ - ۱۷۲۴) می‌باشند.

اراسموس، انسان‌گرایی مسیحی و برجسته دوره رنسانس معتقد بود که آرمان‌های انسان‌گرایی، این امکان را دارند که در درون ایمان مسیحی جایی بیابند. دکارت در کتاب گفتار در روش، با بیانی ساده و روشن و درعین حال جسورانه مدعی حاکمیت عقل در امور انسانی شد. از نظر دکارت، عقل یگانه روش کشف حقیقت است. میلتون نیز منادی آزادی بود^۱ و کانت برای انسان به عنوان یک فرد ارزشی ذاتی قائل شد.^۲

افکار این متفکران درواقع زمینه ظهور لیبرالیسم در غرب را فراهم نمود. البته اندیشمندان دیگری نیز در شکل‌گیری لیبرالیسم نقش داشتند که برای نمونه می‌توان به جان لاک انگلیسی، جان استوارت میل و ژان ژاک روسو اشاره نمود.

مبانی و ارزش‌های لیبرالیسم

لیبرالیسم، نوعی ایدئولوژی است که در کشورهای مختلف، صورت‌های گوناگونی به خود گرفته است، اما می‌توان یک مجموعه از اصول و ارزش‌ها را به عنوان مبانی در همه آنها مشترک دانست:

۱. فردگرایی

یکی از مبانی لیبرالیسم، فردگرایی و یا برتری فرد بر هر گروه اجتماعی یا هیئت جمعی است که بر اساس آن باید با هر فرد همچون غایتی فی‌نفسه رفتار شود، نه همچون وسیله‌ای برای پیشبرد اغراض و منافع دیگران. جامعه باید به گونه‌ای ساخته شود که از منافع و استقلال و هویت فرد حمایت کند. از این رو، برتری فرد بر جامعه یکی از ویژگی‌های اساسی ایدئولوژی لیبرالیسم است. فردگرایی در مقابل تفکری در عصر فنودالیسم اروپایی بود که در آن افراد دارای هویت‌های شخصی و منحصر به فرد نبودند، بلکه افراد، اعضای گروه‌های اجتماعی

۱. جان سالوین شاپرو، لیبرالیسم معنا و تاریخ آن، ص ۱۱.

۲. محمد محمدرضایی، تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت، ص ۱۲۵.

به شمار می‌آیند؛ مانند خانواده، آبادی، جامعه محلی یا طبقه اجتماعی. بنابراین زندگی و هویت افراد اساساً بر مبنای وضعیت گروه‌های اجتماعی تعیین می‌شود.^۱

۲. آزادی

از دیدگاه لیبرالیسم، اعتقاد به شأن والای فرد، به تعهدی در برابر آزادی او می‌انجامد. لیبرال‌ها به شدت معتقدند که زندگی بدون آزادی ارزش زیستن ندارد و از همین روست که آنان همواره خواسته‌اند فرد را از تضيیقات و اجبارهای نا عادلانه و بازدارنده‌ای که حکومت‌ها، نهادها و سنت‌ها به او تحمیل می‌کنند رها سازند. فرد خودمختار باید آزاد باشد تا شغلش را برگزیند؛ عقایدش را اظهار کند و حتی ملیت خود را تغییر دهد.^۲ اما با این حال لیبرال‌ها هرگز بر این باور نیستند که فرد حق بهره‌مندی مطلق از آزادی را دارد. اگر آزادی نامحدود باشد، به صورت مجوز یا یک حق برای آسیب رساندن به دیگران درمی‌آید.^۳

۳. عقل‌گرایی

دفاع لیبرالیسم از آزادی، با اعتقاد به عقل‌گرایی پیوندی تنگاتنگ دارد. از دیدگاه لیبرالیسم، انسان با عقل خود می‌تواند بهترین منافع خود را بشناسد و پی‌گیرد و به تعبیری عهده‌دار زندگی خود شود و سرنوشت خویش را بسازد. از این رو لیبرال‌ها، عقل را راهنما و هدایت‌گر خود می‌دانند و نه وحی را.^۴

لیبرال‌ها به جهت عقل‌گرایی، همان‌گونه که مدافع آزادی بی‌دینی و بی‌اعتقادی هستند، از آزادی اعتقاد و دین نیز دفاع می‌کنند. بدین بیان، آنان کلیسا را نهادی خصوصی می‌دانند که باید آن را همانند همه نهادهای دیگر پذیرفت. از نظر لیبرال‌ها، رسیدن به آزادی کامل دینی مستلزم دنیوی یا غیردینی ساختن زندگی عمومی است. به طور کلی لیبرال‌ها در همه‌جا از جدایی کلیسا از دولت، آموزش همگانی و غیردینی، ازدواج مدنی و قوانین اجازه‌دهنده طلاق

۱. اندرو هی‌وود، درآمدی بر اپیدئولوژی‌های سیاسی، ص ۶۸-۶۶؛ جان سالوین شاپیرو، لیبرالیسم معنا و تاریخ آن، ص ۴؛ جان کری، لیبرالیسم، ص ۱۶.

۲. جان سالوین شاپیرو، لیبرالیسم معنا و تاریخ آن.

۳. اندرو هی‌وود، درآمدی بر اپیدئولوژی‌های سیاسی، ص ۶۹.

۴. همان، ص ۷۵-۷۲؛ جان سالوین شاپیرو، لیبرالیسم معنا و تاریخ آن، ص ۷.

دفاع کرده‌اند.^۱ به تعبیری دیگر، آنان به نوعی سکولاریسم اعتقاد دارند که در آن نهاد دین باید از نهاد دولت و حکومت جدا باشد و دین تنها به حوزه خصوصی افراد مربوط است.

۴. عدالت و برابری حقوق انسان‌ها

یکی دیگر از اصول بنیادین تفکر لیبرال، برابری و عدالت است که بر طبق آن همه افراد از حقوق و احترام یکسان برخوردارند و در برابر قانون دارای حقوق برابرند و حق دارند از آزادی مدنی برخوردار باشند. هیچ قانونی نباید به برخی، امتیازات خاصی بدهد و به برخی نیز تبعیض‌های خاصی تحمیل کند. قانون، خواه یاری‌دهنده و حمایت‌کننده و خواه مجازات‌کننده باید برای همه یکسان باشد.^۲ لیبرال‌ها کسب ثروت را نشانه شایستگی افراد می‌دانند. آنها معتقدند افراد از طریق پشتکار و به‌کارگیری قابلیت‌های فردی دارایی و ثروت را کسب نموده‌اند.

۵. تساهل

تساهل به معنای مدارا، آرمانی اخلاقی و اصلی اجتماعی است که به مردم اجازه می‌دهد که به طریقی سخن بگویند و عمل کنند که مطلوب ما نباشد. لیبرال‌ها اغلب این جمله معروف ولتر (۱۷۷۸-۱۶۹۴) را تکرار کرده‌اند که من از آنچه تو می‌گویی بیزارم، اما تا پای مرگ از حق تو برای گفتن آن دفاع می‌کنم.

آزادی‌های مدنی نظیر آزادی بیان، آزادی تشکیل انجمن‌ها و آزادی دین و مذهب، جملگی ضامن تساهل‌اند. از این رو، بیشتر مفسران می‌پذیرند که لیبرالیسم دست‌درست کثرت‌گرایی تلاش می‌کند؛ آن هم در راستای ایجاد تنوع در ارزش‌ها و عقاید و علایقی که فی‌نفسه خوب تلقی می‌شوند.

دفاع لیبرالیسم از تساهل ابتدا در قرن هفدهم در تلاش نویسندگانی همچون جان میلتون (۱۶۷۶-۱۶۰۸) و جان لاک برای دفاع از آزادی گزینش دین و مذهب، ظهور کرد. جان لاک در نامه‌ای درباره تساهل استدلال کرد که چون وظیفه حقیقی حکومت همانا صیانت از حیات،

۱. جان سالوین شاپیرو، لیبرالیسم معنا و تاریخ آن، ص ۷.

۲. همان، ص ۴؛ اندرو هی‌وود، درآمدی بر اپیدئولوژی‌های سیاسی، ص ۷۶.

آزادی و مالکیت افراد است، هیچ‌گونه حقی برای مداخله در «مراقبت از روح انسان‌ها» ندارد.^۱ بنابراین لیبرالیسم درواقع مشوق نسبت‌گرایی اخلاقی و فرهنگی است.

نقد و بررسی

چنان‌که گفتیم، لیبرالیسم ساخته غرب صنعتی است که با توجه به شرایط حاکم در غرب رشد و تکامل یافت. مبانی و ارزش‌های لیبرالیسم تا حدی در عناوین کلی آن نظیر احترام به فرد، عدالت، پیروی از عقل و همزیستی مسالمت‌آمیز، مورد قبول عقل و اسلام است. اما همان‌گونه که متفکران لیبرالیست نگرش‌های مختلفی نسبت به این آموزه‌ها دارند و با این وجود عناوین کلی آن را می‌پذیرند، اسلام نیز این‌گونه عناوین را قبول دارد، ولی معنای خاصی از آنها اراده می‌کند. اینک برخی از ارزش‌ها و مبانی لیبرالیسم را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم.

۱. فردگرایی، آزادی و عقل‌گرایی را می‌توان ملازم هم دانست. اگر باید در برابر هر گروه اجتماعی برتری را به فرد داد، بدین معناست که باید آزادی او محترم شمرده شود. دفاع از آزادی فرد، ملازم با اعتقاد به عقل‌گرایی که عنصر محوری آن آزادی است می‌باشد.

آزادی مفهوم بسیار دلنشینی است که همه انسان‌ها بدان عشق می‌ورزند و برای آن مبارزه می‌کنند و حتی جان خود را در این راه قربانی می‌کنند. اما هنگام سخن درباره آزادی، باید از خود پرسید آزادی از چه چیز و برای چه چیز؟

لیبرال‌ها براین باورند که آزادی به معنا رها شدن فرد به حال خود است تا فارغ از مداخله دیگران به دلخواه خویش عمل کند. این معنای آزادی جنبه منفی دارد؛ زیرا مبتنی بر نبود محدودیت‌ها و الزامات خارجی برای فرد است. اما سؤال مهم‌تر، آزادی برای چه چیزی بود که لیبرال‌های جدید و متأخر، هوادار و مجذوب آن شدند و آن را آزادی مثبت نامیدند که بر اساس آن انسان آزاد است تا استعدادهای خود را شکوفا سازد.^۲

در بحث آزادی پرسش اساسی این است که آدمی باید آزاد باشد تا چه کاری انجام دهد؟ روشن است که انسان دارای دو دسته تمایلات است: یکی خواست‌هایی که برخاسته از

تمایلات نفسانی و حیوانی اوست که با حیوانات مشترک است و دیگری خواست‌هایی که مرقی و عالی است و مربوط به جنبه‌های انسانی اوست.

چه بسیار انسان‌هایی که اگر به حال خود رها شوند، پیرو هوای نفس و تمایلات نفسانی خود می‌گردند که میگساری، قماربازی، شهوترانی بی‌حد، خودکشی، همجنس‌بازی، اعتیاد به موادمخدر، ثروت‌اندوزی و استعمارگری و برده‌داری نوین، به‌گونه‌ای که در ظاهر با آزادی فرد منافاتی ندارد، در زمره این تمایلات است. افرادی که مرتکب این اعمال زشت می‌گردند - که شمار آنها هم کم نیست - چنین اعمالی را بر اساس عنصر آزادی و احترام به فرد و عقلانیت، توجیه می‌کنند.

انسان لیبرال از قید و بندهای خارجی آزاد شده است تا چه انجام دهد؟ او تمایلات حیوانی و نفسانی خود را ارضا می‌کند یا خصایص عالی انسانی، یعنی حقیقت‌طلبی، عدالت‌خواهی، ظلم‌ستیزی و جز اینها را؟ درست است که انسان لیبرال به ظاهر خود را از اسارت قدرت‌های بیرونی فارغ نموده است، اما برده و اسیر تمایلات نفسانی خود شده که این نوع بردگی ذیلانه‌تر از بردگی بیرونی است؛ چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید:

عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَذْلُ مِنْ عَبْدِ الرَّقِّ؛^۱ بنده شهوت از بنده مالک و ارباب ذلیل‌تر است.

پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: مبارزه با تمایلات نفسانی، جهاد اکبر است که مهم‌تر از مبارزه با دشمنان بیرونی انسان است که جهاد اصغر می‌باشد.^۲ یکی از اهداف پیامبران الهی نیز آن است که انسان را تزکیه کنند و به گونه‌ای بیروارند که بتواند در عرصه صفات انسانی رشد و تعالی یابد و به تعبیری اسیر و بنده شهوت نگردد. بسیاری از مناسک دین نظیر نماز و روزه نیز در این راستا قابل توجیه‌اند.

بنابراین تعلیم و تربیت و شرایط زندگی در جامعه باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی شود که در جهت رشد و تعالی صفات اخلاقی و انسانی باشد، نه اینکه تعلیم و تربیت و برنامه آموزشی

۱. عبدالواحد آمدی، *مهر الحکم و دررالکلم*، ص ۳۰۴.

۲. محمد محمدی ری شهری، *منتخب میزان الحکمه*، ج ۳۸۱.

۱. اندرو هی‌وود، *درآمدی بر اپیدئولوژی سیاسی*، ص ۷۹.

۲. همان، ص ۷۲.

خنثی باشد و حتی برنامه‌ها به سوی رشد ویژگی‌های حیوانی و رذایل اخلاقی جهت یابد. این در حالی است که از نظر لیبرال‌ها، دولت هیچ‌گونه حقی برای مداخله در مراقبت از روح انسان‌ها ندارد.

بنابراین اشکال عمده لیبرالیسم این است که کوشیده انسان را به‌ظاهر از الزامات بیرونی برهاند، ولی او را گرفتار و بنده هوای نفس گردانیده است. انسان‌ها برای رهایی از بندگی برون و درون ناگزیرند از دین حقیقی و تحریف‌ناشده که همان دین اسلام است، پیروی نمایند تا سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین کنند.

همچنین اعتقاد به فردگرایی نباید مانع از آن باشد که جامعه نیز بستر و زمینه رشد و تعالی معنوی در فرد را فراهم آورد؛ چراکه جامعه و فرد تأثیری متقابل برهم دارند؛ یعنی همان‌گونه که به فرد اصالت می‌دهیم، باید به جامعه نیز اصالت دهیم که این برخلاف آموزه لیبرالیسم است. ۲. در بحث از عقل‌گرایی مطرح شد که لیبرال‌ها عقل را راهنما و هدایت‌گر خود می‌دانند، نه وحی را. شکل‌گیری چنین اعتقادی که در آن عقل در برابر وحی و دین قرار می‌گیرد، ناشی از آموزه‌های دینی مسیحیت است؛ بدین بیان که آموزه‌های اساسی این دین نظیر تثلیث، الوهیت عیسی، مرگ فدی‌ه‌وار عیسی، گناه ذاتی انسان و عشای ربانی با عقل همخوانی ندارد و انسان برای اعتقاد به این آموزه‌ها باید عقل خود را کنار نهد و به آنها ایمان آورد. لیبرال‌ها با توجه به این نوع نگرش به دین، این باور را پذیرفتند که انسان یا باید از دین تبعیت کند، یا از عقل. بنابراین عقل‌گرایی بدین معناست که انسان از عقل پیروی کند، نه از دین و وحی.

این پندار لیبرال‌ها از رابطه عقل و دین به هیچ رو صحیح نیست. در اسلام بر این نکته تصریح شده است که خردمندان و صاحبان عقل و خرد هستند که خدا و دین را می‌پذیرند و خوبی و بدی را باز می‌شناسند و به بهشت رهنمون می‌گردند و در مقابل کافران و مخالفان دین افرادی‌اند که از تعقل و خردورزی بی‌بهره‌اند. عقل در دین اسلام حجت باطنی نام گرفته که همسنگ با حجت بیرونی (انبیا و رسولان الهی) است. بنابراین انسان‌ها در عین حال که می‌توانند عقل را راهنما و هدایت‌گر خود بدانند، همین عقل آنها را به دین رهنمون می‌کند تا جامعه خود را بر اساس آموزه‌های دین تدبیر نمایند؛ چه آنکه دین، رشد و تعالی صفات اخلاقی و انسانی را در پی دارد.

۳. لیبرال‌ها بر اساس عقل‌گرایی، به حکومت سکولار معتقد شده‌اند که در آن نهاد دین باید از نهاد حکومت جدا باشد. اندرو هی‌وود در این باره می‌گوید:

یکی از ویژگی‌های مهم فرهنگ لیبرالیستی را تمایز میان قلمرو عمومی و خصوصی زندگی تشکیل می‌دهد. بر مبنای این تمایز، یک جدایی کامل میان قلمرو عمومی و خصوصی زندگی وجود دارد: قلمرو عمومی زندگی توسط قواعد اجتماعی به وجود می‌آید و تابع اقتدار سیاسی است. در قلمرو خصوصی زندگی، مردم از این آزادی بهره‌مند هستند که به میل خود رفتار کنند. مزیت بزرگ این تمایز از منظر یک لیبرال این است که با محدود کردن قدرت دولت به لحاظ دخالت در امور شخصی یا خصوصی، آزادی فرد را تضمین می‌نماید. اما ضمناً آثار و عوارض مهمی برای دین دارد؛ زیرا آن را به زندگی خصوصی محدود می‌کند و اجازه می‌دهد که زندگی اجتماعی بر یک مبنای دقیقاً غیردینی سامان یابد.^۱

بنابراین قائلان به لیبرالیسم اعتقاد دارند که دین امری شخصی است و نباید در حوزه اجتماعی و تدبیر زندگی دخالت نماید.

اشکال این دیدگاه آن است که ما از پیش برای دین تعیین تکلیف کرده‌ایم که تو در چه حوزه‌ای دخالت کن و در چه حوزه‌ای دخالت نکن. حال اگر با بررسی دین به‌ویژه اسلام آشکار شد که بسیاری از آموزه‌های آن مربوط به حوزه اجتماعی است، آیا می‌توان به اسلام‌باوران گفت که شما متدین به دین اسلام باشید، ولی بسیاری از آموزه‌های آن را ناصحیح بدانید؟ این تناقض است که انسان‌ها آزادی انتخاب دین را داشته باشند، اما نتوانند به آموزه‌های آن دین جامه عمل ببوشانند. البته خصوصی‌سازی دین در مورد مسیحیت ممکن است روا باشد؛ چه آنکه تدبیر و برنامه‌ریزی مشخصی برای زندگی اجتماعی انسان‌ها ندارد، ولی این امر در مورد اسلام صحیح نیست.

۴. یکی دیگر از مبانی لیبرالیسم، عدالت و برابری انسان‌ها در برابر قانون است. اینکه همه انسان‌ها در برابر قانون، حقوق برابر داشته باشند، امری بسیار نیکوست. اما عدالت، تنها

۱. اندرو هی‌وود، درآمدی بر اپیدئولوژی‌های سیاسی، ص ۵۴.

به این جنبه محدود نمی‌شود. برای مثال، عدالت در ساختار حاکمیت و دولت به چه معناست؟ آیا حاکمان باید دارای صفات اخلاقی نیکو باشند، یا اینکه تبهکاران و صالحان به یکسان حق حاکمیت دارند؟ آیا عدالت اقتضا می‌کند که حاکمان فقط به جنبه‌های مادی و حیوانی انسان توجه کنند و زمینه رشد و شکوفایی آن را مهیا سازند، یا اینکه باید به صفات و فضایل اخلاقی انسان نیز بنگرند و بستر رشد آن را فراهم کنند؟ آیا اقتضای عدالت این است که حکومت، کانون خانواده را حفظ کند، یا زمینه متلاشی شدن آن را فراهم سازد؟ آیا عدالت اقتضا می‌کند که نسبت به تربیت فرزندان، مادر عهده‌دار آن شود یا پدر و یا هر دو؟ در حوزه قانون‌گذاری عدالت به چه معناست؟

بنابراین عدالت ابعاد وسیعی دارد. ما هنگامی می‌توانیم درمورد انسان‌ها و زندگی خانوادگی و اجتماعی آنها قوانین عادلانه‌ای وضع کنیم که کاملاً ابعاد وجودی انسان را بشناسیم و این کاری است که از عهده آدمی بر نمی‌آید. بی‌شک تنها خداوند حکیم که خالق انسان‌هاست می‌تواند با علم و حکمت نامتناهی‌اش قوانین عادلانه‌ای برای انسان‌ها و اداره زندگی‌شان وضع نماید که البته این قوانین در قالب دستورهای دینی جلوه‌گر شده است. خداوند یکی از اهداف بعثت انبیا را اقامه قسط و عدل در جامعه می‌داند؛^۱ بدین معنا که باید روابط و مناسبات اجتماعی بر اساس عدالت تنظیم شود. حتی پیامبر اسلام می‌فرماید: من مأمور هستم که در میان شما عدالت ورزم.^۲

از این رو، یکی از اهداف پیامبران اجرای عدالت در تمام ارکان زندگی است. شواهد بسیار حاکی از آن است که اگر می‌باید عدالت در تمامی ابعاد در جامعه اجرا شود، این وظیفه از عهده پیامبران الهی بهتر برمی‌آید تا افراد لیبرال.

در پایان باید گفت که لیبرالیسم در عمل به گونه‌ای دچار ضعف و تزلزل گردیده است که تاریخ شاهد شکست مبانی و اصول و ارزش‌های ناشی از آن است.

ه) گوهر مشترک دین و راز تعدد شریعت‌ها

گوهر مشترک دین

گوهر و حقیقت مشترک همه شریعت‌های الهی، اسلام است که همان تسلیم بودن در برابر خداست. بی‌شک همه ادیان در اصول دین، یعنی توحید، نبوت و معاد و در اصول اخلاقی و کلیات احکام فردی و اجتماعی مشترک‌اند.

راز تعدد شرایع

شرایط زندگی انسان‌ها در طول تاریخ اقتضا دارد که برخی احکام جزئی و فرعی با هم متفاوت باشند. از آنجا که چنین شریاطی متغیر است، تبعاً احکام متناسب با آنها نیز متغیر می‌باشد و راز تعدد و نسخ شریعت‌ها نیز همین است. از این روست که خداوند می‌فرماید:

لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا؛^۱ برای هر یک از شما [امت‌ها] شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم.

بنابراین شریعت‌های گوناگون، متناسب با استعداد و شرایط زندگی انسان‌ها و مقام انبیای الهی شکل می‌گیرند. همه شرایع در اصول مشترک هستند و با هم اختلافی ندارند، اما در برخی احکام به مقتضای زمان با هم تفاوت دارند و شریعت بعدی، شریعت پیشین را در آن مورد نسخ می‌کند. آخرین شریعت که پیام‌های آن تا روز رستاخیز اعتبار خاصی دارد و شریعتی پس از آن نخواهد آمد، شریعت پیامبر خاتم است.

راز جاودانگی و حقانیت شریعت اسلام

از آنجا که دین اسلام آخرین و کامل‌ترین شریعت است، قوانین اساسی آن نیز جاودانه می‌باشد. قرآن و روایات اسلامی نیز جاودانه بودن احکام و قوانین اساسی اسلام را به صراحت بیان می‌دارند. خداوند در قرآن کریم اعلام می‌کند که هیچ باطلی به قرآن راه ندارد.^۲ همچنین

۱. مائده (۵): ۴۸.

۲. «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَرْجُلُ مِنْ حَكِيمٍ» (فصل (۴۱): ۴۴).

۱. بقره: ۲۵؛ حدید (۵۷): ۲۵.

۲. شوری (۴۲): ۱۵.

پیامبر ﷺ در حدیثی می‌فرماید:

حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه^۱؛ حلال محمد تا روز قیامت حلال است، و حرام وی تا روز قیامت حرام.

اکنون جای این پرسش است که راز جاودانگی شریعت اسلام در چیست؟ در پاسخ باید گفت، قوانین اسلام بر اساس ساختار وجودی و فطرت انسان وضع شده‌اند و چون این گوهر وجودی در طی اعصار و قرون ثابت است، قوانین اسلام نیز ثابت و پابرجاست و رمز بقای قوانین اسلام نیز همین است.

هر چند رشد صنعت و فن‌آوری، شکل زندگی را دگرگون ساخته است، اما نتوانسته با ماهیت انسان چنین کند. بی‌شک یک سلسله امور که برخاسته از فطرت آدمی است، در طی اعصار و قرون ثابت مانده است؛ علاقه به علم‌آموزی و رشد و تکامل، علاقه به هم‌نوع و حتی حیوانات و محیط‌زیست، تمایل به تجارت و مالکیت خصوصی و روابط اجتماعی و خانوادگی، نیاز به همسر، مسکن و پوشش، صیانت نفس، عشق به زیبایی و همچنین یک سلسله مسائل اخلاقی نظیر گرایش به عدالت، وظیفه‌شناسی، کمک به هم‌نوع، ایثار و فداکاری و اجتناب از ظلم، دروغ و خیانت از این دست امور هستند.

بنابراین هرچند شکل زندگی امروزه با گذشته تفاوت یافته است، اما امور فطری انسان همچنان ثابت و پابرجاست. قرآن نیز این حقیقت تأکید می‌کند:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِیمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ^۲؛ پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییر‌پذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

بر اساس این آیه، گرایش انسان به دین، مقتضای فطرت آدمی است و این فطرت نیز تغییر‌پذیر نیست و همچنین خود دین نیز مطابق با فطرت اوست.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸.

۲. روم (۳۰): ۳۰.

ممکن است پرسیده شود از آنجا که جامعه انسانی روز به روز در حال پیشرفت و گسترش است و انسان‌ها همواره با مسائل تازه روبه‌رو می‌گردند و با توجه به محدودیت و ثبات قوانین اسلامی چگونه می‌توان حکم همه این مسائل را تعیین نمود؟

در پاسخ باید گفت منابع احکام اسلامی آن‌چنان غنی و گسترده است که حکم هر مسئله‌ای را می‌توان با توجه به این منابع تعیین نمود؛ درست همانند مسائل ریاضی که ریاضی‌دانان می‌توانند هر مسئله را با توجه به اصول اساسی ریاضیات حل کنند.

عالمان اسلام افزون بر منابع غنی و سرشار دینی، ابزارهای دیگری نیز در اختیار دارند که می‌توانند با بهره‌گیری از آنها حکم هر مسئله‌ای را مشخص نمایند:

۱. حجیت و حکم عقل: اسلام با اعتباربخشی به احکام صحیح عقلی توانسته است حکم برخی از مسائل را تعیین کند. در روایات اسلامی، حجیت عقل هم‌طراز با حجیت قرآن و روایات قرار گرفته است. از این رو، عقل یکی از منابع فقه اسلامی است که به مدد آن می‌توان حکم پاره‌ای از مسائل را تعیین نمود.

۲. قاعده اهم و مهم: از آنجا که احکام اسلامی، تابع مصالح و مفاسد است و از سویی مصلحت و مفاسد چیزها نیز یکسان و مساوی نیست، عالمان اسلامی در برخی موارد باید مصالح و مفاسد را با هم بسنجند و مصلحت کم‌اهمیت‌تر را فدای مصلحت مهم‌تر نمایند. این همان قاعده اهم و مهم است که به کمک آن بسیاری از مشکلات فراروی عالمان اسلامی حل می‌شود. مثلاً از یک سو، در روزگار ما تشریح جسد برای پیشرفت علم پزشکی ضروری شناخته شده است و از سوی دیگر در اسلام جسد و بدن میت مسلمان از احترام خاصی برخوردار است. بنابراین هر دو امر مصلحت است، ولی باید دید کدام مصلحت مهم‌تر است. آیا پیشرفت و تحقیقات پزشکی که موجب سلامتی هزاران فرد می‌شود، مهم‌تر است یا احترام به بدن میت؟

۳. گشوده بودن باب اجتهاد: این مورد که از افتخارات و امتیازات مذهب تشیع است، خود از عوامل مؤثر در جاودانگی شریعت اسلام به‌شمار می‌رود. عالمان دین با استفاده از قرآن، روایات، اجماع و عقل، در پرتو اجتهاد زنده، پویا و مستمر، حکم مسائل و حوادث جدید را استنباط می‌کنند.

۴. پیروی از قواعد حاکمه فقهی: در شریعت اسلام یک سلسله قواعدی نظیر «نهی حرج»^۱ و «نهی ضرر»^۲ وجود دارد که عالمان اسلامی بسیاری از گره‌ها را با به کارگیری آنها می‌کشایند. فقها این قواعد را «قواعد حاکمه» نامیده‌اند؛ یعنی قواعدی که بر تمامی احکام و مقررات اسلامی چیره‌اند و بر همه آنها حکومت می‌کنند. بر پایه این قواعد، هر حکمی از احکام اسلامی که مستلزم حرج و مشقت و ضرر و زیان باشد، برداشته می‌شود. البته تشخیص مصادیق آن برعهده عالمان دین است. بر این اساس می‌توان گفت پیروان مکتبی که از این قاعده‌ها بهره می‌گیرد هیچ‌گاه در زندگی به بن‌بست نمی‌رسند.

از آنچه بیان شد به‌خوبی برمی‌آید که شریعت اسلام جاودانه است و تا ابد می‌تواند پاسخگوی نیازهای دینی آدمیان باشد.

کثرت‌گرایی دینی و گوهر مشترک

در بحث‌های گذشته دیدگاه اسلام را در باب مذاهب و شریعت‌های مختلف بیان نمودیم. امروزه تبیین و توجیه تکثر و تنوع ادیان یکی از مسائل مهم در عرصه فلسفه دین و دین‌پژوهی است. در این باره پرسش اساسی این است که آیا مذاهب و شریعت‌های مختلف از حقانیت و نجات‌بخشی یکسانی برخوردارند؟ به تعبیری دیگر، آیا همه آنها حق و عمل بدانها موجب رستگاری و دستیابی به بهشت جاویدان است، یا اینکه یکی از آنها حق و بقیه آمیزه‌ای از حق و باطل‌اند و یا آنکه عمل به تعالیم یکی از ادیان موجب رستگاری در آخرت می‌شود و رستگاری پیروان دیگر ادیان بسته به شرایطی است؟

دیدگاه‌هایی را که برای پاسخ به این پرسش شکل گرفته‌اند می‌توان به سه دسته بخش‌بندی کرد:

۱. حقانیت و نجات‌بخشی مطلق یک دین (انحصارگرایی)

بر اساس این دیدگاه تنها یک دین حقانیت کامل دارد و بقیه مذاهب هر چند ممکن است از

حقانیت بهره‌ای داشته باشند، حق مطلق نیستند و پیروان واقعی آن دین حقیقی نیز به صورت مطلق اهل نجات‌اند، اما پیروان سایر مذاهب چنین فرجامی ندارند.

نقد و بررسی

اسلام در جایگاه کامل‌ترین و واپسین دین الهی، خود را حق و نجات‌بخش مطلق می‌داند. اما همه مذاهب پیش از خود را نیز تأیید می‌کند و اعلام می‌دارد که ادیان دیگر تحریف شده‌اند و پیروان آنها با شرایطی اهل نجات خواهند بود.

اسلام برای اثبات حقانیت خود، قرآن را معجزه جاویدان معرفی می‌کند و اعلام می‌دارد که اگر کسی در حقانیت آن تردید دارد، سوره‌ای مانند آن بیاورد.^۱ قرآن در تأیید نجات‌بخشی مطلق خود می‌فرماید:

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا! ^۲ پس اگر آنان [هم] به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده‌اند.

حال باید دید وظیفه مردم در شرایطی که مذاهب گوناگون نظیر اسلام، یهود و مسیحیت، هریک مدعی حقانیت و نجات‌بخشی مطلق باشند چیست؟ بی‌گمان همه ادیان نمی‌توانند از حقانیت یکسان برخوردار باشند؛ چراکه مسیحیت به تثلیث اعتقاد دارد و آخرین پیامبر و اصولاً خود وحی را حضرت عیسی علیه السلام می‌داند، درحالی‌که اسلام به خدای واحد معتقد است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را آخرین پیامبر و خود را آخرین تعالیم الهی می‌داند. به هر روی، همه این عقاید نمی‌توانند حقانیتی یکسان داشته باشند. اما وظیفه مردم آن است که دلایل مذاهب مختلف را با توجه به معیارهایی که در اختیار دارند، ارزیابی کنند و هر کدام را که قوت و استحکام بیشتری داشت، برگزینند. قرآن در این باره می‌فرماید:

فَبَشِّرْ عِبَادَ ^۳ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ! ^۲ پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند.

۱. «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره (۲): ۲۳).

۲. بقره (۲): ۱۲۷.

۳. زمر (۳۹): ۱۷ و ۱۸.

۱. حج (۲۲): ۷۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۹۲.

همچنین در آیه‌ای دیگری آمده است:

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۱ بگو: «اگر راست می‌گویید، برهان خویش را بیاورید».

برخی از متفکران مغرب‌زمین معتقدند اینکه یک دین به طور مطلق حق و نجات‌بخش باشد و فقط پیروان خاص این دین اهل نجات باشند و پیروان مذاهب دیگر در آخرت گرفتار عذاب شوند، با رحمت واسعه خداوند منافات دارد. آنان این پرسش را مطرح کرده‌اند که چگونه ممکن است خدای رحمان و رحیم تنها اندکی از انسان‌ها را به بهشت برد؟

در پاسخ به این اشکال می‌توان گفت اسلام در کنار اعتقاد به حقانیت و نجات‌بخشی مطلق خود، به رحمت واسعه خداوند نیز معتقد است؛ آن‌گونه که می‌گوید: رحمت خدا همه چیز را فرا گرفته است. از همین رو، اسلام معتقد نیست که بیشتر انسان‌ها هرچند از پیروان مذاهب دیگر باشند، گرفتار عذاب می‌شوند؛ زیرا آنها به دو گروه تقسیم می‌شوند:

۱. گروهی که بر اثر عوامل محیطی و تبلیغاتی نتوانسته‌اند به حقانیت اسلام پی‌برند و عوامل بیرونی مانع از دریافت پیام‌های دین نجات‌بخش توسط آنان شده است. به جهت استضعاف فکری محکوم به عذاب الهی نخواهند بود.

۲. گروهی که به آخرین شریعت الهی دسترسی داشته و می‌توانسته‌اند آیین حق را از غیر آن بازشناسند، اما در این مورد تقصیر نموده و به عللی بر پیروی از آیین نیاکان خود اصرار ورزیده‌اند که بی‌شک اینان اهل عذاب الهی خواهند بود.

۲. شمول‌گرایی

شمول‌گرایی بر آن است که یک دین خاص، حق مطلق است و پیروان آن نجات می‌یابند، اما پیروان مذاهب دیگر نیز به اندازه انطباق با دین حق می‌توانند اهل نجات شوند. خاستگاه این نگرش، جهان مسیحیت است. مدافعان این دیدگاه معتقدند با اینکه دین مسیحیت از حقانیت و نجات‌بخشی مطلق برخوردار است، کسانی هم که مسیحی نیستند، می‌توانند به سعادت جاودانه برسند و به تعبیر کارل رانر، متکلم برجسته کاتولیک، غیرمسیحیان می‌توانند حتی

بدون آگاهی خود، مسیحیان گمنام نامیده شوند. امروزه شمول‌گرایی گسترده‌ترین دیدگاه پذیرفته‌شده در میان متکلمان مسیحی و رهبران کلیساست.^۱

نقد و بررسی

شمول‌گرایی، تبیینی واقع‌گرایانه از تکثر دینی نیست. باید دید اگر پیروان هر دینی، دین خود را حق و معیار و پیروان سایر مذاهب را پیروان گمنام آن دین معرفی کنند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ به نظر می‌رسد لازمه این نگرش، دیدگاهی غیر واقع‌گرایانه در باب شناخت واقعیت‌ها و حقایق است. هر دینی دارای آموزه‌های شناختی است که گاه این آموزه‌های شناختی با هم متعارض و ناسازگار است. مثلاً دین مسیحیت به تثلیث معتقد است و اسلام به خدای واحد. حال اگر پیروان هر دینی اظهار دارند که دین آنها حق است، عملاً با آموزه‌های ناسازگار با هم روبه‌رو خواهیم بود. وظیفه هر انسانی آن است که با تأمل سعی کند به آموزه صحیح دست یابد و یا از میان شریعت‌ها، شریعت حقیقی و درست را برگزیند. حال اگر افرادی بر اثر تعقل به این نتیجه رسیدند که خدا یگانه، تعالیم پیامبر اسلام همگی وحی الهی و قرآن نیز معجزه جاویدان است، اما بر مخالفت با این آموزه‌ها اصرار داشتند، آیا باز اهل نجات‌اند. از آنجا که خداوند این افراد را مورد مذمت قرار می‌دهد، نمی‌توانند اهل نجات باشند. چنین می‌نماید که شمول‌گرایی دست‌کم برخلاف نظر اسلام است. البته اسلام با شرایطی، پیروان مذاهب دیگر را اهل نجات می‌داند، ولی نه به‌طور کلی. همچنین پیروان هر دینی باید به منابع دینی خود مراجعه کنند تا آشکار شود چه کسانی اهل نجات‌اند و چه افرادی اهل نجات نیستند. اگر منابع دینی یک مذهب و آیین، پیروان مذاهب دیگر را با شرایطی اهل نجات نداند، آیا پیرو آن دین باز می‌تواند به شمول‌گرایی اعتقاد پیدا کند؟ از این رو، شمول‌گرایی نمی‌تواند مبنای صحیح برای تبیین تکثر مذاهب مختلف باشد.

۳. کثرت‌گرایی

بر اساس دیدگاه کثرت‌گرایی همه مذاهب هم‌زمان از حقانیت و نجات‌بخشی یکسان برخوردارند. این دیدگاه، آموزه‌های گوناگون و گاه متناقض همه مذاهب را به‌طور یکسان

صحیح و همچنین پیروان همه مذاهب را، اهل نجات می‌داند و تفاوتی بین مذاهب مختلف قائل نیست. امروزه در جهان غرب، جان‌هیک به عنوان یکی از صاحب‌نظران در قلمرو فلسفه دین، مدافع و مروج این دیدگاه است.

وی در توجیه فلسفی این رویکرد معتقد است که یک واقعیت متعالی یا حقیقت مطلق در خارج وجود دارد که وقتی انسان‌ها با آن روبه‌رو می‌شوند، تفسیرهای مختلفی از آن به دست می‌دهند که همه آنها صحیح است و آنچه مهم است، مواجهه با این واقعیت متعالی است، نه تفسیرهای مختلف از آن. بر اساس این دیدگاه، پیروان هیچ دینی نباید تفسیرهای خود را از این واقعیت متعالی، مطابق واقع بدانند، بلکه تنها باید بگویند برای ما چنین به نظر رسید.^۱

نقد و بررسی

۱. جان‌هیک از لحاظ فلسفی اعتقاد دارد که یک واقعیت متعالی یا حقیقت مطلق در خارج وجود دارد که هیچ مذهبی نباید مفهوم و عقیده و تفسیر خود را بدان نسبت دهد. حال باید پرسید وی از کجا و به چه روشی به این اعتقاد رسیده که یک واقعیت متعالی در خارج هست؟ اگر راه و روشی برای رسیدن به این اعتقاد وجود دارد، ما می‌توانیم با همان روش، صفات و ویژگی‌های دیگر این واقعیت متعالی را کشف کنیم و به عالم خارج نسبت دهیم و در نتیجه یک تفسیر از خدا صحیح می‌شود، نه همه تفسیرها. اما اگر هیچ روشی برای شناخت صحیح واقعیت متعالی وجود ندارد، از چه راهی می‌توان وجود آن را کشف کرد؟ بنابراین جان‌هیک با بن‌بستی روبه‌روست که یا باید واقعیت متعالی را انکار کند، یا اینکه برخی تفسیرها از واقعیت متعالی را صحیح بدانند. او به هر یک از این دو اعتقاد یابد، با مشکل مواجه است.

۲. چنین دیدگاهی برخلاف اعتقادات مذاهب مختلف است. هر مذهبی تفسیر خاص خود از خدا و واقعیت متعالی در خارج را صحیح می‌داند و دیگر تفسیرها را نادرست. برای مثال، اسلام اعتقاد دارد که خداوند حقیقت واحد، خالق، رحیم، رحمان، رزاق، حیات‌دهنده، میراننده و جز اینهاست و هر تفسیری را که مخالف آن باشد، نادرست می‌شمارد. از این رو، اگر به مسلمانان گفته شود که شما تفسیر خود را از خداوند به خارج نسبت ندهید، آنها چنین

دیدگاهی را نخواهند پذیرفت. بنابراین کثرت‌گرایی، تبیینی نیست که پیروان مذاهب به آن تن در دهند.

۳. قرآن که وحی الهی است، پیامبر اسلام را پیام‌آور همه جهانیان و خود را نیز کتاب آسمانی همه مردم معرفی می‌کند و در این دعوت عمومی هیچ قوم و قبیله و پیروان مذهب دیگری را استثنا نکرده است:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا^۱ و ما تو را جز [به سبب] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ^۲ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.

اگر تفسیرهای دیگر از خدا و سایر مذاهب صحیح می‌بود، قرآن نمی‌بایست پیامبر اسلام را پیامبر همه جهانیان و قرآن را کتاب آسمانی همه مردم معرفی کند. این در حالی است که قرآن حتی اهل کتاب را مذمت می‌کند که چرا از اسلام پیروی نمی‌کنند:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ^۳ ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید و حقیقت را کتمان می‌کنید. با اینکه خود می‌دانید؟

در آیه دیگری نیز می‌فرماید:

اگر آنها نیز به‌مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند هدایت یافته‌اند.^۴

بر اساس این آموزه‌های قرآنی پیامبر اسلام، اهل کتاب را به پذیرش آیین اسلام دعوت می‌نمود که نامه‌های پیامبر به سران کشورهای روم، حبشه، ایران و رهبران قایل یهودی و

۱. سبأ (۳۴): ۲۸.

۲. انبیاء (۲۱): ۱۰۷.

۳. آل عمران (۳): ۷۱.

۴. «فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا» (بقره ۲: ۱۳۷).

مسیحی از آن جمله است. پیامبر ﷺ از نجاشی، حاکم نصرانی حبشه، می‌خواهد که به آیین اسلام درآید:

همانا من تو را به خدای واحد بی‌شریک و اطاعت از او دعوت می‌کنم و می‌خواهم از من تبعیت کرده و به آیین من ایمان بیاوری؛ چرا که من فرستاده خدا هستم.^۱

آن حضرت در نامه‌ای به حاکم مسیحی قبط مصر و هرقل پادشاه روم می‌فرماید:

من تو را به اسلام دعوت می‌کنم و در صورت عدم پذیرش، مسئول گناه تمامی مردم قبط و روم خواهید بود.^۲

بنابراین کثرت‌گرایی تبیین درستی برای مذاهب مختلف نیست و همچنین برخلاف آموزه‌های قرآنی است. در واقع تبیین درست، همان نگاه اسلام به مذاهب و شریعت‌های مختلف است.

(و) رابطه علم و دین

مقدمه

پس از رنسانس و برخورد نادرست کلیسا با دانشمندان، در حوزه دین‌پژوهی رابطه علوم تجربی با دین مورد توجه بیشتری قرار گرفت. یافته‌های علمی با دین سازگار است یا ناسازگار و در صورت ناسازگاری، ترجیح با کدام است؟ اصولاً چه نوع رابطه‌ای بین علم و دین وجود دارد؟ آیا مشاهده و آزمایش را که روش علوم تجربی است، می‌توان در مورد امور ماورای طبیعی به کار گرفت و به اظهار نظر در این قلمرو پرداخت؟ دیدگاه اسلام درباره علوم تجربی چیست؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها می‌باید به رابطه علم و دین بپردازیم، اما پیش از آن بجاست تعریفی اجمالی از «علم» و «دین» بیان کنیم:

تعریف علم: علم گاه به معنای عام اراده می‌شود که اعم از علوم عقلی، نقلی، تجربی،

اخلاقی، عرفانی، هنری، ادبی و جز اینهاست و گاه نیز معنای خاص آن اراده می‌شود که همان علوم تجربی است؛ علمی که روش آن مشاهده و آزمایش است و شامل روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، باستان‌شناسی و علوم طبیعی نظیر نجوم، فیزیک، زیست‌شناسی و شیمی می‌باشد. منظور از علم در این بحث، علوم تجربی و بیشتر علوم طبیعی است.

تعریف دین: در مورد دین تعریف‌های بسیاری مطرح شده که هر یک ناظر به یکی از ابعاد دین است، اما در این بحث منظور ادیان ابراهیمی است، یعنی یهودیت، مسیحیت و اسلام، و به تعبیری دیگر، تعالیمی که خداوند به واسطه پیامبران برای هدایت بشر نازل کرده است. این تعالیم، دارای ابعاد مختلفی است که بخشی مربوط به عالم ماورا و غیب، بخشی مربوط به حوزه اخلاق، بخشی مربوط به تکالیف فردی و اجتماعی و بخشی نیز مربوط به نظریاتی در باب جهان و انسان و برخی حوادث خارجی و... است.

برای روشن شدن بحث رابطه علم و دین، به برخی ویژگی‌های علوم تجربی که پس از رنسانس شکل خاصی به خود گرفته، اشاره می‌کنیم.

ویژگی‌های علوم تجربی

۱. علوم تجربی، علمی است که از طریق روش تجربی، یعنی مشاهده و آزمایش به دست می‌آید و به تعبیری قلمرو فعالیت آن، امور مادی است و در امور غیرمادی و غیرتجربی نمی‌تواند به فعالیت و اظهار نظر بپردازد؛ چرا که در قلمرو امور ماورای طبیعی و غیرتجربی، مشاهده و آزمایش کارساز نیست.

۲. مفاهیم و قوانین علمی، باز نمود جهان عینی‌اند و به تعبیری دانشمندان در کار علمی خویش معتقد به رئالیسم (واقع‌گرایی) هستند. اخترشناسان، زمین‌شناسان، زیست‌شناسان و شیمی‌دانان تقریباً همواره نظریه‌های علمی را بیانگر رویدادهای جهان خارج تلقی می‌کنند.^۱

۳. در قلمرو علوم تجربی، صحت هیچ نظریه‌ای را نمی‌توان اثبات کرد و حداکثر چیزی که درباره یک نظریه می‌توان گفت، این است که توافق بیشتر یا بهتری با معلومات موجود دارد و در حال حاضر از نظریه‌های بدیل، جامع‌تر است. چه‌بسا نظریه‌های دیگری باشند که در آینده

۱. احمد احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۲۱.

۲. همان، ص ۹۷ و ۱۰۵.

۱. ایان باربور، علم و دین، ص ۲۰۷.

با این معیارها موافق یا موافق‌تر درآیند. بنابراین در این قلمرو هر ضابطه‌سازی و تدوینی (قانون) موقتی و دستخوش بازبینی است.

بنابراین در حوزه علم تجربی هرگز یقین به دست نمی‌آید. آرنیوس^۱ شیمیدان به خاطر نظریه تجزیه الکترولیتی خود جایزه نوبل دریافت کرد، اما چندی بعد همان جایزه به شیمیدان دیگری به نام دبای^۲ که نارسایی‌های نظریه آرنیوس را نشان داده بود، تعلق گرفت. همچنین مفهوم جفت‌نمایی^۳ (تقارن چرخش)^۴ که دیرگاهی به‌عنوان اصلی اساسی در ساختمان هسته پذیرفته شده بود، در سال ۱۹۵۶ متزلزل شد.^۵

از این رو، برخی فیلسوفان نظیر رودلف کارناب (۱۸۹۱ - ۱۹۷۰) فیلسوف پوزیتیویست و منطق‌دان آلمانی و هانس رایشنباخ (۱۸۹۱ - ۱۹۵۳) فیلسوف پوزیتیویست اتریشی-امریکایی، طرفدار محاسبه‌میزانی از احتمال بودند که بر طبق آن می‌توان یک نظریه را معتبر شمرد.

امروزه حتی مطرح می‌شود که جامعه اهل علم، از یک سنت خاص علمی تبعیت می‌کند و نظریات مخالف با سنت یا خلاف عرف علم را یا رد می‌کند، همانند هیپنوتیزم، یا آنها را نادیده می‌گیرد، همانند مسئله ادراک فراحسی، و یا با آن کجدار و مریز رفتار می‌کند، همانند طب سوزنی.^۶

حتی ت. س. کوهن، انقلاب علمی را مطرح می‌سازد که بر اساس آن با تحولی در سرمشق‌های علمی، همه نظریات، معنای جدیدی به خود می‌گیرند. ایان باربور در این باره می‌گوید:

تلاش علمی غالباً در چهارچوب یک «سنت مأثور» انجام می‌گیرد که تعیین می‌کند چه نوع

۱. سوانته آوگوست آرنیوس (۱۸۵۹ - ۱۹۲۷) دانشمند سوئدی در رشته شیمی - فیزیک و برنده جایزه نوبل شیمی در سال ۱۹۰۳.

۲. پیتر یوزف دبای (۱۸۸۴ - ۱۹۶۶) دانشمند هلندی - آمریکایی در رشته شیمی - فیزیک و برنده جایزه نوبل شیمی در سال ۱۹۳۶. (غلامحسین مصاحب، دایرة المعارف فارسی).

3 Parity

4 Spin Symmetry

۵. ایان باربور، علم و دین، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۶. همان، ص ۱۸۶.

تبیینی را باید جستجو کرد (بدین سان وقتی قوانین نیوتون به صورت «سرمشق» درآمد، از آن پس تبیین‌ها بر وفق نیروها و حرکات ذره‌ای انجام می‌گرفت). سنت بر مفاهیمی که دانشمندان از خلال آنها جهان را می‌نگرند و انتظاراتی که حاکم بر کار آنهاست و زبانی که به کار می‌برند، تأثیر می‌گذارد. کوهن بر آن است که وقوع نادر یک تحول عظیم در سرمشق‌ها یا نمونه‌های عالی آرمانی چنان آثار دراز آهنگی به بار می‌آورد که می‌توان آن را انقلاب علمی نام نهاد. از جمله مثال‌های او اخترشناسی کوپرنیکی، فیزیک نیوتنی، کشف اکسیژن لاوازیه و نسبیت انیشتین است. به عرصه آمدن یک سرمشق جدید مستلزم از میدان خارج شدن سرمشق کهن است، نه اینکه فقط چیزی بر نظریه‌های پیشین افزوده شود، بلکه به داده‌های مانوس به شیوه‌ای کاملاً نو نگریسته می‌شود و اصطلاحات قدیم تحول معنایی می‌یابند.^۱

بنابر آنچه گفتیم، نظریات و قوانین علمی هیچ‌گاه به صورت یقینی مطرح نمی‌شوند، بلکه همواره موقتی و دستخوش بازنگری هستند. با این همه، پیشرفت علوم تجربی و دستاوردهای آن، برخی را به این فکر واداشت که روش علمی تنها راه کشف حقایق عالم است و هر چیزی که به محک مشاهده حسی و آزمایش درنیاید، امری باطل و بی‌معناست. بر این اساس اخلاق و مابعدالطبیعه و مسائل دینی که با روش مکانیکی علمی متناسب نبود، از گردونه کاوش انسان کنار نهاده شد و نگاه علمی به جهان، در واقع به فلسفه مادی‌گرایانه و الحادی انجامید؛ حال آنکه این نتیجه‌گیری، خود نوعی فلسفه‌پردازی است، نه کاوشی علمی. روش علمی درواقع به کشف رابطه دو پدیده مادی می‌پردازد و نمی‌تواند خارج از پدیده‌های مادی و روابط آنها نفیاً و اثباتاً به اظهارنظر بپردازد. درواقع موضع روش علمی در قلمرو ماورای پدیده‌های مادی، موضع لادری‌گرایانه است و نه نفی آن قلمرو.

دیدگاه اسلام درباره علوم تجربی

خداوند در قرآن بر تقل و تفکر تأکید بسیاری نموده است؛ آن‌گونه که حتی در آیه‌ای مطرح می‌کند از آنچه بدان علم ندارید، تبعیت نکنید.^۲ همچنین به انسان‌ها سفارش می‌کند که به

۱. همان، ص ۱۸۸.

۲. «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء (۱۷): ۳۶).

خلقت حیوانات و آسمان‌ها و زمین و جز اینها بنگرند تا به عظمت و حکمت خداوند پی‌برند.^۱ از دیدگاه قرآن، بدترین جانداران نزد خدا کسانی هستند که کر و لال‌اند و به هیچ‌رو تعقل نمی‌کنند.^۲ قرآن همچنین دوزخیان را افرادی معرفی می‌کند که به دستور عقل رفتار نکرده‌اند.^۳ امام کاظم (ع) در روایتی می‌فرماید:

خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و ظاهری و حجت باطنی. رسولان و انبیا و امامان، حجت آشکارند و عقول مردم نیز حجت باطنی.^۴

بنابراین از دیدگاه اسلام، عقل و تفکر حجیتی خاص دارد و همسان با سخنان پیامبران الهی است و هیچ‌گاه این دو سر ناسازگاری با هم ندارند.

مطالبی که بیان شد در باب حجیت عقل است و یکی از حوزه‌های فعالیت عقل، علوم تجربی است که با روش مشاهده و آزمایش به کشف اسرار و قوانین طبیعت می‌پردازد. بنابراین اگر عقل و یا علم به نتیجه‌ای قطعی و یقینی رسید، از دیدگاه اسلام قابل اعتنا و پیروی است.

در روایتی پیامبر اسلام طلب علم را بر هر مسلمانی واجب می‌شمارد^۵ که در این روایت معنای علم اعم از علوم تجربی و غیرتجربی است. ایشان در روایتی دیگر می‌فرماید: علم را طلب کنید، هرچند که در چین باشد.^۶ بی‌شک علمی که در چین آن زمان بوده، علم دینی نبوده است؛ چه‌آنکه مرکز یادگیری علم دینی، مکه و مدینه و دیگر نقاطی بود که پیروان شرایع پیشین در آن می‌زیستند. از این رو بی‌گمان منظور ایشان علوم تجربی بوده است. بنابراین اسلام بر خردورزی و فراگیری علوم تجربی تأکید بسزا دارد. در حالی که اگر

علوم تجربی، متعارض و ناسازگار با دین باشد، چنین تأکیدی صحیح نیست. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که یافته‌های علوم تجربی نمی‌تواند با آموزه‌های دینی در تنافی باشد. حتی می‌توان گفت یکی از ابعاد اعجاز قرآن، اعجاز علمی آن است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد.

البته در کتاب مقدس مسیحیان، آموزه‌هایی وجود دارد که با عقل و نتایج علمی سازگاری ندارد. شاید یکی از دلایل این ناسازگاری تحریف شده بودن کتاب مقدس مسیحیان باشد که قرآن و تحقیقات تاریخی نیز این تحریف را تأیید می‌کنند. حتی به اذعان برخی از متفکران مسیحی، انجیل‌های چهارگانه پنجاه سال پس از مسیح (ع) تألیف یافته‌اند. بر اساس تحقیقات تاریخی، پنج کتاب اول عهد عتیق نیز که سستاً منسوب به خود موسی (ع) است، نشانه‌هایی از چند مؤلفی بودن دارد که مربوط به زمان‌های مختلف است.^۱ پاره‌ای از اندیشمندان مسیحی نیز چنان فلسفه ارسطو و ازجمله کیهان‌شناسی او را با الهیات مسیحی درآمیختند که هر گونه انتقادی به کیهان‌شناسی ارسطو، درواقع مخالفت با دین تلقی می‌شد.^۲

البته چنین تعارضاتی را نباید به حساب تمام کتاب‌های آسمانی ازجمله قرآن گذاشت و چنین نتیجه گرفت که دین با علم ناسازگار است. حال با توجه به این مقدمات، به انواع رابطه علم و دین می‌پردازیم. البته منظور از علم، برخی گزاره‌های علمی و منظور از دین نیز پاره‌ای از گزاره‌ها و آموزه‌های دینی است، نه تمامی آنها؛ زیرا آنچه در مسئله علم و دین مورد بحث قرار می‌گیرد، حوزه‌ای مشترک است، یعنی موضوعاتی که هم علوم تجربی درباره آنها سخن گفته و هم دین. بنابراین مقصود از دین نیز آن گزاره‌هایی است که در حوزه طبیعیات به اظهارنظر پرداخته، نه تمامی گزاره‌های دین.

انواع رابطه علم و دین

۱. علم و دین، دو شیوه بیان یک واقعیت

این دیدگاه برآن است که گزاره‌های علمی و دینی، حقایق مشترکی را درباره جهان، اما به دو

۱. «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (عنکبوت (۲۹): ۲۰؛ نحل (۱۶): ۶۹).

۲. «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الْعُمُ الْبُحْمُ الَّذِينَ لَا يَقُولُونَ» (انفال (۸): ۲۲).

۳. «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ الشَّجَرِ» (ملک (۶۷): ۱۰).

۴. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶.

۵. همان، ص ۳۰.

۶. علی بن حسام‌الدین متقی هندی، کنز العمال، ج ۲۸۶۹۷.

۱. ایان بار بور، علم و دین، ص ۱۳۰.

۲. همان، ص ۶۳.

بیان و شیوه مختلف باز می‌گویند و اگر میان این گزاره‌ها اختلافی هم باشد، سطحی است که اگر به‌درستی تحلیل گردند، روشن می‌شود که در توافق با یکدیگر هستند.

برای مثال، قرآن به صورتی زیبا و لطیف با اشاره به حرکت زمین، آن را به گاهواره تشبیه می‌کند؛ از این رو که زمین نیز چون گاهواره در حرکت است. دانشمندان علم نجوم مانند کپرنیک، گالیله و کپلر نیز به شیوه خاص خود و از طریق روش تجربی به حرکت زمین اشاره می‌کنند.

گالیله طبیعت و متن مقدس را دو راه هم‌طراز و رهنمون به خداوند می‌داند.^۱ به تعبیر دیگر آیات کتاب مقدس و آیات طبیعت، هر دو کلمه‌الله هستند.^۲ بنابراین علم و دین، حقیقت واحدی را به دو شیوه مختلف بیان می‌دارند. بر اساس این دیدگاه، هیچ تعارضی بین علم و دین وجود ندارد.

۲. علم، تأییدکننده دین

بر پایه این دیدگاه، نظریات علمی پشتیبان آموزه‌های دینی هستند. به بیانی دیگر هرچه علم، اسرار و قوانین طبیعت را بیشتر کشف کند، انسان به ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های نظام هستی بیشتر پی می‌برد و بهتر می‌تواند به خداوند حکیم و دانا و توانا آگاه گردد.

همچنین برخی از آموزه‌هایی که در دین وجود دارد با پیشرفت علوم تجربی، اسرار آن بیشتر کشف می‌شود. برای نمونه، خداوند در قرآن می‌فرماید: ما از هر چیزی جفت آفریدیم^۳ و گیاهان را نیز به صورت نر و ماده قرار دادیم.^۴ بدین ترتیب قرآن مسئله زوجیت عمومی ازجمله زوجیت در گیاهان را چهارده قرن پیش به‌گونه‌ای لطیف و زیبا مطرح نموده است. شاید در عصر نزول این آیات، مردم به حقیقت آن آگاه نبودند. اما در قرن هجدهم میلادی گیاه‌شناسی سوئدی به نام شارل لینه مسئله زوجیت عمومی را کشف کرد.

۱. همان، ص ۳۶.

۲. همان.

۳. ذاریات (۵۱): ۳۹.

۴. رعد (۱۳): ۳؛ یس (۳۶): ۳۶.

قرآن در آیه‌ای دیگری به‌گونه‌ای بسیار ظریف به قانون جاذبه عمومی اشاره می‌کند،^۱ اما این نیوتن (۱۷۲۸ - ۱۶۴۲) بود که آن را در قلمرو فیزیک کشف کرد. به همین سان، بسیاری از احکام و آموزه‌های دینی وجود دارند که بر اثر پیشرفت علم، اسرار آن کشف می‌شود. بنابراین علم تأییدکننده دین است. می‌توان از جهاتی، این دیدگاه و دیدگاه پیشین را به هم شبیه دانست.

۳. علم و دین، مکمل یکدیگر

مطابق این دیدگاه، علم و دین را باید مکمل یکدیگر دانست؛ بدین بیان که هر یک جنبه خاصی از حقیقت را بررسی می‌کنند و شناخت کامل حقیقت مستلزم آن است که هر دو نگرش را گرد آوریم. مثلاً برای ارزیابی کامل یک شخص، هم ارزیابی جسمانی و هم ارزیابی اخلاقی لازم است و این دو ارزیابی ما را در شناخت بهتر او یاری می‌رسانند. همچنین در مورد جهان طبیعت، هم باید نسبت به ساختار طبیعی آن شناخت داشت و هم نسبت به هدف و مبدأ آن. به تعبیر دیگر، علم به پرسش‌هایی مانند «چه چیزهایی و چگونه رخ می‌دهند»، برحسب عواملی که قابل مشاهده تجربی‌اند، پاسخ می‌دهد و دین نیز با سؤالاتی نظیر «چرا رخ می‌دهند و هدف و غایت آنها چیست»، سروکار دارد.

دونالد مک‌کی (۱۹۸۷ - ۱۹۲۲) فیلسوف و دانشمند انگلیسی، رابطه علم و الهیات را رابطه میان دو امر مکمل می‌داند که علم در پی کشف «علل» وقایع است و هدف الهیات نیز کشف «معنای» وقایع. مک‌کی معتقد است میان این دو مدعا که «پیدایش این عالم محصول فرایندهای طبیعی است.» و «عالم مخلوق خداوند است.» تعارضی وجود ندارد.

استاد مرتضی مطهری بر این اعتقاد است که علم و ایمان مکمل و متمم یکدیگرند، نه متضاد با هم. علم نیمی از ما را می‌سازد و ایمان نیمی دیگر را. ایشان همچنین معتقد است که در شناخت کامل جهان، هم به شناخت علمی نیازمندیم و هم به شناخت دینی. از نظر علم، جهان کهنه کتابی است که اول و آخر آن افتاده است به عبارت دیگر نه اولش معلوم

۱. رعد (۱۳): ۲.

است و نه آخرش. از این رو برای شناخت بهتر جهان می‌باید آغاز و فرجام آن نیز مشخص گردد. ایشان رابطه علم و ایمان را چنین ترسیم می‌کند:

علم به ما روشنایی و توانایی می‌بخشد و ایمان عشق و امید و گرمی. علم ابزار می‌سازد و ایمان مقصد. علم سرعت می‌دهد و ایمان جهت. علم توانستن است و ایمان خوب خواستن. علم می‌نماید که چه هست و ایمان الهام می‌بخشد که چه باید کرد. علم انقلاب برون است و ایمان انقلاب درون. علم جهان را جهان آدمی می‌کند و ایمان روان را روان آدمیت می‌سازد. علم وجود انسان را به صورت افقی گسترش می‌دهد و ایمان به شکل عمودی بالا می‌برد. علم طبیعت‌ساز است و ایمان انسان‌ساز. هم علم به انسان نیرو می‌دهد هم ایمان، اما علم نیروی منفصل می‌دهد و ایمان نیروی متصل. علم زیبایی است و ایمان هم زیبایی است. علم زیبایی عقل است و ایمان زیبایی روح. علم زیبایی اندیشه است و ایمان زیبایی احساس. هم علم به انسان امنیت می‌بخشد و هم ایمان. علم امنیت برونی می‌دهد و ایمان امنیت درونی. علم در مقابل هجوم بیماری‌ها، سیل‌ها، زلزله‌ها و طوفان‌ها ایمنی می‌دهد و ایمان در مقابل اضطراب‌ها، تنهایی‌ها، احساس بی‌پناهی‌ها، پوچ‌انگاری‌ها. علم جهان را با انسان سازگار می‌کند و ایمان انسان را با خودش.^۱

البته گاهی دین افزون بر معنای وقایع، به علل وقایع نیز می‌پردازد. بنابراین گاه دین وظیفه علم را نیز انجام می‌دهد. حال جای این پرسش است که اگر بین تبیین دینی و تبیین علمی در مورد علل وقایع تعارض واقع شد، چه باید کرد؟

راه حل این تعارض روشن است؛ چرا که از یک سو نظریات علمی، قطعی و یقینی نیستند و با تردید آمیخته‌اند و از سوی دیگر متون دینی نیز تا حدی مجال تفسیر و تأویل دارند. اگر تعارض بین علم و دین واقع شود، یا تفسیر از دین صحیح نیست و یا اینکه نظریه علمی قطعی نمی‌باشد، ولی به مثابه نظریه قطعی تلقی شده است. بنابراین اگر تفسیر از دین قطعی و یقینی بود، به احتمال زیاد نظریه علمی از قطعیت لازم برخوردار نیست و شاید در آینده نظریه

علمی دیگری جایگزین این نظریه علمی گردد که با تفسیر دین سازگار باشد. اگر نظریه علمی قطعی بود - که بسیار بعید است - در آن صورت پی‌می‌بریم که تفسیر ما از دین صحیح نبوده و در مقدمات آن باید تجدیدنظر کنیم.

۴. ناسازگاری علم و دین

دین و علم دست‌کم در برخی موارد با هم ناسازگارند و نمی‌توان هر دو را پذیرفت. برای مثال، نظریه زمین مرکزی و سکون آن، نظریه‌ای دینی (بر اساس دیدگاه مسیحیت) و نظریه خورشید مرکزی و حرکت زمین، نظریه‌ای علمی و نظریه تکامل انسان از حیوانات پست‌تر نظریه‌ای علمی و نظریه خلقت انسان به همین شکلی که الان وجود دارد، نظریه‌ای دینی است که قبول یکی از نظریات به منزله رد نظریه دیگر است.

از یک سو همان‌گونه که پیش‌تر اشاره نمودیم از نظر قرآن و تحقیقات تاریخی، کتاب مقدس مسیحیان تحریف شده است و برخی متکلمان مسیحی نیز به خطا کیهان‌شناسی ارسطو را با الهیات مسیحی به گونه‌ای تلفیق کردند که هر معارضه‌ای با کیهان‌شناسی ارسطو معارضه با مسیحیت تلقی می‌شد. از این رو، بسیاری از آموزه‌هایی که به نام دین معروف‌اند، به واقع دینی نیستند. از سوی دیگر، قرآن که کتاب آسمانی تحریف‌ناشده است، به حرکت و کروی بودن زمین اشاره می‌نماید که متناسب با نظریه خورشید مرکزی است. بنابراین چنین نیست که ثابت بودن زمین، یک نظریه دینی قطعی باشد و با خورشید مرکزی و حرکت زمین ناسازگار. بنابراین شایسته است بگوییم نظریه خورشید مرکزی و حرکت زمین، یک نظریه دینی است. از این رو، در عنوان دینی بودن و علمی بودن باید بسیار دقت نمود.

در مورد نظریه تکامل انسان، از یک سو این نظریه علمی فرضیه‌ای است که هنوز قطعیت آن اثبات نشده و حتی شواهد علمی بسیاری برخلاف آن وجود دارد. از سوی دیگر، نظریه خلقت انسان در متون دینی نیز قابلیت تفسیرهای مختلف دارد؛ زیرا کتاب مقدس به صراحت درباره خلقت انسان به صورت کنونی، سخن نگفته است.

از این رو، تعارض و ناسازگاری بین این نظریه‌های دینی و علمی باقی نمی‌ماند و می‌توان

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار (انسان و ایمان)، ج ۲، ص ۳۲.

به سهولت بین آنها سازگاری ایجاد کرد.

در جهان مسیحیت هنگامی که نظریه تکامل مطرح شد، برخی از مسیحیان تحت عنوان بنیادگرایی کوشیدند که از معنای ظاهری عبارات کتاب مقدس در برابر هر نوع اکتشاف علمی ناسازگار با آن، دفاع کنند و برخی حتی داروینیسیم را با الحاد برابر داشتند. اما پاره‌ای دیگر از مسیحیان، الهیات رسمی و سنتی را با نظریه تکامل جمع‌پذیر دانستند.^۱ برخی دیگر نیز واقع‌نمایی نظریات علمی را انکار نموده، از ابزارانگاری نظریات علمی دفاع کردند. برطبق این دیدگاه، نظریه‌های علمی بیانگر واقعیت نیستند و تصورات حاصل از آنها عیناً منطبق بر مابه‌ازایی در عالم خارج نیست. نظریه‌های علمی صرفاً ابزارهایی ریاضی یا افسانه‌ها و مجعولاتی هستند که دانشمندان برای پیش‌بینی و محاسبه حوادث، از آنها استفاده می‌کنند.^۲ بنابراین بر اساس دیدگاه ابزارانگاری، نظریات علمی منطبق بر واقع نیستند؛ چرا که اساساً انطباق یا عدم‌انطباق با واقع معنایی ندارد تا با آموزه‌های دینی ناسازگار شوند.

برخی دیگر نیز در مسئله تعارض علم و دین، جانب علم را گرفتند و از دین دست شستند. با توجه به غیرقطعی بودن نظریات علمی، این دیدگاه صحیح نیست و اگر انبیای الهی برای صدق گفتار خویش با معجزه خود تحدی کنند، به گونه‌ای که آدمی به یقین اعتقاد یابد که دین وحی الهی است، دیگر به سهولت نمی‌توان از دین دست کشید.

۵. جدایی کامل حوزه علم از دین

بر طبق این دیدگاه، حوزه علم از حوزه دین کاملاً جداست و هیچ‌گونه تعارضی با هم ندارند؛ زیرا تعارض بین دو چیز در صورتی پیش می‌آید که موضوع واحدی داشته باشند و احکام ناسازگاری درمورد آن موضوع به دست دهند. اما در جایی که موضوع و روش و غایت آن دو چیز متفاوت است، بین آنها تعارضی به وجود نمی‌آید.

۱. ایان باربور، علم و دین، ص ۱۲۲.

۲. همان، ص ۱۹۹.

برای مطالعه بیشتر

۱. دیدگاه نواورتودکسی

مطابق این دیدگاه، میان دین و علم تباین جدی وجود دارد. کارل بارت، متکلم پروتستانی اهل سوئیس (۱۸۸۶ - ۱۹۶۸) که نماینده نامدار نواورتودکسی است، معتقد بود الهیات و علم با موضوعات و روش‌ها و غایات اساساً متفاوتی سروکار دارند. موضوع الهیات، تجلی خداوند در مسیح است^۱ و موضوع علم نیز جهان طبیعت. بر اساس روش الهیات، خدای متعال و رازآمیز را فقط از طریق تجلی‌اش بر ما می‌توان شناخت، اما قلمرو طبیعت را به مدد عقل بشری. غایت دین آن است که شخص را برای مواجهه با خداوند مهیا کند؛ حال آنکه غایت معرفت علمی، شناختن الگوهای حاکم بر طبیعت است.

بنابراین وقتی میان موضوعات، روش‌ها و غایات علم و دین تمایزی اساسی وجود دارد، در آن صورت میان آن دو هیچ فصل مشترکی باقی نمی‌ماند و از همین رو امکان تعارض آنها نیز منتفی می‌گردد.^۲

۲. دیدگاه اگزیستانسیالیستی

اگزیستانسیالیسم نهضتی فلسفی است که در قرن نوزدهم، فیلسوفی دانمارکی به نام کی‌یرکه‌گارد (۱۸۵۵ - ۱۸۱۳) آن را بنیان نهاد. بر پایه این دیدگاه، ما تنها زمانی می‌توانیم وجود انسانی اصیل خود را درک کنیم که به طور شخصی در مسئله‌ای درگیر شویم و به عنوان موجودی مستقل آزادانه تصمیم بگیریم یا انتخاب کنیم، نه اینکه مفاهیم کلی انتزاعی مربوط به انسان یا قوانین و قواعد کلی را تکرار و تلقین نماییم.

مطابق این دیدگاه، موضوع دین، واقعیت‌های شخصی و اخلاقی و به تعبیری حقایق جاندار است، ولی موضوع علم، اشیای مادی و بی‌جان و نقش و کارکرد آنهاست. مارتین بوبر

۱. بدین معنا که خداوند را تنها از طریق مسیح می‌توان شناخت. خداوند موجودی معنایی و کاملاً معنایی است و نه اشیائی را تا

حدی می‌توان شناخت که خود را بر ما آشکار کرده باشد و نه از طریق عقل.

۲. ایان باربور، علم و دین، ص ۱۲۵؛ مایکل پترسون، عقل و اعتقاد دینی، ص ۳۶۶.

(۱۹۶۵ - ۱۸۷۸) متأله یهودی مدعی شد رابطه میان یک شخص و یک شیء مادی، رابطه «من - آن» است، اما رابطه میان مؤمن دیندار و خداوند رابطه «من - تو» است. بنابراین موضوع آنها کاملاً متفاوت است.

غایت معرفت دینی درواقع معطوف به رابطه متقابل دو شخص است که حاکی از درگیری شدن همه‌جانبه و از جان و دل مایه گذاشتن و ادراک بی‌واسطه و مستقیم و پرداختن به دیگری همچون غایت و نه به‌عنوان یک شیء و یا وسیله است؛ در حالی که غایت معرفت علمی معطوف به رابطه شخص با یک شیء بی‌جان و ناآگاه است. دین را نمی‌توان صرفاً در قالب مقولات علمی خنثی و فارغ از شور و احساس درک کرد.

دین و علم در روش نیز با هم متفاوت‌اند. درواقع موضع عقلی و فارغ‌دلانه یک دانشمند تجربه‌گرا با موضع یک مؤمن متدین - که متضمن درگیری شخصی شدید است - بسیار متفاوت می‌باشد.

بنابراین بر اساس این دیدگاه علم و دین مربوط به دو حوزه کاملاً متفاوت است و هرگز نمی‌توان بین آنها ارتباطی قائل شد.^۱

۳. دیدگاه فیلسوفان تحلیل زبانی

بر اساس این دیدگاه، علم و دین به دلیل داشتن زبان‌های گوناگون، از یکدیگر جدایند، ویتگنشتاین (۱۹۵۱ - ۱۸۸۹) دراین باره تعبیر «بازی زبانی» را به کار می‌برد و برآن است که علم و دین دو بازی زبانی متمایز، ولی کاملاً مجازند که هر یک منطق و معیار سنجش خاص خود را دارد و هیچ کدام نباید با منطق و معیار دیگری مورد قضاوت قرار گیرد. زبان علمی برای پیش‌بینی و کنترل است، اما زبان دینی برای مقاصدی نظیر نیایش و کسب آرامش.

۴. دیدگاه کانتی

ایمانوئل کانت (۱۸۰۴ - ۱۷۲۴) فیلسوف بزرگ آلمانی معتقد است که علم و دین مربوط به دو حوزه جداگانه‌اند. او عقل آدمی را به دو حوزه نظری و عملی تقسیم کرد و علم را مربوط

به حوزه عقل نظری و دین را مربوط به حوزه عقل عملی. بر این اساس نباید پنداشت که علم و دین بتوانند با هم ناسازگاری داشته باشند. کانت کوشید دین را از اخلاق به دست آورد و حتی خدا و جاودانگی نفس را لازمه نظام اخلاقی خود دانست و استدلال‌ها و احکام عقل نظری را به حوزه تجربه و دانش تجربی محدود کرد.^۱

نقد و بررسی

بر اساس این دیدگاه، حوزه علم از حوزه دین کاملاً جداست، از این رو هیچ‌گونه تعارضی بین این دو پدید نمی‌آید. اما همه دیدگاه‌های جدانگاری حوزه علم از دین، یک اشکال اساسی دارند و آن اینکه ارائه‌دهندگان این نظریات بی‌آنکه به ابعاد مختلف دین توجه کنند و دین را مورد بررسی قرار دهند، به قضاوت در باب آن پرداخته‌اند. مثلاً وقتی شناخت بسیاری از صفات خدا از طریق عقل میسر است و همچنین اسلام در پاره‌ای از موارد به قوانین حاکم بر طبیعت پرداخته و از آدمیان می‌خواهد که در این قوانین، ژرف بیندیشند تا به عظمت و حکمت الهی پی‌برند، این بیانگر آن است که در برخی موارد، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی موضوع مشترک دین و علم است. بر این اساس دین و علم در پاره‌ای موارد از جهت موضوع و روش، مشترک هستند.

درمورد دیدگاه اگزیستانسیالیسم نیز با تأمل در دین درمی‌یابیم که یکی از ابعاد دین رابطه انسان با خداست. البته دین ابعاد دیگری نیز دارد که یکی از آنها مواجهه انسان با اشیای مادی بی‌جان و قوانین حاکم بر آنهاست. در واقع دین برای هدایت و سعادت انسان‌ها نازل شده است و یکی از ابعاد زندگی آدمی، رابطه او با طبیعت و قوانین آن و حتی حفظ محیط‌زیست می‌باشد.

همچنین زبان دین کاملاً با زبان علم متفاوت نیست و جهات مشترکی نیز در آنها وجود دارد. با تأمل در آموزه‌های دینی روشن می‌گردد که بسیاری از مباحث دین، مربوط به عقل نظری است، نه عقل عملی.

۱. محمد محمدرضایی، تبیین و نقد فلسفه اخلاقی کانت، ص ۲۶۳.

همچنین لازمه برخی از دیدگاه‌های مذکور مانند اگزستانسیالیسم محدود کردن دین به امور فردی و غفلت از بعد اجتماعی دین است که چنین امری صحیح نیست. همچنین دین برخلاف دیدگاه اگزستانسیالیسم، از پیروان خود می‌خواهد که با تعقل و تفکر، دین را برگزینند؛ حال آنکه این مکتب، به تعقل در باب دین اهمیتی نمی‌دهد و حتی معتقد است هرچه انسان جاهل‌تر باشد، ایمان او قوی‌تر است.

لازمه پاره‌ای از این دیدگاه‌ها، دست کشیدن از معنای ظاهری و حقیقی متون دینی است که این نیز برخلاف تعالیم دین است.

نتیجه‌گیری

اگر بخواهیم درباره نسبت‌های علم و دین قضاوت نماییم، می‌توان گفت از میان نسبت‌های مختلف، دیدگاه اول و دوم و سوم از اتقان بیشتری برخوردار است.

برای پژوهش

۱. در سال‌های اخیر در جوامع غربی، گرایش به دین و معنویت، نسبت به گذشته بیشتر شده است. دلایل آن را بررسی کنید.
۲. جوامع غرب با اینکه در حوزه علوم تجربی و تمدن مادی، پیشرفت‌های چشمگیری داشته‌اند اما در حوزه فضایل اخلاقی، استحکام کانون خانواده، غلبه بر اضطراب‌ها و احساس یأس و نومیدی و خودکشی‌ها، با مشکلات بسیاری روبه‌رویند. دلایل آن را مورد بررسی و تحلیل قرار دهید.
۳. چرا امروزه برخی از نظام‌های حکومتی با اینکه به نقش دین در رشد فضایل اخلاقی و عفت عمومی جامعه و کاهش جرایم اجتماعی اعتراف دارند، با مظاهر دینداری مخالفت می‌ورزند؟
۴. به چه دلایلی اسلام با سکولاریسم مخالف است؟
۵. دیدگاه اسلام در باب آزادی انسان‌ها و رابطه آن با امر به معروف و نهی از منکر را مورد بحث قرار دهید.
۶. معجزه پیامبران با عمل مرتاضان چه تفاوت‌هایی دارد؟
۷. تفاوت وحی با تجربه‌های دینی را مورد بررسی قرار دهید.
۸. چرا انسان‌ها در همه زمان‌ها به تعالیم انبیای الهی نیاز دارند؟
۹. عصمت پیامبران اکتسابی است، یا خدادادی؟ در این باره تحقیق کنید.
۱۰. چگونه دین می‌تواند آدمی را از بوج‌گرایی و بی‌هدفی در زندگی نجات دهد؟

منابعی برای مطالعه بیشتر

۱. جعفر سبحانی، رسالت جهانی پیامبران و برهان رسالت، قم، مکتب اسلام، ۱۳۷۴.
۲. ———، عقاید اسلامی در پرتو قرآن، حدیث و عقل، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۳. ———، الهیات و معارف اسلامی، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۴.
۴. ———، منشور عقاید امامیه، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۵.
۵. امام خمینی، نبوت از دیدگاه امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۰.
۶. محمدحسین طباطبائی، اصول عقاید و دستورات دینی (۴ - ۱)، به اهتمام اصغر ارادتی، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار علامه طباطبائی، ۱۳۸۲.
۷. محمد محمدرضایی، «رابطه عقل و ایمان»، قیاسات، ش ۳۵ (ویژه دین و فلسفه)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پاییز ۱۳۸۴.
۸. ———، «پلورالیسم دیتی: نقد، راه حل»، قیاسات، ش ۳۷ (ویژه پلورالیسم دینی)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، بهار ۱۳۸۴.
۹. ———، «نگاهی به تجربه دینی»، قیاسات، ش ۲۶ (ویژه تجربه دینی)، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، زمستان ۱۳۸۱.
۱۰. محمد صادقی، زمین و آسمان و ستارگان از نظر قرآن، تهران، کتابفروشی مصطفوی بوذرجمهری، بی تا.
۱۱. عبدالله جوادی آملی، نسبت دین و دنیا (بررسی و نقد نظریه سکولاریسم)، قم، اسراء، ۱۳۸۳.
۱۲. ———، دین شناسی، قم، اسراء، ۱۳۸۱.
۱۳. ———، وحی و نبوت در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم)، ج ۳، قم، اسراء، ۱۳۸۱.
۱۴. مرتضی مطهری، مجموعه آثار (وحی و نبوت)، ج ۲، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.
۱۵. ———، مجموعه آثار (نبوت)، ج ۴، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.
۱۶. مهدی گلشنی، از علم سکولار تا علم دینی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
۱۷. ———، علم و دین و معنویت در آستانه قرن بیست و یکم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹.
۱۸. ایان باربور، علم و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
۱۹. محمدتقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، ج ۲، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۲۰. ———، راهنماشناسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۲۱. علی اکبر رشاد، دموکراسی قدسی، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۲.
۲۲. ———، دانشنامه امام علی، ج ۳، تهران، مرکز نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰.
۲۳. محمدحسین قدردان قراملکی، قرآن و سکولاریسم، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴.
۲۴. حمید پارسانیا، حدیث پیمانه، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶.

بخش سوم

شناخت اسلام

الف) قرآن و سنت

ب) عقل و جایگاه آن در شناخت دین

ج) خاتمیت

د) روش فهم دین

مقدمه

پیش از پرداختن به منابع شناخت اسلام می‌باید به اختصار تعریفی از اسلام ارائه کنیم:

تعریف اسلام

واژه اسلام در لغت به معنای تسلیم شدن و گردن نهادن است. قرآن کریم از این رو دینی را که مردم را به آن دعوت می‌کند، اسلام نامیده است که برنامه کلی آن، تسلیم شدن انسان در برابر احکام الهی است.^۱

حضرت ابراهیم علیه السلام اولین کسی است که این دین را اسلام و پیروان آن را مسلمان نامید.^۲ بی‌گمان دین در نزد خداوند همان اسلام است^۳ که در طول تاریخ به صورت شریعت‌های متفاوت جلوه گر شده است.

اما در اصطلاح، اسلام آخرین و کامل‌ترین شریعتی است که خداوند برای هدایت همه انسان‌ها تا به ابد، نازل فرموده است. قوانین چنین آیینی، مطابق فطرت و عقل آدمی و نیز پاسخگوی همه نیازهای فردی و اجتماعی و هدایتی انسان است. بی‌شک انسان‌ها با پیروی

۱. «وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ؛ و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است.» (نساء (۴): ۱۲۵).

۲. «زَبْنًا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ؛ پروردگارا، ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده؛ و از نسل ما، لسانی فرمانبردار خود [پدید آر].» (بقره (۲): ۱۲۸)؛ «وَمِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ سَأَلَهُ مَا تَشَاءُ الْمُسْلِمِينَ؛ این پسران ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید.» (حج (۲۲): ۷۸).

۳. «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ.» (آل عمران (۳): ۱۹).

از دستورهای چنین آیینی است که می‌توانند به کمال معنوی و مادی و سعادت دنیا و آخرت خود نایل گردند.

قرآن و سنت

الف) قرآن

قرآن، هدیه و رحمت و داروی شفابخشی است که خداوند از سرلطف به انسان‌ها ارزانی داشته است؛ گنجینه‌ای که گوهرهای آن هیچ‌گاه پایان نمی‌یابد و فروغی که هرگز خاموشی نمی‌پذیرد. در گستره تمدن و فرهنگ دینی انسان، هیچ کتاب آسمانی به اندازه قرآن، عصمت، صحت، صلابت، اتقان، اعتبار تاریخی و حقانیت ندارد. این کتاب را خداوند عزیز و مهربان برای هدایت مردم نازل کرده و خود نیز نگاهبان آن است تا از هرگونه تحریف و دستبرد مصون بماند و بتواند رسالت خود را - که هدایت انسان‌ها از ظلمات به سوی روشنایی است - به نیکی به انجام رساند. زبان خطاب‌های قرآن - با وجود اعجازآمیز بودن - همان زبان متعارف عقلایی است؛ چرا که مخاطبان، آحاد انسان‌هایند.

اما با اینکه ظواهر قرآن روشن و آشکار است، چنان نیست که از تفسیر بی‌نیاز باشد. به دیگر سخن، قرآن قول ثقیل است؛ یعنی هرچند زبان آن عقلایی و واژگانش عربی مبین است، اما بدین معنا نیست که بهره همگان از این کتاب الهی یکسان باشد. درواقع معارف قرآنی مراتبی دارد و هر مرتبه‌ای برحسب استعداد افراد، عاید گروهی خاص می‌شود؛ چنان‌که از امام حسین و امام صادق علیهما السلام نقل شده است:

خداوند معارف خود را در قرآن کریم به چهارگونه بیان فرموده است: به صورت عارت و لفظ صریح، اشاره، لطایف و حقایق. عبارات برای فهم توده مردم است؛ اشاراتش برای خواص و لطایف آن برای اولیا و حقایق آن برای انبیای الهی.^۱

نتیجه آنکه قرآن، ظاهر و عمقی دارد، از این رو کلام خدا را نباید در سطح کلام بشری

خلاصه کرد. اما نکته‌ای که نباید نادیده انگاشت، اینکه باطن هیچ‌گاه منافی ظاهر نیست، بلکه تعمیق آن ظاهر است. عمق همواره از ظاهر می‌گذرد، از این رو هرگز نباید ظاهر آن فدای عمق و عمق آن فدای ظاهر شود. بنابراین استنباط معارف و معانی از دو سطح آن، کار مفسران آگاه و صاحب صلاحیت‌های آفاقی و انفسی است.

خداوند بیان و تبیین قرآن را بر عهده پیامبر و سپس امامان معصوم نهاده است و امامان نیز این وظیفه مهم را بر دوش عالمان و مفسران متعهد و پرهیزکار قرار داده‌اند. مفسران باصلاحیت به دلیل احاطه بر قرآن و سنت معصومان و بر اساس شیوه و روش صحیح می‌توانند از این کتاب الهی بهره گیرند.

قرآن معجزه جاویدان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که برای همیشه، کتاب هدایت انسان‌ها باقی خواهد ماند. بی‌شک این کتاب، نبوت پیامبر را نیز اثبات می‌کند؛ چراکه دعوی نبوت همراه آن صورت گرفت؛^۱ مردم را به معارضه با خود دعوت کرد^۲ و مردم از این مقابله عاجز ماندند.^۳

دشمنان اسلام در طی پانزده قرنی که از پیدایش این آیین می‌گذرد، برای ضربه زدن به اسلام از هیچ تلاشی فروگذار نکردند و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله را به سحر و جنون متهم نمودند، اما هرگز نتوانستند از پس مقابله با قرآن برآیند. امروزه نیز که تهاجمات استکبار جهانی علیه اسلام و پیامبر شدت گرفته است، نتوانسته‌اند به تحدی آشکار قرآن پاسخ دهند که این بهترین دلیل برای اثبات اعجاز قرآن است.

قرآن بر تمامی معجزات پیامبران پیشین نیز برتری دارد؛ چرا که همگام با زمان پیش می‌رود تا ندای خود را به گوش جهانیان برساند و حجت را بر همه آیندگان تمام سازد. به بیانی ساده‌تر، قرآن به گونه‌ای نیست که مانند معجزات انبیای دیگر در برابر افرادی اندک شمار و در زمانی خاص به وقوع پیوسته باشد، بلکه این معجزه همواره در اختیار مردم است.

۱. اعراف (۷): ۱۵۸.

۲. بقره (۲): ۲۳.

۳. اسراء (۱۷): ۸۸.

پیامبر اسلام که آخرین پیامبر الهی است و رسالتی دائمی دارد، باید معجزه او نیز دائمی و جاویدان باشد که چنین است.

ابعاد اعجاز قرآن

قرآن از جنبه‌های مختلفی دارای اعجاز است که برخی از آنها را به‌اجمال بررسی می‌کنیم:

۱. فصاحت و بلاغت

قرآن به زبان عربی نازل شده و همانند دیگر متون عربی از حروف الفبای عربی تشکیل گردیده است، اما ساختار عبارات آن به شیواترین و رساترین وجه است. خداوند برای ابلاغ پیام خود، شیواترین و زیباترین الفاظ و جذاب‌ترین ترکیب را به کار گرفته است (فصاحت)؛ به گونه‌ای که به بهترین شیوه، معانی خود را به مخاطبان می‌رساند (بلاغت). هنگامی که اعراب و ادیبان و عالمان زبان عربی، آیات الهی را از زبان پیامبر شنیدند، ناگهان با سخنی نو که نه شعر بود و نه نثر روبه‌رو شدند که آهنگی زیاتر از شعر و بیانی رساتر از نثر داشت. آیات قرآن آن‌چنان لذت‌بخش و اعجاب‌برانگیز است که هر فرد منصفی را به خود جلب می‌کرد. کافران ناگزیر جوانان خود را از شنیدن قرآن برحذر می‌داشتند و یا هنگام تلاوت قرآن هیاهو می‌کردند تا صدای قرآن به کسی نرسد.^۱

یکی از ادیبان و بلیغان و حکیمان عرب به نام ولید بن مغیره که از او به «ریحانة العرب»^۲ یاد می‌کنند، پس از شنیدن آیاتی چند از پیامبر اسلام درباره آن چنین داوری می‌کند:

من از محمد سخنی شنیدم که نه به سخن انسان‌ها شبیه است و نه به سخنان جنیان. سخن او شیرینی خاص و زیبایی مخصوصی دارد و ساختار آن برابر و ریشه آن پربرکت است؛ سخنی است والا که هیچ سخنی والاتر از آن نیست و هرگز قابل رقابت نمی‌باشد.^۳

دیگر ادیبان بزرگ عرب نیز مانند عتبة بن ربیع و طفیل بن عمرو به اعجاز ادبی قرآن اعتراف و از مقابله با آن اظهار ناتوانی کرده‌اند.

۱. فصلت (۴۱): ۲۶.

۲. گل سرسبد بوستان عرب.

۳. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۸۷.

حکمت الهی نیز اقتضا می‌کند معجزه هر پیامبری متناسب با اوضاع و شرایط و هنر عصر او باشد تا جنبه برتری اعجاز به‌خوبی مشخص گردد. از این روست که خداوند قرآن را به‌عنوان معجزه پیامبر اسلام برگزیده تا با هنر مردم آن عصر که سخنوری و شاعری بود، متناسب باشد و بدین‌رو ناتوانی مردم در مقابله با قرآن بهتر آشکار گردد. قرآن نه تنها اعراب عصر رسالت را به معارضه با خود دعوت کرد، بلکه همه انس و جن را در طول تاریخ مورد خطاب قرار داده و جملگی را به مبارزه طلبیده است، ولی هیچ کس تاکنون نتوانسته به معارضه با قرآن برخیزد.

۲. اعجاز قرآن از نظر معارف الهی

قرآن دارای معارف و علمی است که از جهت گستردگی و ژرفا، همواره از آغاز نزول تاکنون روشنی‌بخش افکار و اندیشه‌های متفکران بوده است.

قرآن دارای ژرف‌ترین معارف و علوم، عادلانه‌ترین قوانین حقوقی و جزایی، بهترین قوانین فردی و اجتماعی، حکیمانه‌ترین مناسک عبادی، ارزشمندترین دستورها و مواظ و اندرزهای اخلاقی، متقن‌ترین نکات تاریخی و کارآمدترین شیوه‌های تربیتی است؛ تا جایی که هرچه علوم بشری پیشرفت می‌کند، حقانیت و اسرار این معارف بیشتر جلوه‌گر می‌گردد. وجود این معارف بلند در قرآن، گویای آن است که از منشأ وحی صادر شده‌اند؛ به‌ویژه آنکه همه این معارف از زبان فردی «أُمّی» و درس‌ناخوانده بیان شده است.

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِمِعْزِكَ إِذَا لَا زَنْابَ الْمُبْتَطِلُونَ^۱ و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست [راست] خود [کتابی] نمی‌نوشتی. و مگر نه باطل‌اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند.

پیامبر این آیات را در برابر اقوام و خویشاوندان خود و مردمی که او را کاملاً می‌شناختند، تلاوت نمود و هیچ کس سخن او را تکذیب نکرد. سکوت آنان در برابر چنین ادعایی، گواهی قطعی بر صدق گفتار اوست که همه این آیات، وحی الهی است. جالب اینکه مردم در مدت

۱. عنکوت (۲۹): ۳۸.

چهل سال زندگی پیامبر، چنین سخنانی را هرگز از او نشنیده بودند.

بنابراین پیدایش قرآن با این معارف بلند از فردی درس‌ناخوانده، جنبه دیگری از اعجاز قرآن است.

۳. اعجاز قرآن از نظر هماهنگی و عدم اختلاف در سبک و محتوا

قرآن مجموعه آیاتی است که طی ۲۳ سال و در حالات و شرایط گوناگون بر زبان جاری شده است، اما این گونه‌گونی حالات هیچ‌گاه در شیوه و سبک بیان و محتوای مطالب قرآن تأثیری ننهاده است. بی‌شک این هماهنگی و عدم اختلاف در سبک و محتوا خود دلیل دیگری است بر اعجاز قرآن.

اگر پیامبر مطالب قرآن را از جانب خود و بدون ارتباط با وحی مطرح می‌نمود، طبعاً اختلاف در سبک و تناقض و ناهماهنگی در محتوا به چشم می‌خورد؛ چراکه:

یک. علوم و مهارت انسان و یا آثار فکری انسانی به مرور زمان کامل‌تر می‌شود و طبعاً چنین تکاملی در سخنان فرد آشکار می‌گردد. حال اگر پیامبر در طی ۲۳ سال مطالب قرآنی را از پیش خود می‌گفت، بی‌شک اختلاف چشمگیری در سبک بیان او نمودار می‌شد.

دو. حالات درونی انسان مانند نشاط و شادی، غم و رنج، هیجان و آرامش، در شیوه سخن گفتن او تأثیر می‌نهد. به بیان دیگر تغییر در سبک سخنان، بازتاب حالات درونی فرد است. بنابراین سخنان فرد عادی نمی‌تواند در تمامی این حالات یکنواخت و هماهنگ باشد، بلکه اختلاف و ناهماهنگی در آنها نمایان است. حال اگر بپذیریم قرآن محصول فکر پیامبر بوده است، باید اختلاف و ناهماهنگی در محتوای مطالب آن به چشم خورد؛ حال آنکه چنین نیست.

قرآن در آیه‌ای به این جنبه از اعجاز خود اشاره نموده است:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا^۱ آیا در [معنی] قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافت.

از آنچه بیان شد به خوبی برمی‌آید که قرآن، وحی الهی است و نه سخنان خود پیامبر.

۴. اعجاز قرآن از نظر اسرار آفرینش

قرآن در آیات متعددی از اسرار قوانین هستی و طبیعت و اجرام آسمانی پرده برمی‌دارد. کشف این اسرار برای فردی درس‌ناخوانده جز از طریق وحی الهی امکان‌پذیر نیست. البته قرآن کتابی علمی نیست که در آن قوانین علمی آمده باشد، بلکه اگر برخی از اسرار طبیعت را بازمی‌گویند، به دلیل جنبه‌ای تربیتی، اخلاقی و خداشناسانه است؛ چراکه قرآن کتاب هدایت و تربیت انسان‌هاست. قرآن به دلیل شرایط علمی عصر نزول، این اسرار را با احتیاط و اشاره و کنایه مطرح می‌کند، زیرا درک حقایق علمی برای مردم آن عصر، دشوار و پیچیده بود. اما به تدریج با پیشرفت علم و کشف اسرار طبیعت، حقایق علمی قرآن نیز آشکار می‌گردد. اینک به دیدگاه قرآن در باره برخی از این قوانین اشاره می‌کنیم:

یک. حرکت زمین

در عصر نزول قرآن، نظریه حاکم بر جامعه علمی، نظریه زمین مرکزی بود؛ بدین معنا که زمین ثابت، ولی سیارات دیگر از جمله خورشید به دور زمین در گردش‌اند. اما قرآن به شیوه‌ای لطیف و زیبا به حرکت زمین اشاره می‌کند که برخلاف آن نظریه است.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا^۱ همان کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت.

قرآن در توصیف زمین، از لفظ مهد (=گهواره) استفاده کرده که حرکتش چنان ملایم است که کودک درون آن به آرامی به خواب می‌رود. حرکت وضعی و انتقالی کره زمین، که برای سکونت انسان آفریده شده، نیز همانند حرکت گهواره نرم و آرام است. قرآن در آیه‌ای در باره حرکت کوه‌ها می‌فرماید:

و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَاوِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ^۲ و کوه‌ها را می‌بینی [و] می‌بینی که آنها بی‌حرکتند و حال آنکه آنها ابراسا در حرکتند.

۱. طه (۲۰): ۵۳.

۲. نمل (۲۷): ۸۸.

مسئله زوجیت عمومی در دنیای گیاهان را گیاه‌شناسی سوئدی در قرن هیجدهم میلادی کشف کرد، هر چند در گذشته اعتقاد به نر و ماده بودن برخی گیاهان از جمله درخت خرما وجود داشت.

سه. جاذبه عمومی

اهمیت قانون جاذبه عمومی به اندازه‌ای است که برخی قرن هفدهم را قرن نیوتن نامیده‌اند. بر اساس قانون جاذبه عمومی، همه اجسام بر یکدیگر نیرو وارد می‌کنند و نیروی جاذبه با فاصله دو جسم نسبت عکس دارد. یعنی هر چه فاصله بین دو جسم کمتر باشد، نیروی جاذبه بین آنها بیشتر و هر چه فاصله بیشتر، نیروی جاذبه کمتر است. البته در اجسام دورانی، نیروی گریز از مرکز نیز وجود دارد. هنگامی که نیروی جاذبه با نیروی گریز از مرکز مساوی باشد، جسم در مدار ثابت به دور جسم دیگر در حرکت باقی می‌ماند. بسیاری از سیارات و قمرها در پرتو این دو نیرو به دور یکدیگر در گردش‌اند.

قرآن در چهارده قرن پیش چنین می‌گوید:

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؛^۱ خدا [همان] کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینید، برافراشت.

در آسمان، سیارات و ستاره‌های بسیاری هست که در مداری ثابت در حال حرکت‌اند. قرآن اشاره می‌کند که برافراشتن آسمان‌ها بر اساس ستون‌های نامرئی است که همانند ستون‌های یک ساختمان، سقف را از سقوط حفظ می‌کنند. این ستون‌های نامرئی همان نیروهای جاذبه و دافعه‌ای است که نگاه‌دارنده اجرام آسمانی است.

از آنچه بیان شد، آشکار می‌شود که قرآن نمی‌تواند محصول افکار خود پیامبر باشد، بلکه وحی الهی است که خداوند برای هدایت انسان بر پیامبر خود نازل فرموده است.

۵. اعجاز قرآن از نظر خبرهای غیبی

قرآن در آیاتی، از حوادث مهمی که جملگی مربوط به آینده بوده، خبر داده که بعدها به

از این آیه، نیک برمی‌آید که حرکت کوه‌ها بدون حرکت زمین امکان ندارد. چرا که حرکت کوه‌ها بدین معناست که کره زمین در حرکت است و همچنین حرکت زمین همانند حرکت ابرها بی‌سر و صداست. این در حالی است که گاليله و کوپرنیک تقریباً هزار سال بعد به حرکت زمین اشاره نمودند.

قرآن در آیه‌ای دیگر به حرکت منظومه شمسی نیز اشاره می‌کند که خورشید و ماه هر کدام در مسیر خود شناورند و حتی خورشید به سوی قرارگاهش در حرکت است.^۱

بنابراین قرآن، هم به حرکت زمین و هم به حرکت خورشید و ماه اشاره دارد که این دیدگاه برخلاف نظریه حاکم در عصر نزول، یعنی نظریه بطلمیوس بوده است. قرآن در آیاتی به کروی بودن زمین نیز اشارتی دارد.

دو. تلقیح نباتات به وسیله باد

از دیگر اسرار شگفت‌انگیزی که در قرآن بیان شده، نیازمندی برخی گیاهان به تلقیح یا گرده‌افشانی از طریق باد است:

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ؛^۲ و باده‌ها را باردارکننده فرستادیم.

همچنین قرآن در آیاتی می‌گوید که ما از هر چیزی جفت آفریدیم و این نر و مادگی نه تنها در حیوانات، که در گیاهان نیز وجود دارد:

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛^۳ و از هر چیزی دو گونه [یعنی نر و ماده] آفریدیم، امید که شما عبرت بگیرید.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِمَّا تُنْفِثُهُمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ؛^۴ پاک [خدایی] که از آنچه زمین می‌رویاند و [نیز] از خودشان و از آنچه نمی‌دانند، همه را نر و ماده گردانیده است.

۱. یس (۳۶): ۳۸ - ۴۰.

۲. حجر (۱۵): ۲۲.

۳. قارئات (۵۱): ۳۹.

۴. یس (۳۶): ۳۶.

سالی، به زودی پیروز خواهند گردید؛ [فرجام] کار در گذشته و آینده از آن خداست، و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می گردند.^۱

سه. پیروزی پیامبر بر مشرکان
قرآن در آیه‌ای به پیامبر اعلام می دارد:

پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب؛ که ما [شر] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد؛ همانان که با خدا معبودی دیگر قرار می دهند. پس به زودی [حقیقت را] خواهند دانست.^۲

این آیه از آیات مکی است که در سال سوم بعثت نازل گردیده است. محدثان درباره شأن نزول این آیه می گویند گروهی از مردم مکه هرگاه پیامبر را در کوچه و بازار می دیدند، به طعن و بدگویی می پرداختند و می گفتند: «این مرد، مدعی است که من پیامبرم و فرشته وحی بر من نازل می گردد.» این آیه برای پاسخ دادن به بدگویی آنان نازل شد و بدین ترتیب از پیروزی و گسترش آیین او و کمک های خداوند بدو و ذلتی که نصیب دشمنان او خواهد شد، پرده برداشت. هنگامی که این خبر را اعلام شد، کسی باور نمی کرد روزی فرابرسد که شوکت و قدرت قریش شکسته شود و پیامبر بر آنها پیروز گردد و مکه را فتح نماید.

چهار. خبر بازگشت پیامبر به مکه

آن هنگام که پیامبر به دستور خداوند مکه را به قصد مدینه ترک کرد گفت، در بین راه با خود می اندیشید که آیا دوباره به مکه بازمی گردد. در این هنگام آیه‌ای نازل گشت:

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَيْنَا مُعَادٌ^۳ در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند.

معاد در لغت به معنای بازگشت گاه است. از این نظر به وطن مُعَاد می گویند که فرد مسافر

۱. «غُلِبَتِ الرُّومُ» • فِي أَذُنِي الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَنِي عَدُوِّهِمْ سَجْدُونَ • فِي بَيْتِ سَيِّدِ اللَّهِ الْأَمْرِ مِنْ قُلُوبِ مَنْ تَحْتَهُ وَ تَوَسَّيَ بَفَرْحِ الْمُؤْمِنِينَ • (روم (۳۰): ۳ - ۲).

۲. «فَأَمَّا ذَلِكُمْ فَمَنْ يَنْصَرِفْ وَأَعْرِضْ عَنِ الْفُشْرِكِينَ • إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ • الَّذِينَ يَهْتَفُونَ بِمَا آتَاهُ الْغَيْرُ مِنْكَ مِنْ فَتْرَةٍ يَفْتُرُونَ • (حجر (۱۵): ۹۶ - ۹۴).

۳. قصص (۲۸): ۸۵.

همان سان و بی هیچ کم و کاستی به وقوع پیوسته است. این خبرهای غیبی به همراه دعوی نبوت دلالت بر آن دارند که آنها از جهان وحی گرفته شده اند. ممکن است برخی بر اثر ریاضیت های نفسانی، برخی از حوادث آینده را پیش بینی کنند، اما نه به طور قطعی و با جزئیات کامل؛ ضمن آنکه آنها دعوی نبوت نیز ندارند. اینک به برخی از خبرهای غیبی قرآن می پردازیم.

یک. ناتوانی انسان ها از معارضه با قرآن

پیامبر برای اثبات نبوت خود از جانب خدا، قرآن (معجزه جاویدان) را به مردم عرضه کرد و اعلام نمود که اگر انس و جن جمع شوند، نمی توانند مانند آن را بیاورند:

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا^۱ بگو: «اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند».

اکنون چهارده قرن از این خبر غیبی می گذرد و هنوز آدمی نتوانسته است سوره و حتی آیه‌ای همانند قرآن بیاورد.

دو. پیروزی رومیان پس از مدتی کوتاه

هنگامی که سپاه ایران در دوران حکومت خسرو پرویز به قلمرو رومیان حمله برد، شام، فلسطین و آفریقا را فتح کرد و اورشلیم را غارت نمود و امپراتور روم شرقی را سخت شکست داد. مشرکان مکه و دشمنان اسلام با شنیدن این خبر، آن را به فال نیک گرفتند و پنداشتند که آنها نیز بر سپاه محمد پیروز خواهند شد. اما قرآن در آیه‌ای اعلام داشت که کمتر از ده سال دیگر، این رومیان اند که ایران را شکست می دهند. هنوز ده سال نگذشته بود که در سال دوم هجری سپاه روم بر سپاه ایران پیروز گشت و این پیش بینی تحقق یافت. مقارن با این پیروزی، در جنگ بدر، مسلمانان نیز بر سران قریش غالب آمدند که قرآن آن را نیز خبر می دهد:

رومیان شکست خوردند؛ در نزدیکی ترین سرزمین، و الی امعدار شکست خورد. در طرف چند

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ^۱ بی تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهدارنده آن خواهیم بود.

در این آیه که با نشانه‌های تأکید «إِن»، «نَحْنُ»، «لَا» تأکید و «جمله اسمیه» آمده، خداوند با تأکید بسیار، نزول قرآن و نگاهبانی از آن را به خود نسبت داده است. در آیه‌ای دیگر آمده است:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ^۲ از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی‌آید؛ وحی [نامه‌ای است از حکیمی ستوده] صفات.

منظور از باطل که به هیچ‌رو در قرآن راهی ندارد، هر باطلی است که مایه وهن قرآن گردد و چون کم و زیاد کردن الفاظ قرآن موجب وهن آن می‌شود و خود از مصادیق باطل است، بر این اساس هیچ‌گونه فزونی و کاهشی در قرآن راه نمی‌یابد.

۳. امام علی و سایر امامان معصوم علیهم‌السلام هیچ‌گاه در مورد تحریف قرآن سخنی نگفته‌اند بلکه به‌عکس، آنان همواره مردم را به تدبیر و عمل به قرآن می‌خواندند،^۳ در حالی که اگر تحریفی در قرآن صورت می‌پذیرفت، امامان معصوم هرگز سکوت نمی‌کردند که این خود گواهی است بر تحریف‌ناپذیری قرآن. البته ممکن است روایاتی نیز باشند که بتوان از آنها تحریف قرآن را استنباط نمود. اما عالمان و محققان بزرگ شیعه و سنی جملگی تصریح دارند که این‌گونه روایات ضعیف هستند و نمی‌توان به آنها اعتنا کرد.

(ب) سنت

پیامبر اسلام افزون بر مقام دریافت و ابلاغ وحی الهی، مقام تبیین و توضیح آیات الهی را نیز برعهده داشت؛ چرا که تمام جزئیات احکام الهی در قرآن نیامده است. مثلاً تعبیر «أَفْبَهُوا الصَّلَاةَ» بارها در قرآن آمده، اما در هیچ جای آن تعداد رکعت‌های نماز بیان نشده است. برخی

هر کجا برود، دوباره به همان جا بازمی‌گردد.

قرآن از بازگشت پیامبر به مکه - در زمانی که هیچ شهادی بر آن گواهی نمی‌داد - خبر می‌دهد که چند سال پس از نزول این آیه پیامبر پیروزمندانه به مکه بازگشت.

مصونیت قرآن از تحریف

بی‌گمان کتاب‌های آسمانی پیامبران پیشین نظیر تورات و انجیل تحریف شده‌اند و درواقع این کتاب‌ها به صورتی که حضرت موسی و عیسی علیهم‌السلام از وحی دریافت کرده‌اند، اکنون در دسترس نیست که قرآن و شواهد تاریخی و عقلی، این مسئله را اثبات می‌کنند. حال جای این پرسش است که آیا قرآن بی‌هیچ تحریف و کم و کاستی به همان صورت نخستین است، یا اینکه تغییرات و تحریفی را پذیرفته است؟

بی‌تردید قرآن برخلاف کتاب‌های آسمانی پیشین، از هرگونه تحریفی درامان مانده است؛ چراکه اگر فزونی و کاهشی در قرآن صورت گرفته باشد، دیگر از نظر سبک و محتوا معجزه نخواهد بود و دیگران می‌توانند مانند آن را بیاورند. بنابراین بر اساس همان دلایلی که معجزه بودن قرآن در سبک و محتوا را ثابت می‌کند، مصونیت قرآن از تحریف نیز اثبات می‌شود. حکمت الهی نیز اقتضا می‌کند کتابی که باید تا ابد هدایتگر مردم باشد، دست‌نخورده باقی بماند تا رسالت خود را به انجام رساند.

برخی از دلایل تحریف‌ناپذیری قرآن

۱. تاریخ گواه آن است که مسلمانان به آموزش و حفظ و کتابت قرآن عنایت ویژه‌ای داشتند؛ آن‌سان که تنها در یک جنگ، شمار شهدایی که حافظ قرآن بودند، به هفتاد نفر رسید. حال با توجه به اهتمام بسیار مسلمانان در حفظ قرآن - و حتی تعداد آیات و کلمات و سوره‌های آن - چگونه می‌توان گفت چنین کتابی با این همه قاری و حافظ و علاقه‌مند، تحریف شده باشد؟ اگر تحریفی صورت می‌گرفت، در تاریخ ثبت می‌شد و بی‌شک مسلمانان در برابر آن واکنش تندی نشان می‌دادند و از آن مانع می‌شدند. به تعبیر دیگر، اجماع مسلمانان بر عدم تحریف قرآن، خود دلیلی بر تحریف‌ناپذیری آن است.

۲. خداوند خود در آیه‌ای، حفظ و صیانت قرآن را برعهده گرفته است:

۱. حجر (۱۵): ۹.

۲. فصلت (۴۱): ۳۲.

۳. نهج البلاغه، غلبه ۱۷۱.

از آیات قرآن نیز نیازمند تفسیر صحیح است. از این رو، پیامبر با گفتار و رفتار خود به تبیین جزئیات آیات و تفسیر آیه‌های مربوط به احکام می‌پرداخت. مثلاً در مقام تبیین جزئیات نماز فرمود:

نماز را به جا آورید، همان‌گونه که می‌بینید من نماز می‌گذارم.^۱

پس از پیامبر، وظیفه تبیین و توضیح آیات الهی برعهده امامان معصوم است.

تعریف سنت

سنت در لغت به معنای روش و طریقه است که هم در قرآن و هم در روایات به کار رفته است: هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت.^۲

در روایتی از پیامبر اسلام می‌خوانیم:

نکاح و ازدواج سنت من است. هر کس از سنت من روی بگرداند، پیرو من نیست.^۳

اما در اصطلاح، تمام گفتارها و کردارها و تقریرهای معصومان سنت نامیده می‌شود.^۴ توضیح اینکه، به مطلبی که پیامبر و امامان معصوم در تبیین آیات الهی بیان می‌کنند، در اصطلاح «گفتار» می‌گویند. کردار و فعل معصوم نیز دست‌کم بر مباح بودن و مشروعیت آن عمل دلالت دارد؛ همان‌گونه که انجام ندادن عملی از سوی آنان نیز دست‌کم بر واجب نبودن آن عمل گواهی می‌دهد. اگر شخص یا گروهی در حضور معصوم عملی انجام دهند یا سختی بگویند که امام در برابر آن هیچ موضع مخالفی اعلام نکند و سکوت را برگزیند، چنین عملی را تقریر، امضا و تأیید معصوم می‌نامند؛^۵ زیرا اگر آن عمل و سخن مشروعیت نداشته باشد، بر

معصوم واجب است نامشروع بودن آن را از باب امر به معروف و نهی از منکر و یا ارشاد جاهل ابراز نماید.

بنابراین، به آنچه پیامبر و امام معصوم در تبیین آیات الهی گفته یا انجام داده‌اند، «سنت» می‌گویند که یکی از منابع فقه شیعه به شمار می‌رود.

حجیت سنت

از دیدگاه شیعه، پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام، معصوم و از هرگونه خطا و اشتباه و گناهی مصون‌اند، از این رو گفتار و کردار و تقریر آنان حجت است. برخی از دلایل حجیت سنت از این قرار است:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛^۱ و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی.

اینکه تبیین آیات الهی برعهده پیامبر نهاده شده، خود دلیلی است بر حجیت کلام پیامبر در تبیین و تفسیر آیات قرآن.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] مطیع باشید.

خداوند در این آیه اطاعت خود و پیامبر و اولی الامر را واجب کرده است. از نظر شیعه مصداق اولی الامر، امامان معصوم‌اند که اطاعت آنها همسان با اطاعت خداوند دانسته شده است. اما خود پیامبر دو شأن دارد: یکی بیان و توضیح احکام الهی که با وحی غیرقرآنی از جانب خداوند به او می‌رسد و به این وسیله کلیات قرآن را برای ما تبیین می‌کند و دیگری مربوط به مسائل حکومتی و قضایی است که آیه «لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»^۳ بر آن دلالت دارد. بنابراین آیه به صورت مطلق امر می‌کند که از پیامبر و اولی الامر پیروی کنید چرا که یکی از وظایف

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۷۹؛ محمدبن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۲.

۲. «قُلْنَا تَجِدْ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَغْيِيرًا» (فاطر: ۳۵؛ ۲۳).

۳. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۰.

۴. جعفر سبحانی، الموجز فی اصول الفقه، ص ۱۶۱.

۵. همان.

۱. نحل (۱۶): ۳۴.

۲. نساء (۴): ۵۹.

۳. نساء (۴): ۱۰۵.

ب) عقل و جایگاه آن در شناخت دین

جایگاه عقل

عقل در لغت به معنای منع و بازداشتن است و گاه به وسایلی که به نوعی بازدارندگی دارد، عقل اطلاق می‌گردد؛ مانند افسار که از بیراهه رفتن حیوان جلوگیری می‌کند. از این رو به قوه‌ای که انسان را از بیراهه باز می‌دارد، عقل می‌گویند.

عقل در اصطلاح: قوه‌ای است در انسان که او را از سایر حیوانات متمایز می‌سازد و انسان به واسطه آن به تفکر و استدلال می‌پردازد و امور خوب و بد و حق و باطل را از یکدیگر باز می‌شناسد. این قوه کم و بیش در همه انسان‌ها وجود دارد.

تقسیمات عقل

عقل از جهات مختلف انواعی دارد که در اینجا به یکی از تقسیمات آن اشاره می‌کنیم: «عقل نظری» و «عقل عملی». البته باید گفت ما دو نوع عقل نداریم، بلکه یک عقل است با دو کاربرد و به تعبیری عقل به لحاظ متعلق شناخت، به دو نوع تقسیم می‌گردد. اگر عقل اموری را درک کند که مستقیماً و بی‌واسطه مقتضی تأثیر در مقام عمل نباشد، نظیر «محال بودن اجتماع تناقض»، به آن عقل نظری می‌گویند. به تعبیر دیگر اگر عقل با حوزه «هست‌ها» و «بودها» سروکار داشته باشد و یا موضع کارکرد عقل، چیزهایی باشد که شایسته دانستن است، آن را عقل نظری می‌خوانند؛ مانند اینکه «انسان موجودی وابسته» یا «جهان متغیر» است، اما اگر عقل اموری را درک کند که مستقیماً مقتضی تأثیر در مقام عمل است، نظیر «قبیح بودن ظلم»، به آن عقل عملی می‌گویند. به بیان دیگر، چنانچه متعلق عقل «خوبی‌ها» و «بدی‌ها» و «بایدها» و «نبایدها» باشد و یا اگر متعلق عقل از اموری باشد که شایسته انجام یا عدم‌انجام است، مانند خوبی عدالت و بدی ظلم، عقل عملی نام می‌گیرد.

حجیت عقل

حجیت احکام یقینی عقل نظری و عملی، ذاتی است و لزومی ندارد حجیت خود را از منبع دیگری به‌دست آورد. البته این حجیت ذاتی، مخصوص احکام بدیهی یا استدلال‌های برهانی

پیامبر، تبیین آیات الهی است. بنابراین این تبیین‌ها که در قالب سنت مطرح می‌گردد، حجت‌اند.

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا^۱ و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید.

مطابق این آیه، آنچه پیامبر در مقام «تبیین احکام الهی» می‌گوید، بخشی از وحی الهی، و حجت است.

پیامبر ﷺ در حدیث ثقلین می‌فرماید:

من دو چیز گران‌بها در میان شما می‌گذارم: یکی کتاب خدا و دیگر اهل بیت و عترتم را. مادامی که به آن چنگ می‌زنید، هیچ‌گاه گمراه نخواهید شد.^۲

پیامبر در این حدیث، عترت و اهل بیت خود را همسنگ با قرآن قرار داده که تمسک به گفتار و کردار آنان همانند تمسک به قرآن، مانع از گمراهی و ضلالت می‌شود. بنابراین مطابق این حدیث، حجیت سنت امامان معصوم و اهل بیت پیامبر اثبات می‌شود.

پیامبر ﷺ در حدیث سفینه می‌فرماید:

آگاه باشید که اهل بیت من در میان امتم مانند کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شود، نجات یابد و هر کس به آن پناه نبرد، غرق می‌گردد.^۳

پیامبر در این حدیث اهل بیت خود را همانند کشتی نوح می‌داند؛ بدین بیان که تمسک به گفتار و کردار آنان در تفسیر آیات قرآن، انسان را از هلاکت می‌رهاند. بر طبق این حدیث نیز حجیت سنت امامان معصوم اثبات می‌شود.

البته ناگفته نماند آنچه امامان معصوم می‌گویند، جملگی را از پیامبر اسلام گرفته‌اند و گفتار آنان همان گفتار پیامبر است.

۱. خسر (۵۹): ۷.

۲. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲.

۳. ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۹۱.

و یقینی عقل است، وگرنه برخی احکام غیربدیهی و یا استدلال‌های غیریقینی عقل ممکن است خطا و اشتباه باشد. اصولاً به واسطه عقل است که حجت‌های دیگر را درک می‌کنیم. لازمه عدم حجیت احکام و استدلال‌های یقینی عقل، شکاکیت محض است. بدین بیان، اگر کسی محال بودن اجتماع تناقض، نیازمندی معلول به علت و نیکویی عدالت و زشتی ظلم را انکار کند، سرانجام همه چیز را انکار خواهد کرد و به تعبیری، فرجام کارش شکاکیت خواهد بود.

عالمان اصولی و متکلمان امامیه بر آن‌اند که عقل، جدای از حکم دین و شریعت، می‌تواند حسن و قبح پاره‌ای از افعال مانند خوبی عدالت و زشتی ظلم را درک کند. در مقابل، اشاعره اعتقاد دارند هیچ فعلی به‌خودی‌خود نه زیباست و نه زشت، نه حسن است و نه قبیح. اینان می‌گویند حسن و قبح منشأ دیگری جز امر و نهی شارع ندارد؛ بدین بیان که اگر خدا فعلی را امر کند، نیکو و حسن و اگر نهی کند، زشت و قبیح است.

دلیل متکلمان شیعه بر حسن و قبح ذاتی اشیا این است که اگر حسن و قبح اشیا ذاتی نباشد، شرع و دین هم ثابت نمی‌شود؛ زیرا اگر دروغ گفتن قبیح نباشد، چنانچه پیامبری هم که نبوت او ثابت شده، خبر دهد که دروغ قبیح است، از او نمی‌توان پذیرفت، چراکه ممکن است دروغ گفته باشد. از سویی پیامبری او نیز ثابت نمی‌شود؛ چه آنکه خلاف حکمت بر خدا قبیح نیست و تصدیق دروغگو نیز قبیح نمی‌باشد و بعید نیست کسی به‌دروغ ادعای نبوت کند و خدا معجزات را به دست او جاری سازد و او را تصدیق نماید و او نیز بسیاری چیزها را که خدا منع نکرده و یا امر نفرموده، برای مردم حرام و واجب گرداند.^۱

بنابراین اگر خوبی و بدی افعال، تنها از طریق شرع و اخبار پیامبران الهی معلوم شود، ما نمی‌توانیم به خوبی و بدی هیچ فعلی حکم کنیم؛ چرا که در گزارش‌های آنها احتمال دروغ وجود دارد و فرض این است که قبح دروغ هنوز ثابت نشده است.

قرآن و روایات نیز به‌روشنی بر حسن و قبح عقلی گواهی می‌دهند. برای نمونه، در

آیه‌ای می‌خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ^۱ در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید.

از این آیه، نیک برمی‌آید که خدا بر اساس عدل و احسان امر می‌کند و از افعال ناپسند باز می‌دارد. همچنین ظاهر آیه دلالت می‌کند که همان اعمالی که نزد همگان معروف و عدل و احسان، یا منکر و ناپسند است، مورد امر و نهی الهی‌اند. افزون بر این در ذیل آیه آمده است: «خدا به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید»، که این تعبیر حاکی از آن است که امر الهی به عدل و احسان و نهی از فحشا و منکر، جنبه یادآوری دارد نه آموزشی؛ زیرا انسان بر اساس عقل خود آنها را درک می‌کند.

امام صادق در روایتی می‌فرماید:

فبالعقل عرف العباد خالقهم... و عرفوا به الحسن من القبيح^۲ پس بندگان خدا با عقل، خدای خویش را شناختند و به واسطه آن، کار پسندیده و زیبا را از ناپسند و زشت تشخیص دادند.

در این روایت نیز به صراحت این نکته بیان گردیده است که عقل توانایی بازشناسی افعال پسندیده از ناپسند را دارد.

بنابراین عقل، جدای از حکم شرع، به خوبی و بدی برخی از اعمال پی‌می‌برد از دیدگاه شرعی نیز این احکام قطعی عقل، حجیت دارند و از همین رو عقل یکی از منابع دین دانسته شده و حتی در پاره‌ای از روایات، حجت باطنی نام گرفته است.

بر این اساس احکام قطعی عقل - اعم از نظری و عملی - در حوزه خاص خود همانند احکام صریح قرآن دارای اعتبارند.

۱. نحل (۱۶): ۹۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹.

۱. جعفر سبحانی، حسن و قبح عقلی، ص ۵۸؛ ابوالحسن شمرانی، ترجمه و شرح کشف المراد شرح تحریر الاعصاد، ص ۳۲۴.

رابطه عقل و دین

رابطه عقل و دین یکی از مسائل مهم در حوزه دین پژوهی است. دیدگاه‌های مختلفی در این باره وجود دارد که در این زمینه ما تنها به دو دیدگاه اصلی می‌پردازیم: ایمان‌گرایی و عقل‌گرایی.

ایمان‌گرایی، دیدگاهی است که ساحت دین را قلمرویی می‌داند که فعالیت عقلانی در آن کارآمد نیست. معتقدان به این دیدگاه می‌گویند متدینان نباید بر اساس عقل، باورهای دینی را بپذیرند، بلکه باید به آنها ایمان آورند. در مقابل این دیدگاه، عقل‌گرایی قرار دارد که اعتقادات دینی را قابل ارزیابی با معیارهای عقلانی می‌داند و به نوعی سازگاری بین دین و عقل معتقد است.^۱ البته هر یک از این دیدگاه‌ها انوعی دارد که به آنها نمی‌پردازیم، بلکه بیشتر رابطه عقل و دین از دیدگاه اسلام را بررسی می‌کنیم.

از دیدگاه اسلام، عقل و دین دو موهبت الهی است که خداوند به بشر ارزانی داشته است و توأمان آدمی را به سعادت جاودانه می‌رسانند، نه به تنهایی. عقل، دین را و دین نیز عقل را تأیید می‌کند. برای نمونه به برخی از آیات و روایات در باب عقل می‌پردازیم:

۱. قرآن مجید اصولاً نزول قرآن را برای تعقل می‌داند؛ تا جایی که بدترین جنیندگان را کسانی می‌داند که تعقل نمی‌ورزند:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ^۲ مَا أَنْ رَاقْرَآنِي عَرَبِي نَازِل كَرَدِيم، بَاشَد كَه بِنْدِشِيد.
إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ^۳ قطعاً بدترین جنیندگان نزد خدا کران و لالائی‌اند که نمی‌اندیشند.

امام کاظم (ع) در روایتی عقل را حجت درونی و باطنی می‌خواند. امام صادق (ع) نیز می‌فرماید:

هر کس عاقل است، دین دارد و کسی که دین دارد، به بهشت می‌رود.^۴

بنابراین دین برای تعقل و خردورزی است تا سرانجام آدمی را به بهشت رهنمون شود. از این رو بین عقل و دین رابطه‌ای متقابل و تنگاتنگ وجود دارد.

هیچ فرقه اسلامی تعقل و خردورزی را به کلی انکار نکرده و اختلاف فقط در قلمرو و حیطه کارکرد عقل است. حتی اهل حدیث که هرگونه بحث و چون‌وچرا و استدلال عقلی در مسائل دینی را حرام می‌شمردند، با عقل خود، دین را پذیرفته‌اند. اینان هنگامی که وارد حريم دین می‌شوند، به کارگیری عقل را در کشف احکام و معارف الهی انکار می‌کنند.

اما از دیدگاه شیعه، همان‌گونه که برای پذیرش دین به عقل نیازمندیم و اصول دین را با کمک عقل اثبات می‌کنیم، برای استنباط احکام دینی نیز باید از عقل بهره‌گیریم تا احکام دینی را از احکام غیرآن تمیز دهیم. از همین روست که احکام قطعی عقل به‌عنوان یکی از منابع احکام الهی مطرح است.

در جهان مسیحیت به علت غیرعقلانی بودن اصول اساسی مسیحیت نظیر تثلیث، الوهیت و تجسد عیسی مسیح، گناه ذاتی انسان و عشای ربانی، متکلمان مسیحی چاره‌ای نداشته‌اند جز آنکه بگویند ایمان بیاورید تا بفهمید، نه اینکه ابتدا بفهمید، سپس ایمان بیاورید. برخی از ایمان‌گرایان اعتقاد دارند ایمان، ضد عقل است، اما پاره‌ای دیگر می‌گویند ایمان دینی، فراتر از عقل آدمی است، نه ضد عقل.

پولس، حواری عیسی مسیح می‌نویسد: «باخبر باشید که کسی شما را به فلسفه و مکر باطل نرباید.»^۱ پولس فلسفه و خردورزی را هم‌ردیف با مکر و باطل می‌داند و به مردم توصیه می‌کند که از آن پرهیز کنند. همچنین ترتولیان از مسیحیان صدر اول می‌گوید: «آتن را با اورشلیم چه کار؟» مقصود او از آتن، فلسفه و خردورزی، و از اورشلیم، کلیسای مسیحی است، پاسخ او به این پرسش این بود که هیچ؛ ایمان و فلسفه هیچ وجه مشترکی ندارند و بلکه کاملاً ضد یکدیگرند.^۲

۱. رساله پولس به کورینان، ۲ / ۸.

2 Poyman, philosophy of Religion, P. 387; Peterson, ... Reason and Religious Belief.

۱. محمد محمدرضایی، رابطه عقل و ایمان، ص ۱۲.

۲. یوسف (۱۲): ۲.

۳. انفال (۸): ۲۲.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱.

برخی دیگر مانند کی‌یر کگارد^۱ (فیلسوف و متفکر دینی دانمارکی و پایه‌گذار فلسفه اگزیستانسیالیسم الهی) بر آن اند که ایمان دینی اصیل هنگامی ظهور می‌یابد که عقل به پایان خود برسد.

البته در مسیحیت، دیدگاه عقل‌گرایانه در باب دین نیز وجود دارد، ولی همان عقل‌گرایان نیز در برخی موارد ناگزیر به ایمان‌گرایی توسل می‌جویند. برای مثال، توماس آکویناس (۱۲۷۴ - ۱۲۲۴) متکلم عقل‌گرای مسیحی که کوشید فلسفه ارسطو را با آموزه‌های مسیحیت همسو کند، معتقد است برخی اصول اساسی مسیحیت نظیر تثلیث را نمی‌توان از طریق عقل فهمید،^۲ بلکه باید بدان ایمان آورد.

در پایان می‌توان نتیجه گرفت همان‌گونه که قرآن تصریح می‌کند، دینی که با عقل سازگار نباشد، تحریف شده است و دین واقعی و تحریف‌ناشده با عقل همخوانی دارد، چنان‌که دین اسلام چنین است.

ج) خاتمیت

یکی از ضروریات دین اسلام، مسئله خاتمیت است. خاتمیت بدین معناست که سلسله پیامبران الهی با پیامبر اسلام ختم می‌شود و پس از او هیچ پیامبری نیامده و نخواهد آمد. قرآن و روایات متواتر آشکارا بر این مسئله تأکید دارند.

خاتمیت در قرآن

قرآن در آیاتی آشکارا و در برخی ضمنی به خاتمیت پیامبر اسلام اشاره می‌کند: مثلاً در این آیه:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ^۳ محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.

۱. Kierkegaard.

۲. اتین ایلون، *مبانی فلسفه مسیحیت*، ص ۵۷.

۳. احزاب (۳۳)، ۴۰.

قرآن در این آیه به صراحت اعلام می‌دارد که محمد ﷺ خاتم انبیاست. خاتم از ماده «ختم»، به معنای «پایان دادن به چیزی» است. ابن فارس، از علمای بزرگ لغت در قرن چهارم هجری می‌نویسد:

ختم، یک معنای اصلی بیشتر ندارد و آن رسیدن به پایان چیزی است و اینکه مهر زدن بر چیزی را نیز ختم می‌گویند، از همین باب است؛ زیرا همیشه بعد از پایان دادن چیزی بر آن مهر می‌نهند.^۱

روایات اسلامی نیز خاتم را «پایان» معنا نموده‌اند. برای نمونه، امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ...» می‌فرماید:

خاتم النبیین یعنی لا نبی بعد محمد^۲؛ خاتم انبیا به این معناست که هیچ نبی بعد از حضرت محمد نیست.

گاه برخی خاتم را «زینت» معنا کرده‌اند، از این رو خاتم انبیا به معنای زینت تمام پیامبران است، نه پایان‌دهنده آنها. اما باید گفت خاتم هرگز به معنای زینت نیامده است، بلکه به معنای انگشتر نیز آمده است؛ از این رو که به وسیله آن، نامه‌ها و چیزهایی مانند آن را ختم و مهر می‌کنند.

اگر کلمه‌ای در غیر معنای رایج آن به کار رود، باید در کلام قرینه و نشانه‌ای باشد که شنونده و خواننده به وسیله آن، مقصود گوینده را تشخیص دهد. اما در اینجا هیچ قرینه و نشانه‌ای نیست تا دلالت بر آن کند که معنای حقیقی خاتم منظور نبوده و از آن، معنایی غیرحقیقی و مجازی اراده شده است.

برخی ممکن است بگویند از مطالب گذشته برمی‌آید که «خاتم» به معنای پایان‌دهنده است، اما اشکال اینجا است که آیه می‌فرماید: پیامبر اسلام خاتم انبیاست، نه خاتم رسولان.

۱. ابن فارس، *معجم مقاییس اللغة*.

۲. محمدباقر مجلسی، *بهار الانوار*، ج ۳۲، ص ۲۱۹.

نایل شده، دیگر لزومی ندارد که وحی برای این اکمال تداوم یابد:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا؛^۱ امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.

از این آیه به خوبی برمی آید که دین پیامبر اسلام ﷺ کامل است و دیگر نیازی نیست خداوند دین دیگری بفرستد تا نیازهای بندگان را برآورد.

وَائِذْ مَا أَوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا؛^۲ آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است بخوان. کلمات او را تغییر دهنده ای نیست، و جز او هرگز پناهی نخواهی یافت.

در این آیه، «لَنْ تَجِدَ» برای نفی ابد و تأکیدی بر تغییرناپذیری کلمات وحی است؛ یعنی هیچگاه غیر از خدا و کتاب او پناهگاهی وجود ندارد. درواقع این تعبیر، وجود پناهگاهی غیر از قرآن را تا ابد نفی می کند. همچنین در تعبیر «لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ» ضمیر کلماته به «كِتَابِ رَبِّكَ» باز می گردد؛ بدین معنا که هیچ امری نمی تواند کلمات قرآن را تغییر دهد. این آیه دلیلی بر خاتمیت آیین اسلام است. این آیه و آیه پیشین، خاتمیت پیامبران صاحب شریعت را نیز اثبات می کند.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا؛^۳ و ما تو را جز [به سمّت] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا؛^۴ بگو ای مردم! من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم.

۱. مائده (۵): ۳.

۲. کهف (۱۸): ۲۷.

۳. سبأ (۳۴): ۲۸.

۴. اعراف (۷): ۱۵۸.

بنابراین پس از پیامبر بی شک نبی دیگری نمی آید، ولی ممکن است رسولی بیاید. در پاسخ باید گفت واژه نبی و رسول به دو معنای متفاوت است:^۱ نبی به کسی گفته می شود که از طرف خدا به او وحی شود و در نتیجه می تواند از جهان غیب خبر دهد، خواه مأمور باشد که آنچه به او وحی شده، به مردم یا گروهی از مردم تبلیغ کند یا نکند و خواه کتاب آسمانی و شریعت جداگانه داشته باشد و یا پیرو شریعت و کتاب آسمانی پیامبر دیگری باشد. اما رسول فقط به آن دسته از انبیا گفته می شود که افزون بر اخذ وحی و خبر داشتن از جهان غیب، دستکم یکی از این سه امتیاز را داشته باشد:

۱. مأمور باشد که آنچه به او وحی شده، به مردم یا گروهی از آنان تبلیغ کند؛

۲. دارای شریعت جداگانه ای باشد؛

۳. دارای کتاب آسمانی باشد.

از این رو نبی، عام تر از رسول است. به بیان دیگر، هر کسی که رسول است، نبی هم هست، ولی هر نبی، رسول نیست. بنابراین ختم نبوت به معنای ختم رسالت نیز هست.

در روایتی از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده است: ابوذر از رسول گرامی ﷺ پرسید تعداد انبیای الهی چندتا است؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: ۱۲۴ هزار نفر. سپس عرض کرد: رسولان آنها چند نفر هستند؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: سیصد و سیزده نفر.^۲

چنان که پیداست، در این روایت سیصد و سیزده نفر از انبیای الهی رسول اند؛ یعنی افزون بر مقام نبوت، دارای مقام رسالت نیز هستند. بنابراین هنگامی که آیه می فرماید پیامبر اسلام خاتم انبیاست، بر خاتم رسولان نیز دلالت دارد.

همچنین در قرآن، آیات دیگری هست که هرچند به صراحت بر خاتمیت دلالت نمی کند، از فحوای آن می توان این مسئله را دریافت. اینک به برخی از این آیات اشاره می کنیم:

خداوند دین پیامبر اسلام ﷺ را دین کامل معرفی می کند و از آنجا که دین به کمال خوش

۱. مریم (۱۹): ۵۱.

۲. محمدباقر مجلسی، بهارالانوار، ج ۱۱، ص ۳۲؛ جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۱۳۸.

مطابق این آیات، رسالت پیامبر اسلام جهانی و همگانی است و عموم انسان‌ها را شامل می‌شود. در نتیجه انسان‌های آینده نیز تا پایان جهان مشمول این آیه‌اند. از این رو این آیات، هم بر جاودانگی قرآن دلالت دارد و هم بر خاتمیت پیامبر اسلام.

خاتمیت در روایات اسلامی

مسئله خاتمیت پیامبر اسلام در روایات بسیاری به صراحت مورد تأکید قرار گرفته است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

هنگامی که پیامبر عازم جنگ تبوک بود، علی علیه السلام را برای اداره امور به جای خود در مدینه گمارد و فرمود:

أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛^۱ آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی؟ [با این تفاوت] که بعد از من پیامبری نیست.

این حدیث - که به حدیث منزلت مشهور است - به صراحت می‌گوید پس از پیامبر، نبی دیگر نخواهد آمد.

در روایتی از پیامبر اسلام آمده است:

مثل من در میان پیامبران مانند مردی است که خانه‌ای بنا کرده و آن را کامل و زیبا ساخته، جز اینکه جای یک آجر آن خالی است و هر کس وارد آن خانه می‌شود و به آن نگاه می‌کند، می‌گوید: «چه زیباست! جز اینکه جای این آجر خالی می‌باشد» سپس فرمود: من جای آن آجر خالی‌ام و پیامبران به وسیله من ختم شده‌اند.^۲

بر اساس این روایت نیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آخرین پیامبر است.

۱. احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۲، ص ۳۹۸.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، رسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۵.

امیرالمؤمنین در روایتی می‌فرماید:

بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله لِيُنْجِزَ عِدَّتِهِ وَ إِيْتِمَامَ نُبُوَّتِهِ؛^۱ خداوند سبحان، محمد صلی الله علیه و آله را برای وفای به عهد خود و اتمام و اکمال نبوتش مبعوث ساخت.

خداوند به حضرت زکریا چنین می‌گوید:

يَا زَكَرِيَّا قَدْ فَكَّلْتُ ذَلِكَ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَلَا نُبُوَّةَ بَعْدَهُ وَ هُوَ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ؛^۲ ای زکریا! ... محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است و پس از او نبوتی نیست.

این دو روایت نیز گویای خاتمیت پیامبر اسلام است.

شباهات درباره خاتمیت

۱. خاتمیت، پایان حاکمیت دوره غریزه

اقبال لاهوری توجیه و تفسیری از فلسفه ختم نبوت به دست می‌دهد که خلاصه‌وار چنین است: زندگی انسان در گذشته بر اساس غریزه اداره می‌شد که وحی مربوط به دوران غریزه است، ولی با پیشرفت انسان، تعقل و تفکر جای غریزه را گرفته است. خاتمیت، یعنی پایان دوران غریزه یا هدایت بر اساس وحی، و ظهور دوره هدایت عقل.^۳

نقد و بررسی

لازمه تقریر اقبال آن است که انسان‌ها نه تنها به وحی و پیامبری جدید نیاز ندارند، بلکه از راهنمایی وحی نیز مطلقاً بی‌نیازند؛ چراکه هدایت عقل تجربی، جانشین هدایت وحی شده است. این سخن اگر هم درست باشد، به معنای ختم دیانت است، نه ختم نبوت و گفته او مستلزم آن است که علم را به جای ایمان بنشانیم.

در نقد گفتار او می‌توان گفت اولاً عقل تجربی هیچ‌گاه نمی‌تواند جانشین وحی شود؛ زیرا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲. محمدباقر مجلسی، بهار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۷۳.

۳. محمد اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ص ۱۴۶؛ مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۴۸.

قرآن می‌فرماید:

[ای پیامبر! تو که برترین انسان هستی]، ما به تو چیزهایی تعلیم دادیم که تو هرگز نمی‌توانستی بدانی.^۱

بنابراین وحی از آن روی به انسان‌ها نازل شد که با عقل خود نمی‌توانستند به حقایق و حیانی دست یابند. سخن امام کاظم علیه السلام در باب عقل‌گویای این مدعاست: «خداوند دو حجت برای آدمیان قرار داده است: یکی حجت آشکار که رسولان و انبیا و امامان معصوم هستند و دیگر حجت باطنی که عقول مردم‌اند.»^۲ بنابراین هیچ یک از این دو نمی‌توانند به جای دیگری بنشینند. از همین رو، این سخن اقبال که هدایت عقل تجربی جانشین وحی شده، خطاست.

دیگر اینکه مؤمنان و متدینان بر اساس عقل خود به دین مراجعه کرده‌اند. چه بسیار عاقلان و متفکران برجسته‌ای که از لحاظ عقلی سرآمدند، ولی باز هدایت و حیانی را پذیرفته‌اند. پیش‌تر گفتیم که اصولاً قرآن نزول خود را برای تعقل می‌داند^۳ و بدترین جنبندگان را کسانی می‌داند که نمی‌اندیشند.^۴

روایات اسلامی نیز متدینان را کسانی می‌خواند که بر اثر تعقل به هدایت و حیانی دست یافته‌اند. برای نمونه، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «عقل راهنمای مؤمن است.»^۵

بنابراین مؤمنانی که قرآن را به‌عنوان کتاب زندگی خود برگزیده‌اند، بر اساس راهنمایی عقل چنین کرده‌اند. از دیگر سو، آموزه‌های و حیانی - چه مستقیم و چه غیرمستقیم - جملگی عقلانی‌اند. بنابراین نمی‌توان عقل را جایگزین وحی نمود و دیدگاه اقبال در باب خاتمیت به هیچ رو صحیح نیست.

۱. «عَلَّمْنَاكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ.» (نساء: ۴) (۱۱۳).

۲. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶.

۳. یوسف (۱۲): ۲.

۴. انفال (۸): ۲۲.

۵. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ص ۲۵.

۲. خاتمیت، پایان دوران ولایت شخصی

برخی نظریه اقبال در باب خاتمیت را به گونه‌ای توجیه و تبیین کرده‌اند که به گمان خود قابل دفاع باشد. از نگاه آنها، خاتمیت یعنی پایان دوران ولایت شخصی. پیامبر ولایت شخصی داشت؛ بدین بیان که سخن او نوعاً آمرانه، از موضع بالا و اغلب بدون استدلال است و از این جهت با زبان و چگونگی بیان دیگران تفاوت آشکار دارد. اگر به قرآن بنگریم، به‌ندرت در آن استدلال می‌یابیم. به تعبیر دیگر، سخن نبی آن بود که من خود قانون حجت. خاتمیت به این معناست که دیگر سخن بدون استدلال پذیرفته نمی‌شود.^۱

نقد و بررسی

استدلال خطابات پیامبر صلی الله علیه و آله در خود خطابات است و سخنان ایشان در قالب وحی به گونه‌ای است که خود حجت و استدلال است. قرآن، خطابات و حیانی پیامبر را برهان و نور می‌داند که هم خود روشن است و هم روشنی‌بخش:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا^۲ ای مردم، در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است، و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده‌ایم.

افزون بر این، قرآن مردم را به تفکر و تعقل فرا می‌خواند و نیز سفارش می‌کند که از علم و حجت تبعیت کنید و از آنچه بدان علم ندارید، پیروی نکنید.^۳ حال چگونه ممکن است خود را بدون استدلال و آمرانه معرفی کند؟

قرآن در آیه‌ای دیگری برای تشخیص ادعاهای پیامبر، مردم را با صراحت به تعمق در خود قرآن دعوت می‌کند:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا^۴ آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.

۱. عبدالکریم سروش، بسط تجربه نبوی، ص ۱۳۸ - ۱۳۱.

۲. نساء: (۴) ۱۷۴.

۳. «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ.» (اسراء: ۱۷) (۳۶).

۴. نساء: (۴) ۸۲.

معتبر شیعه و سنی ذکر شده است - می‌فرماید:

من در میان شما دو چیز گرانبها را به امانت می‌گذارم و می‌روم. مادامی که به این دو چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد و این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در قیامت، کنار حوض نزد من آیند.^۱

در این روایت، اهل بیت (ع) هم‌طراز با قرآن‌اند؛ یعنی همان‌گونه که قرآن از هر نوع تحریفی مصون است، اهل بیت نیز از هر گونه خطای فکری و عملی مبرایند. به بیانی دیگر، کسانی که تمسک به آنها مایه هدایت است و مسلمانان را از ضلالت و گمراهی باز می‌دارند و از قرآن نیز هرگز جدا نمی‌شوند، از هر گونه خطا و گناهی مصون‌اند.

همچنین پیش‌تر گفتیم که پیامبر اهل بیت خود را به کشتی نوح مانند کرده که هر کس بر آن سوار شود، از امواج طوفان رهایی می‌یابد و هر که از آن تخلف نماید، به هلاکت می‌رسد.^۲ قرآن در آیه تطهیر به صراحت اظهار می‌دارد که خداوند رجس را نیز از اهل بیت برداشته است. مقصود از رجس، هر نوع پلیدی فکری و روحی و رفتاری است که گناه و خطا از مصادیق بارز آن است. از این رو، گفتار و کردار ائمه معصومین (ع) همانند قرآن حجیت دارد. بنابراین کسانی که سخن پیامبر را بر اساس آموزه‌های قرآن حجت می‌دانند، سخنان ائمه (ع) را نیز بر اساس آیات و روایات قطعی پیامبر، همین‌گونه تلقی می‌کنند. درواقع ممکن نیست کسی به سنت پیامبر باور داشته باشد، ولی حجیت و وثاقت تعالیم ائمه (ع) را انکار کند. بنابراین بین خاتمیت و مرجعیت علمی امامان معصوم هیچ‌گونه ناسازگاری نیست.

د) روش فهم دین

فهم‌پذیری دین

دین مجموعه تعالیمی است که خداوند برای هدایت بشر نازل فرموده که آخرین و کامل‌ترین آنها دین اسلام است. هیچ کتاب آسمانی مانند قرآن از اعتبار و حجیت و اتقان تاریخی

قرآن در بیش از سیصد آیه، مردم را به تفکر و تعقل و تدبر دعوت نموده و استدلال‌هایی را نیز از زبان پیامبران و اولیای الهی نقل می‌کند. خداوند در هیچ آیه‌ای به بندگان خود امر نکرده است که جاهلانه به قرآن یا هر مسئله دیگری ایمان بیاورند، بلکه برای اثبات احکام و مسایل استدلال نموده است.

البته استدلال‌های قرآنی به صورت براهین فلسفی و کلامی متعارف نیست، بلکه به گونه خاصی است و با فطرت آدمی تناسب دارد. گزاره‌های قرآنی نیز یا هماهنگ با عقل و یا مبتنی بر عقل هستند؛ یعنی چون از طریق استدلال عقلی، حجیت قول پیامبر - که معصومانه است - به اثبات رسیده، اگر عقل نتواند مستقیماً حکمی از احکام قرآنی را درک کند، باز هم پذیرفتنی است؛ زیرا پشتوانه و تکیه‌گاه آن حکم عقلی است. از این رو می‌توان ادعا کرد تمام خطابات الهی - مستقیم یا غیرمستقیم - عقلانی است و اینکه سخن پیامبران اغلب بدون استدلال می‌باشد، سخنی است به‌گراف.

۳. ناسازگاری خاتمیت با مرجعیت علمی امامان معصوم

برخی دیگر خاتمیت را با مرجعیت علمی امامان معصوم شیعه که سخن آنان از عصمت و حجیت برخوردار است، جمع‌پذیر نمی‌دانند؛ چراکه اگر سخنان ائمه (ع) معصومانه باشد، در رتبه وحی خواهد نشست که این با خاتمیت ناسازگار است.

نقد و بررسی

همه مسلمانان به مرجعیت و وثاقت قرآن و سنت قطعی پیامبر اعتقاد دارند؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید:

این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم. تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی.^۱

همچنین پیامبر در حدیث ثقلین، یکی از احادیث متواتر اسلامی - که در کتاب‌های حدیثی

۱. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲.

۲. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ص ۱۵۱.

۱. «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل (۱۶)، ۲۲)

برخوردار نیست. قرآن نور آشکار، کتاب روشن، هدایت‌گر مردم و تبیین‌گر هر چیزی است.^۱ چنین اوصافی، اقتضا می‌کند که قرآن قابل فهم، گویا و روشن باشد؛ زیرا از ویژگی‌های نور آن است که گرچه مراتب و درجات گوناگون دارد، هم خود روشن است و هم به دیگر اشیا روشنی می‌بخشد. به تعبیر دیگر هر چیز را باید در پرتو نور دید، اما نور با چیز دیگری دیده نمی‌شود، بلکه ذاتاً روشن و آشکار است.

همچنین از آنجا که قرآن خود را بیانگر همه معارف سودمند برای هدایت انسان می‌داند، بی‌شک باید خود روشن و فهم‌پذیر باشد تا به بیانگر دیگری نیاز نباشد. از دیگر سو، قرآن کریم افرادی را که از شنیدن آیات و تدبیر در معانی آن روی می‌گردانند، سخت سرزنش می‌کند^۲ که خود بیانگر قابل فهم بودن قرآن برای همه انسان‌هاست. در آیه‌ای می‌خوانیم:

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ^۳ وَقُطْعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم؛ پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟

همچنین امام باقر(ع) در روایتی می‌فرماید:

هر کسی گمان کند که قرآن، کتاب مبهمی است، خود را نابود کرده و با نظریه خویش دیگران را نیز به هلاکت می‌رساند.^۴

البته فهم‌پذیر بودن قرآن بدین معنا نیست که همه افراد به یکسان از معارف قرآن بهره‌مند می‌گردند، بلکه قرآن دریای بی‌کرانه‌ای است که هر کس به اندازه ظرفیت خود می‌تواند از آن سود جوید. همچنین مراتب فهم قرآن در طول یکدیگرند و هیچ‌گاه با ظاهر قرآن ناسازگار نیستند.

روشنمندی بودن فهم دین

هرچند دین فهم‌پذیر است، اما این فهم‌پذیری روشنمندی است؛ یعنی بدان گونه نیست که هر

کس به آیه یا روایتی مراجعه کند و بی‌آنکه منطبق لازم فهم قرآن را رعایت نماید، حکم اسلامی را استنباط کند، یا اینکه با پیش‌فرض خاصی به سراغ قرآن رود و با تحمیل دیدگاه خود بر قرآن، آن را حکم اسلامی بداند. بنابراین برای تفسیر قرآن باید روش صحیحی بر اساس رعایت امور ذیل داشت:

۱. آگاهی از قواعد زبان عربی: نخستین پایه برای فهم قرآن، آگاهی از قواعد زبان عربی است تا فاعل از مفعول، ظرف از مضرّف، معطوف از معطوف علیه و... به‌خوبی تشخیص داده شود.

۲. آگاهی از معانی الفاظ قرآن: یکی دیگر از پایه‌های اساسی فهم و تفسیر قرآن، آگاهی از معانی الفاظ و مفردات قرآن است. برای فهم این معانی نباید به معانی رایج این زمان و یا به معانی ارتكازی در ذهن مراجعه نمود؛ زیرا چه‌بسا معانی الفاظ به مرور زمان دگرگون شده و نسبت به معانی رایج در عصر رسالت به نوعی تغییر کرده باشد. بنابراین باید به‌طریقی معانی رایج در عصر رسالت را پی‌جویی کرد که در این راه کتاب‌های لغت مناسبی وجود دارد.

۳. تفسیر قرآن به قرآن: قرآن که خود را بیانگر همه چیز معرفی می‌کند، بی‌شک بیانگر خود نیز هست. بنابراین برای فهم یک آیه می‌توان به آیات دیگر نیز مراجعه نمود و اگر در آیه‌ای ابهامی به‌نظر رسید، باید با توجه به آیات دیگر ابهام را زدود. امام علی(ع) در این باره می‌فرماید:

برخی از آیات قرآن با برخی دیگر به سخن درآمده، معنای خود را می‌فهماند و بعضی از آن به بعضی دیگر گواهی می‌دهد.^۱

همچنین برای فهم یک آیه باید از یک سو تمامی آیات مناسب آن موضوع را در نظر گرفت و آیه را در پرتو آیات دیگر معنا کرد و از سوی دیگر سیاق یا قبل و بعد آن آیه را نیز مورد توجه قرار داد. درواقع منشأ پیدایش مذاهب و فرقه‌های مختلف آنجاست که هر یک به آیه‌ای مراجعه نموده و از آیات دیگر غفلت ورزیده‌اند.

۴. مراجعه به احادیث صحیح: فهم برخی از آیات، بدون مراجعه به احادیث صحیح اسلامی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۱. آل عمران (۳): ۹۶؛ نحل (۱۶): ۸۹.

۲. مدثر (۷۴): ۵۱ - ۴۹.

۳. قمر (۵۴): ۴۰.

۴. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۹۰.

و روایات معصومان را تفسیر می‌کنند.

فهم آیات قرآن و روایات نیز باید به گونه‌ای باشد که با عقل ناسازگار نباشد. برای مثال، دیدگاه گروه‌هایی مانند جبریه و مجسمه و مشبهه که فهم آنها از قرآن با عقل و همچنین با دیگر آیات قرآن در تنافی می‌باشد، مقبول نیست.

برای مطالعه بیشتر

تکامل‌پذیری فهم دین

برخی از متفکران مسیحی نظیر آلفرد فیرمین لویزی (۱۹۴۰ - ۱۸۵۷) بر آن‌اند که فهم ما از دین تکامل می‌یابد، اما خود دین ثابت و جاودانه است. او یکی از تجدیدطلبان مسیحی بود که در سال ۱۸۷۹ به مقام کشیشی رسید، اما در سال ۱۹۰۸ تکفیر و از جامعه کشیشان اخراج شد. پاره‌ای از نویسندگان مسلمان نیز تحت‌تأثیر افکار او چنین عقیده‌ای را مطرح نموده‌اند.

بر اساس این دیدگاه، دین امری ثابت و جاودانه است، ولی معرفت دینی، معرفتی بشری است و همانند دیگر شاخه‌های معرفت در تکامل است و مانند هر فهمی، ناگزیر از تحول می‌باشد. از این رو، معرفت دینی معرفتی ناقص، متحول، تکامل‌پذیر و غیریقینی است و رشد تدریجی دارد. از آنجا که معارف بشری با یکدیگر در ارتباط‌اند، تغییر در بخشی از این معرفت، تغییر در معرفت دین را نیز در پی دارد.^۱

نقد و بررسی

۱. بر اساس این نظریه، معرفت دینی ناقص و غیریقینی است، طبعاً خود این نظریه نیز که نوعی معرفت دینی است، باید ناقص و غیریقینی باشد چگونه مدافعان این نظریه، ما را به قبول نظریه‌ای غیریقینی و لرزان دعوت می‌کنند؟

۲. این نظریه بر این اساس است که معرفت‌های بشری از جمله معرفت دینی در حال تحول و دگرگونی است، بنابراین در نقد این نظریه می‌توان گفت در حوزه معرفت معارفی

امکان‌پذیر نیست؛ زیرا اغلب این آیات، مطلق‌هایی‌اند که قیود آنها در احادیث پیامبر و امامان معصوم آمده است. برای مثال، قرآن درباره وجوب نماز، روزه، زکات، خمس و حج سخن گفته. اما جزئیات آنها را بیان نکرده است. از همین رو در این موارد - به حکم قرآن - ناچاریم برای فهم آنها به احادیث پیامبر و امامان معصوم رجوع کنیم. بنابراین برای فهم قرآن آشنایی با احادیث پیامبر و امامان معصوم امری ضروری است.

۵. توجه به شأن نزول آیات: قرآن در مدت ۲۳ سال و در پی یک سلسله پرسش‌ها و یا رویدادهایی نازل شده است. آگاهی از شأن نزول‌ها، به مفهوم آیه، روشنی می‌بخشد. البته این بدان معنا نیست که بدون در نظر گرفتن شأن نزول نمی‌توان به معنای آیه آگاهی یافت و آن را تفسیر نمود، بلکه با توجه به آن، معنای آیه روشن‌تر خواهد شد.

۶. آگاهی از تاریخ محیط نزول قرآن: قرآن در محیطی نازل شده که مردم آنجا زندگی خاصی داشته‌اند و آیات قرآن نیز به مناسبت‌هایی به شیوه زندگی و آداب و رسوم آنها اشاره نموده و سپس به نقد آنها پرداخته است. آگاهی از وضع زندگی عرب قبل از اسلام و معاصر آن، به معنای برخی آیات کمک می‌کند. برای مثال، قرآن به مسائلی از قبیل «ازلام» و بت‌هایی مانند «ود»، «سواع» و «نسر» اشاره می‌نماید که آگاهی از تاریخ آنها در فهم بهتر آیات مؤثر است.

۷. شناخت آیات مکی و مدنی: آیاتی که پیش از هجرت پیامبر در مکه نازل شده، مکی و آیاتی که پس از هجرت پیامبر در مدینه نازل گردیده، مدنی نامیده می‌شوند. شناخت دقیق آیات مکی و مدنی، برخی از معانی قرآن را روشن می‌سازد. آیات مکی بیشتر به طرح عقاید و معارف اسلامی می‌پردازند و آیات مدنی بیشتر به طرح احکام.

۸. پرهیز از هر نوع پیش‌داوری: مفسر برای فهم آیات قرآن باید بدون هیچ‌گونه پیش‌داوری و تحمیل عقیده به قرآن بنگرد تا به مقاصد آن دست یابد. به تعبیر دیگر، در محضر قرآن باید علم آموخت و شاعرادی کرد. در مذمت تفسیر به رای، روایات بسیاری وارد شده است.

امروزه آفت تفسیر به رای دامن‌گیر جامعه اسلامی شده و برخی تحت‌تأثیر پیشرفت‌های علوم تجربی و افکار و عقاید مغرب‌زمینان - که از اتقان لازم نیز برخوردار نیستند - آیات قرآن

۱. محمد محمدرضایی، «خاستگاه و پیشینه نظریه تکامل معرفت دینی»، کسبات، ش ۱۸، ص ۱۰۹.

وجود دارد که قرن‌ها ثبات یافته و تحول و دگرگونی در آنها راهی نیافته است و احتمال تحول در آنها را نیز نمی‌دهیم؛ نظیر قواعد ریاضی از جمله $2 \times 2 = 4$ و معرفت‌های عقلی مانند «هر پدیده‌ای علتی دارد»، «اجتماع تناقض محال است» و «هر متحرکی نیازمند محرک است». هرچند ممکن است مصداق عدد ۲ و پدیده و متحرک، متعدد و متفاوت باشد، اما خود این احکام ثابت‌اند.

۳. این نظریه می‌گوید معرفت‌های بشری از جمله معرفت دینی با یکدیگر در ارتباط‌اند و تغییر در بخشی از این معرفت، تغییر در سایر معرفت‌ها از جمله معرفت دینی را در پی دارد. این ادعا به گونه‌ای است که عقل و تجربه نمی‌تواند آن را اثبات کند. برای مثال، در گذشته کشف شده بود که بلندترین قله جهان، اورست است. حال اگر کشف شود قله‌ای بلندتر از آن وجود دارد، آیا این تغییر در معرفت، تغییر در معادلات ریاضی و فیزیک را نیز در پی دارد، یا سبب می‌شود گزاره «هر حادثی علتی دارد» و یا تعداد رکعات نماز صبح تغییر کند؟! روشن است که هرگز چنین ارتباط تنگاتنگی بین همه معرفت‌ها وجود ندارد، به گونه‌ای که تغییر در بخشی از معرفت، تغییر در کل معرفت‌ها را در پی داشته باشد.

۴. بسیاری از معرفت‌ها و احکام دینی وجود دارند که از ظهور اسلام تا کنون ثابت مانده و همه مسلمانان بر آنها اتفاق نظر دارند؛ مانند حج، روزه، نماز، خمس و زکات. بی‌شک مسلمانان از آغاز تاکنون معرفت خود را در باب رکعات نماز یا وجوب روزه در ماه رمضان تغییر نداده‌اند.

از همین رو، این نظریه که همه معرفت‌های دینی متغیر و تکامل‌پذیر است، صحیح نمی‌باشد.

برای پژوهش

۱. رابطه معجزه الهی را با اصل علیت مورد بررسی قرار دهید.
۲. پیامبر اسلام ﷺ معجزات دیگری جز قرآن نیز داشته است. در این باره بررسی نمایید.
۳. دیدگاه‌های متفکران اسلامی را در باب معجزه بررسی کنید.
۴. درباره اوصاف پیامبران الهی از منظر قرآن تحقیق کنید.
۵. دیدگاه‌های مختلف در باب رابطه عقل و دین را بررسی نمایید.
۶. اعجاز علمی قرآن را در حوزه‌های مختلف علمی مورد علاقه خود مورد تحقیق قرار دهید.

منابعی برای مطالعه بیشتر

۱. ابوالقاسم خویی، *مرزهای اصحاح*، ترجمه جعفر سبحانی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۵.
۲. جعفر سبحانی، *الهیات و معارف اسلامی*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۴.
۳. امام خمینی، *نبوت از دیدگاه امام خمینی*، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۰.
۴. جعفر سبحانی، *خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل*، ترجمه رضا استادی، قم، مؤسسه سیدالشهدا علیه السلام، ۱۳۶۹.
۵. جعفر سبحانی، *رسالت جهانی پیامبران و برهان رسالت*، قم، مکتب اسلام، ۱۳۷۴.
۶. عبدالله جوادی آملی، *قرآن در قرآن* (تفسیر موضوعی قرآن کریم)، ج ۱، قم، اسراء، ۱۳۷۸.
۷. جعفر سبحانی، *عقاید اسلامی در پرتو قرآن، حدیث، عقل*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.

۸. محمدحسین طباطبائی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، لبنان، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات. ۱۴۱۷ق.

۹. مرتضی مطهری، *مجموعه آثار (نبوت)*، ج ۲، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.

۱۰. محمدباقر سعیدی روشن، *معجزه شناسی*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹.

۱۱. محمدتقی مصباح یزدی، *آموزش عقاید*، ج ۲، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.

۱۲. مرتضی مطهری، *مجموعه آثار (وحی و نبوت)*، ج ۲، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.

۱۳. جعفر سبحانی، *منشور عقاید امامیه*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۵.

بخش چهارم

امامت و ولایت

الف) معنای امامت و ولایت

ب) ادله نصب و عصمت امامان

ج) مهدویت

رفع مشکلات علمی و دینی جامعه اسلامی، نیازمند دیگران نباشد. امام بدون یک چنین علم وسیعی، نمی‌تواند خلایق را که از عدم حضور پیامبر در جامعه اسلامی پدید آمده است، پرکند. متکلمان اهل سنت با این تعریف متکلمان شیعه مخالفاند. اینان امامت را منصبی عادی و غیرالهی می‌دانند که با انتخاب مردم، به‌ویژه مهاجر و انصار و یا علمای اهل حل و عقد، به فردی واگذار می‌شود. پاره‌ای از متفکران اهل سنت نیز برآن‌اند که حتی امام می‌تواند با زور و قدرت، سرپرستی جامعه را برعهده گیرد و اگرچه فاسق و شراب‌خوار باشد، این آلودگی‌ها موجب عزل و برکناری او نمی‌گردد.^۱

ابن خلدون، از عالمان اهل سنت، توانسته است در مقدمه خود، حقیقت دو دیدگاه تشیع و تسنن را در باب امامت به‌اجمال بیان نماید:

امامت در نظر اهل تسنن از مصالح همگانی است که به خودامت بستگی دارد؛ آنها هر کسی را تعیین کردند، او پیشوا و امام خواهد بود. اما امامت از نظر شیعه، ستون و پایه دین است [و] بر پیامبر ﷺ جایز نیست آن را نادیده بگیرد یا به امت واگذار کند، بلکه باید امام را تعیین کند و [امام] نیز باید از گناهان کبیره و صغیره مصون باشد.^۲

بر پایه این دیدگاه، امامت از نظر شیعه ادامه رسالت است و پیامبر می‌باید امام بعد از خود را تعیین نماید و چون پیامبر جز وحی نمی‌گوید، چنین تعیینی، تعیین خداوند است. به عبارت دیگر، امام باید منصوب از طرف خدا و دارای مقام عصمت باشد. البته امام شرط دیگری نیز دارد و آن علم خدادادی است تا بتواند تبیین درستی از جزئیات احکام به دست دهد.

تاریخ پیدایش اختلاف در مسئله امامت

احادیث و روایات و تاریخ اسلام حاکی از آن است اختلاف درباره مسئله امامت و حاشینی رسول خدا هرچند پس از رحلت پیامبر ﷺ در سقیفه به اوج خود رسید و سپس میان عالمان و دانشمندان و مردم مورد توجه گسترده قرار گرفت، ولی در زمان خود پیامبر نیز مطرح بوده

الف) معنای امامت و ولایت

امام به معنای پیشوا و رهبر از ریشه «أَمَّ» به معنای قصد کردن و توجه نمودن است؛ چراکه مردم با قصد و توجه خاص به سراغ امام می‌روند. در قرآن، واژه امام اعم از پیشوای صالح و ناصالح است:

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ^۱ [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم.

امام در اصطلاح متکلمان شیعه کسی است که در مقام جانشین رسول خدا، نسبت به همه امور دینی و دنیوی جامعه اسلامی ریاست الهی عام و فراگیر دارد.^۲ بر اساس این تعریف، امام همه منصب‌ها و شئون پیامبری به‌جز نبوت را داراست. از این رو، امام باید دارای ویژگی‌هایی باشد:

۱. از جانب خدا نصب گردد؛
۲. دارای مقام عصمت (پیراستگی از گناه و خطا) باشد؛ زیرا بدون داشتن عصمت نمی‌تواند اعتماد مردم را جلب کند و برای مردم الگو باشد و در قلب‌ها و اندیشه‌های آنان راه یابد. بنابراین امام بدین جهت باید از تمام لغزش‌ها و خطاها بری باشد تا مردم را به کژی رهنمون نکند.
۳. نسبت به همه امور دینی علم لدنی و وسیع و گسترده داشته باشد تا در تبیین این امور و

۱. اسراء (۱۷): ۷۱.

۲. جعفر سبحانی، پیشوایی از نظر اسلام، ص ۳۰.

۱. همان، ص ۲۳؛ دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۲.

۲. ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ص ۱۹۰؛ جعفر سبحانی، پیشوایی از نظر اسلام، ص ۳۷.

است. گروهی در زمان پیامبر درباره امامت امور مسلمانان پس از رحلت وی زمزمه‌ها و گفتگوهای داشته‌اند و حتی برخی مانند اخنس بن شویق، فرمانروای یمامه، پذیرش اسلام را منوط به این امر کردند که موضوع امامت و خلافت پس از رسول خدا ﷺ به آنان واگذار گردد و چون از جانب پیامبر پاسخ منفی شنیدند، از پذیرش اسلام سر باز زدند.^۱

همچنین هرگاه پیامبر مدینه را به عزم سفر و یا دفاع و جنگ ترک می‌کرد، جانشینی برای خود تعیین می‌نمود. تکرار این عمل در دوران حیات پیامبر، حس کنجکاوی مسلمانان را تحریک می‌کرد تا در مسئله امامت و جانشینی فکر کنند و نظر بدهند.

بنابراین بر اساس دیدگاه شیعه نمی‌توان گفت آغاز توجه به مسئله حیاتی امامت، پس از رحلت پیامبر بوده است، بلکه در زمان حیات ایشان نیز مسلمانان کم و بیش به این موضوع می‌اندیشیده‌اند.

همچنین متفکران شیعه بر اساس دلایل قطعی برآن‌اند که امامت و جانشینی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در زمان خود پیامبر مطرح بوده و آن حضرت بارها بر این مسئله تأکید نموده است.

دستاوردهای بحث در باب امامت

برخی از عالمان اهل سنت معتقدند اختلاف در باب امامت و جانشینی پیامبر، مسئله‌ای تاریخی بوده که زمان آن سپری شده است و از لحاظ علمی، بحث درباره آن دیگر سودی ندارد.

این باور از دیدگاه شیعه، صحیح نیست؛ زیرا امامت دارای ابعاد مختلف تاریخی، علمی، اجتماعی و دینی است. بحث در باب امامت، یک مسئله تاریخی نیست که زمان آن سپری شده باشد، بلکه بحث درباره شیوه حکومت اسلامی است که یکی از ضروری‌ترین مباحث روزگار ماست. از آنجا که دین و احکام اسلامی ابدی است، بحث درباره ویژگی‌های مجری این احکام، یعنی امام و پیشوای جامعه اسلامی نیز جاودانه است. با توجه به اهمیت جایگاه امامت باید حاکم و مجری احکام اسلامی بر اساس نصب الهی تعیین گردد، نه اجماع و شورای

امت. اگر بپذیریم که مقام امامت، مقامی انتصابی است، در آن صورت اجرای احکام شریعت را باید به دست افرادی سپرد که از جانب خدا مسئولیت رهبری امت به آنها سپرده شده است.

در دوران غیبت که آخرین امام منصوب از جانب خدا و پیامبر به دلیل نامساعد بودن شرایط در پس پرده غیبت به سر می‌برد، این پرسش رخ می‌نماید که طرح اسلام و امامان برای اجرای احکام جاودانه دین در این دوران چیست؟ آیا در دوران غیبت نیز حاکم اسلامی باید از سوی پیامبر و امامان منصوب شود یا اینکه مردم می‌توانند هر فردی را به‌عنوان امام برگزینند؟ از این بیان می‌توان نتیجه گرفت که بحث درباره امامت بحث از شیوه حکومت اسلامی در همه دوران‌هاست.

یکی دیگر از ابعاد امامت، از دیدگاه شیعه، موضوع تبیین و تشریح اصول و معارف و بیان احکام و فروع دین و داوری میان اندیشه‌های مختلفی است که میان مسلمانان پدید می‌آید. این دیدگاه‌ها بی‌گمان برگرفته از سخنان و سنت پیامبر اسلام است، از این رو مرجعیت علمی امامان معصوم نه‌تنها برای معاصران، که برای تمامی نسل‌های آینده حجت خواهد بود و بسیاری از مشکلات فکری، اجتماعی، اقتصادی و... گره‌گشایی خواهد کرد.

بحث در باب امامت، با هماهنگی و وحدت جامعه اسلامی نیز منافاتی ندارد؛ چراکه در این بحث‌ها بیشتر به مشترکات توجه می‌شود و مسائل اختلافی نیز در ساحتی علمی و دوستانه، به دور از تعصب و پیش‌داوری مطرح می‌گردد، که پرداختن به بحث‌های علمی و شنیدن سخنان مختلف و پیروی از بهترین آنها مورد سفارش قرآن است.

هدف از تقریب بین مذاهب اسلامی، به هم نزدیک شدن اندیشه‌ها، تحمل یکدیگر، تأکید بر نقاط مشترک و وحدت و انسجام امت اسلامی در برابر مستکبران و دین‌ستیزان است. بر اساس این نگرش بود که شیخ الازهر، شیخ محمود شلتوت، رسماً پیروی از مذهب شیعه برای برادران اهل سنت را جایز دانست، ایشان در تعبیری می‌گویند:

مذهب جعفری مشهور به مذهب شیعه امامیه اثنا عشری از جمله مذاهبی است که مانند سایر مذاهب اهل سنت شرعاً می‌توان از آن تقلید کرد.^۱

۱. محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۷۲ جعفر سبحانی، پشواهی از نظر اسلام، ص ۳۲.

۱. جعفر سبحانی، پشواهی از نظر اسلام، ص ۱۲.

نیاز به وجود امام

پیامبر اسلام ﷺ سه وظیفه را برعهده داشت: دریافت و ابلاغ وحی الهی، تبیین وحی و نیز زمامداری جامعه اسلامی. پس از رحلت پیامبر ﷺ دوران وحی به سر آمد، از این رو آغازین وظیفه او پایان یافت، اما دو جایگاه دیگر برای هدایت جامعه اسلامی ضروری می‌نمود؛ تشکیل حکومت برای اجرا و تحقق قوانین قضایی، اقتصادی و اجتماعی اسلام و همچنین تبیین وحی بعد از پیامبر.

از دیدگاه شیعه، پس از پیامبر، خداوند امامان معصومین را با علم خدادادی نصب کرده تا بتوانند تبیین‌گر وحی الهی و به تعبیری مرجع و حافظ دین و تدبیرکننده جامعه اسلامی باشند. نصب امامان، بعد از پیامبر بر اساس دلایل زیر قابل توجیه است:

۱. پیامبر ﷺ در طول ۲۳ سال نبوتش فرصت نیافت تمام تفاسیل و جزئیات احکام الهی را بیان نماید؛ چرا که از یک سو اصولاً بسیاری از مسائل و احکام در زمان پیامبر موضوعیت نیافت و از این رو پرسشی نیز مطرح نشد؛ از سوی دیگر در مدت سیزده سال نبوت پیامبر ﷺ در مکه تنها اندکی ایمان آوردند و در ده سال آخر عمر حضرت در مدینه نیز جنگ‌های زیادی پیش آمد و به همین رو شرایط مهیا نشد تا ایشان به تفصیل احکام الهی بپردازد. بنابراین پس از پیامبر ﷺ جامعه اسلامی به آگاهانی ببری از خطا نیاز داشت تا بدین امر روی آورند.

۲. پس از پیامبر ﷺ فرقه‌های مختلفی نظیر معتزله، خوارج، مرجئه، اشاعره و شیعه به وجود آمدند که هر یک عقاید خود را به قرآن مستند می‌کردند و آیات الهی را مطابق با باور خود تفسیر می‌نمودند که بی‌شک از میان این تفاسیر، تنها یکی صحیح بود. از این رو باید کسانی باشند که تا بتوانند تفسیر صحیح را از ناصحیح بازشناسند و آن را به جامعه اسلامی معرفی کنند تا در آینده گروندگان به اسلام، راه درست را برگزینند. مثلاً درباره کیفیت وضو با اینکه پیامبر روزانه چند بار در حضور مردم وضو می‌گرفت و همه می‌دیدند که چگونه دست‌ها و صورت خود را می‌شوید و سر و پای خود را مسح می‌کند، اما اهل سنت و تشیع با توجه به آیات قرآن به دو صورت وضو می‌گیرند که درواقع یکی از آنها مطابق با وضوی پیامبر است. بنابراین وجود امام معصوم برای به دست دادن تفسیر صحیح درمورد معارف و احکام

اسلامی نظیر صفات خدا، لوح و قلم، عرش و کرسی، قضا و قدر، جبر و اختیار، شفاعت و بهشت و دوزخ، امری ضروری است.

۳. پس از رحلت پیامبر، بازار جعل احادیث مستند به پیامبر داغ شد و جاعلان حدیث با انگیزه‌های گوناگون وارد این میدان شدند. برخی یهودیان و مسیحیان مسلمان‌نما مانند کعب‌الاحبار یا وهب بن منبه به خاطر عداوتی که با اسلام داشتند، اسرائیلیات و مسیحیات را به تاریخ اسلام وارد کردند و گروهی از مسلمانان سست‌ایمان نیز به تحریک خلفا و امرای وقت یا به انگیزه مقام‌خواهی و یا دلایلی دیگر به جعل حدیث پرداختند. در این مسئله نیز وجود امام معصوم و پیراسته از گناه و اشتباه کاملاً احساس می‌گردد تا مردم با مراجعه به وی، حدیث حق را از باطل بازشناسند. البته افزون بر این، امام می‌باید ریشه این نوع احادیث مجعول و منقولات باطل و افکار بی‌پایه را بسوزاند و جامعه را از چنگ این دروغ‌پردازان برهاند. برای نمونه، به یکی از این جاعلان اشاره می‌کنیم:

سمرقین جندب به نام صحابی پیامبر، گرداننده دستگاه تبلیغاتی معاویه بود. او با گرفتن چهارصد هزار درهم شأن نزول دو آیه را دگرگون ساخت. وی آیه‌ای را که درباره جانبازی علی علیه السلام در لیلۃ المبیت (شبی که امیرمؤمنان در خوابگاه پیامبر خوابید) نازل شده بود، از فضایل قاتل ایشان ابن ملجم خواند و گفت این آیه در حق وی نازل گردیده است.^۱ همچنین از این سو، آیه‌ای که در مذمت منافقان وارد شده بود،^۲ درباره علی علیه السلام دانست.^۳

این دروغ‌پردازی‌ها در حضور هزاران تازه مسلمان شامی که از منزلت علی علیه السلام در پیشگاه پیامبر آگاهی نداشتند، سبب عداوت شدید آنان نسبت به حضرت و شیعیان وی و برپایی جنگی شد که صدها هزار کشته برجای نهاد.

۱. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ آفَ رُؤُفَ بِالْعِبَادِ» و از میان مردم کسی است که جان خود را برای جلب خشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است. (بقره ۲۰۷، ۲۰۸)

۲. «وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوْمِنِ فَلَا يَأْتِ عَلَيْهِ وَ مَن تَأَخَّرَ فَلَا يَأْتِ عَلَيْهِ لَمْ يَأْتِ اللَّهَ وَ أَهْوَاهُ وَ اغْلُظُوا أَلْبَاسَكُمْ فَتُكْفَرُونَ» و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخن تو را به تعجب و تمسخر درآورد و حجاب را بر آنجه در دل دارد گواه می‌گیرد، و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است. (بقره ۲۲۳، ۲۲۴)

۳. عواد بلاغی، الامم الرحمن، ج ۱، ص ۱۸۲.

امیرالمؤمنین (ع) درباره منافقانی که در لباس صحابی پیامبر جعل حدیث می‌کردند، می‌فرماید:

اگر مردم یک چنین افرادی را می‌شناختند که آنان منافق و دروغگو هستند، هرگز آنها را تصدیق نکرده و سخن آنها را قبول نمی‌نمودند، ولی مردم، فریب صحابی بودن آنان را خورده و با خود می‌گویند که اینان پیامبر خدا را دیده‌اند و حقایقی از او شنیده و اخذ کرده‌اند و هرگز سخنی برخلاف حقیقت نمی‌گویند؛ در صورتی که از وضع و حال این دسته آگاهی ندارند.^۱

مرحوم علامه امینی در کتاب *الغدير* با مراجعه به کتاب‌های رجال اهل سنت، نام و ویژگی‌های هفتصد نفر از جاعلان حدیث را بیان می‌کند.

بنابراین برای حفظ اسلام و جلوگیری از زشت‌نمایی سیمای نورانی اسلام باید امامان معصوم و آگاهی باشند تا معیار حق و باطل شوند. در روایات اسلامی به وجود این حجت پس از رحلت پیامبر (ص) اشاره شده است. برای مثال، امام صادق (ع) در روایاتی می‌فرماید:

زمین خالی از پیشوا [ای معصوم] نمی‌باشد تا اگر افراد باایمان مطلبی را در دین افزودند، آن را رد کند و اگر کم کردند، تکمیل نماید.^۲

خداوند زمین را از حجت خالی نمی‌گذارد؛ زیرا در غیر این صورت، حق از باطل شناخته نمی‌شود.^۳

هشام‌بن حکم، متکلم بزرگ و شاگرد برجسته امام صادق (ع) نیز در دو مناظره، وجود امام را پس از رحلت پیامبر ضروری می‌داند. او در مناظره مفصلی با دانشمندی شامی درباره مسئله رهبری چنین استدلال می‌کند:

- آیا خداوند پس از درگذشت پیامبر برای رفع هر نوع اختلاف در میان مسلمانان، دلیل و حجتی فرا راه آنها قرار داده است یا نه؟

- آری، قرآن و احادیث پیامبر برای رفع اختلاف کافی است.

- اگر قرآن و احادیث برای رفع اختلاف کافی است، چرا من و شما با هم اختلاف داریم در حالی که هر دو شاخه یک تنه و عضو یک درختیم؟ چرا هر کدام مسیری را انتخاب نموده‌ایم که برخلاف مسیر دیگری است؟

همچنین هشام‌بن حکم در بحث گسترده‌ای با عمرو بن عبید، پیشوای معتزله در بصره، به فایده معنوی وجود امام به گونه‌ای دلپذیر اشاره می‌کند:

هشام: آیا چشم داری؟ عمرو: بلی.
- با آن چه می‌کنی؟ - رنگ‌ها را می‌بینم.
- گوش داری؟ - آری.
- با آن چه می‌کنی؟ - با آن صداها را می‌شنوم.

وی سپس از وجود حواس دیگر مانند بویایی، ذائقه و لامسه و اعضای از قبیل دست و پا و نقش آنها در وجود انسان پرسید و از عمرو نیز پاسخ‌های صحیح شنید. سپس افزود: عقل هم داری؟ وی در پاسخ گفت: آری، هشام گفت: نقش عقل در انسان چیست؟ وی گفت: به وسیله عقل آنچه بر اعضای بدنم می‌گذرد، تمیز می‌دهم. هشام افزود: نقش دیگر آن در بدن چیست؟ عمرو گفت: هرگاه یکی از حواس در ادراک خود خطا یا تردید نماید، به عقل رجوع می‌کند و تردید او را از بین می‌برد.

در این هنگام هشام نتیجه گرفت خداوندی که برای رفع تردید حواس و اعضای من چنین پناهگاهی را آفریده، آیا ممکن است جامعه انسانی را به حال خود واگذارد و پیشوایی برای آنان تعیین نکند تا تردید و حیرت و خطای آنها را برطرف نماید؟^۱

۴. مراجعه به تاریخ صدر اسلام و در نظر گرفتن شرایط موجود منطقه و جهان در زمان رحلت پیامبر اکرم (ص)، به روشنی لزوم تنصیصی بودن منصب امامت را اثبات می‌کند: به هنگام درگذشت آن حضرت، خطری سه گانه آیین اسلام را تهدید می‌کرد که یک‌سوی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳. همان.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۰؛ جعفر سبحانی، الهیات و معارف اسلامی، ص ۲۸۴.

آن امپراتوری روم، سوی دیگر آن امپراتوری ایران و سوی آخر آن را منافقان داخلی تشکیل می دادند. در اهمیت خطر نخستین همین بس که پیامبر تا آخرین لحظه از فکر آن فارغ نبود. از این رو در روزهای پایانی عمر خویش سپاه عظیمی را به رهبری اسامه بن زید برای نبرد با رومیان بسیج و اعزام کرد و متخلفان از آن سپاه را نیز نفرین نمود. خطر دوم، دشمن بدسگلی بود که نامه پیامبر را پاره کرد و به فرماندار یمن نوشت که یا پیامبر را دستگیر کند و یا سر او را از تن جدا کرده، بفرستد. اما درباره خطر منافقان داخلی باید دانست که این گروه پیوسته در مدینه یا بیرون از آن مزاحم پیامبر بودند و با توطئه های خویش سخت او را می آزرند؛ چنان که در سوره های مختلف قرآن درباره سنگ اندازی های آنان بسیار سخن رفته و حتی سوره ای از قرآن به نام آنها و در شرح افکار و کردارشان نازل شده است.

اینک پرسیدنی است که آیا با وجود چنین خطرهایی شایسته است پیامبر ﷺ امت اسلامی و آیین اسلام را - که دشمن از هر سو در کمین آن نشسته - بدون رهبر به حال خود وانهد؟ بی شک پیامبر می دانست زندگی عرب، زندگی قبیله ای است و در میان افراد قبایل، تعصب نسبت به سران قبیله با جان آنان درآمیخته است. بنابراین واگذاری تعیین رهبر به چنین مردمی، مایه چنددستگی و نزاع قبایل خواهد بود و دشمن از این اختلاف بهره خواهد برد. بر این اساس، تعیین جانشین پیامبر از طریق نص پیامبر درست تر می نماید.

ب) ادله نصب و عصمت امامان

۱. دلایل نصب

در مبحث پیشین برخی از دلایل عقلی ضرورت امامت مطرح گردید. اینک به برخی از دلایل قرآنی و روایی در این باب اشاره می کنیم:

دلایل قرآنی

یک. آیه انذار

وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ • وَالْأَخْيَارَ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعْتُمْ مِنَ الْغُلَاقِ • فَإِنَّ عَصَاكَ مَر

إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ^۱ و خویشان نزدیکت را هشدار ده، و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده اند، بال خود را فرو گستر؛ و اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: «من از آنچه می کنید بیزارم»

وحی الهی در کوه حرا بر قلب پیامبر نازل شد و او به مقام نبوت و رسالت مفتخر گردید. از آنجا که جبرئیل زمان آغاز تبلیغ رسالت را معین نکرد، پیامبر به مدت سه سال، از دعوت عمومی پرهیز نمود و تنها از رهگذر ارتباط های خصوصی با شایستگان، توانست افراد اندکی را به آیین خویش متمایل کند.

سرانجام پس از گذشت سه سال، فرمان الهی رسید که پیامبر ﷺ دعوت همگانی خود را با دعوت خویشاوندان و بستگان آغاز نماید: «بستگان نزدیک خود را از عذاب الهی بیم ده»

دعوت از خویشان در آغاز دعوت همگانی، از این روی بود که تا نزدیکان یک رهبر الهی یا اجتماعی به او ایمان نیاورند و از او پیروی نکنند، بیگانگان به دعوت او پاسخ نخواهند داد؛ چراکه نزدیکان انسان پیوسته بر اسرار و ملکات خوب و بد وی آگاه اند و ایمان آوردن آنها نشانه وارستگی مدعی رسالت و رویگردانی آنان نیز نشانه ناراستی آن رهبر است.

بدین جهت، پیامبر به علی علیه السلام دستور داد ۴۵ نفر از شخصیت های بزرگ بنی هاشم را برای ضیافت ناهار دعوت کند. مهمانان همگی این دعوت را اجابت کردند اما پس از صرف غذا ابولهب عموی پیامبر، با سخنان سبک خود، آمادگی مجلس را برای شنیدن سخنان پیامبر برهم زد و مجلس بی هیچ نتیجه ای پایان یافت و مهمانان خانه رسول خدا را ترک گفتند.

فردای آن روز، پیامبر تصمیم گرفت ضیافت دیگری ترتیب دهد و همه را جز ابولهب به خانه خود دعوت کند. دیگر بار پیامبر پس از صرف غذا در جمع بزرگی از شخصیت های بنی هاشم که در آنجا گردآمده بودند، برای دعوت آنان به آیین توحیدی و رسالت خویش به پا خاست و چنین آغاز نمود:

به راستی هیچ گاه راهنمای مردم به آنان دروغ نمی گوید. به جدایی که جر او جدایی نیست^۲ من فرستاده او به سوی شما و عموم جهانیان هستم. ها! آگاه باشید! همان گونه که

می خوابید، می میرید و همچنان که بیدار می شوید [روز رستاخیز] زنده خواهید شد. نیکوکاران به پاداش اعمال و بدکاران به کیفر کردار خود می رسند و بهشت جاویدان برای نیکوکاران و دوزخ همیشگی برای بدکاران آماده است. هیچ کس از مردم برای کسان خود، چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، نیاورده است: من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده‌ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وی و رسالت خویش دعوت کنم. چه کسی از شما مرا در این راه کمک می‌کند تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد؟

حضرت اندکی درنگ نمود تا ببیند کدام یک از آنان به ندای او پاسخ مثبت می‌گوید. در این هنگام، سکوتی آمیخته با بهت و تحیر بر مجلس حاکم بود و همگی سر به زیر افکنده و در فکر فرو رفته بودند.

ناگهان علی علیه السلام که سن او در آن روز از شانزده سال^۱ تجاوز نمی‌کرد، برخاست و گفت: «ای پیامبر خدا! من تو را در این راه یاری می‌کنم.» و دست خود را به سوی پیامبر دراز کرد تا دست پیامبر را به عنوان پیمان فداکاری بفشارد. در این هنگام، پیامبر دستور داد که علی علیه السلام بنشیند. حضرت بار دیگر گفتار خود را تکرار نمود. باز علی علیه السلام برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد. این بار نیز پیامبر به وی دستور داد که بنشیند. در مرتبه سوم بسان دو مرتبه پیشین جز علی علیه السلام کسی برنخواست و تنها او بود که پشتیبانی خود را از پیامبر اعلام داشت. آن‌گاه پیامبر دست خود را در دست علی علیه السلام گذاشت و جمله تاریخی خود را بر زبان راند:

هان ای خویشاوندان و بستگان من! بدانید که علی برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست.^۲

بدین ترتیب در آغاز رسالت پیامبر نخستین وصی اسلام نیز تعیین گردید. از اینکه پیامبر در یک روز، هم نبوت خود و هم امامت علی علیه السلام را اعلام کرد، می‌توان به جایگاه ممتاز امامت

و جدا نبودن نبوت و امامت از یکدیگر و اینکه همواره امامت مکمل برنامه رسالت است پی‌برد.

دو. آیه ولایت

محدثان و مفسران اهل سنت و شیعه بر اساس احادیث متعدد معتقدند آیه ولایت درباره علی علیه السلام که در حال نماز، انگشتر خویش را به مستمند بخشید، نازل شده است:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛^۱ ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

دلالت آیه بر امامت علی علیه السلام با ذکر مقدماتی آشکار می‌گردد:

۱. بسیاری از مفسران و محدثان درباره شأن نزول این آیه گفته‌اند: سائلی وارد مسجد شد و درخواست کمک کرد، اما کسی به او چیزی نداد. امام در حالی که در رکوع بود، با انگشت کوچک خود که انگشتری در آن بود، به فقیر اشاره کرد تا انگشتری را از دست او درآورد. فقیر نیز انگشتری را از دست امام درآورد و رفت.

هنگامی که این خبر به پیامبر رسید، از خدا چنین درخواست نمود: «همان‌طور که برای موسی علیه السلام از خاندان خودش وزیری معین نمودی، پروردگارا برای من نیز از اهل‌بیتم وزیری معین بفرما.» در این لحظه فرشته وحی فرودآمد و آیه یادشده را برای پیامبر خواند.^۲

بنابر آنچه بیان شد مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ...» در آیه مورد بحث، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

۲. تعبیر «ولی» در این آیه به معنای سرپرست، حاکم و صاحب‌اختیار است که خداوند اصالتاً و پیامبر و جانشین وی نیز در پرتو موهبت الهی عهده‌دار آن هستند، چرا که اگر ولی به معنای دوست، ناصر و یاور باشد، انحصار آن به سه نفر - که از تعبیر «اما» (به معنای تنها)

۱. مانده (۵): ۵۵.

۲. علی بن حسام‌الدین منق‌ی هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۴۵؛ ج ۶۱۳۷؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۸۲ ص ۳۶؛ علامه عبدالحسین امینی، القدر، ج ۲، ص ۱۵۲؛ جعفر سبحانی، پیشواپی از نظر اسلام، ص ۱۶۹.

۱. به بیانی سیزده سال.

۲. علامه عبدالحسین امینی، القدر، ج ۲، ص ۲۸۹-۲۷۸؛ احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۹؛ جمع سحلی، پیشواپی از نظر اسلام، ص ۱۵۸.

برمی آید - بی معنا خواهد بود؛ چه آنکه مطابق آیات، مؤمنان جملگی دوست و یاور یکدیگرند.^۱ شاهد این مدعا، آیه بعدی است که می فرماید:

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ^۲؛ و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند، ولی خود بدانند، [پیروز است؛ چرا که] حزب خدا همان پیروزندگان اند.

این آیه، قرینه دیگری است بر اینکه ولی به معنای سرپرست، حاکم و صاحب اختیار است؛ زیرا تعبیر «حزب الله» و غلبه بر دشمنان، مربوط به تشکیل حکومت اسلامی است که از نوعی تشکل و همبستگی اجتماعی برای هدفی مشترک حکایت می کند، نه یک دوستی ساده. از سویی دیگر، اگر «ولی» به معنای دوست و یاور بود، تعبیر «وَالَّذِينَ آمَنُوا» کافی بود و هرگز ضرورتی نداشت موضوع نماز و زکات مطرح گردد؛ چرا که مؤمنان همه با هم دوست بوده و ناصر یکدیگرند. ممکن است گفته شود علت بازگویی نماز و زکات، اهمیت این امر است که یکی نظام عبادی و دیگری مالی است. در پاسخ می توان گفت اگر هم ذکر نماز و زکات به جهت اهمیت آن باشد، اما در آیه به نکته دیگری اشاره شده و آن اعطای زکات در حال رکوع نماز است. این حالت چه خصوصیتی دارد که در آیه آمده است؟

بنابراین از تعبیر «الَّذِينَ آمَنُوا»، فرد خاصی اراده شده چرا که اگر مقصود همه مؤمنان بودند، دلیلی نداشت که این قید در آیه بیاید و اگر آیه به فرد خاصی نظر داشته است، دیگر نمی توان گفت مقصود از «ولی»، دوست و یا یاور است.

۳. منظور از زکات در این آیه، اصطلاح فقهی آن نیست، بلکه معنای عام قرآنی آن مطمح نظر است. قرآن به هر انفاقی که برای خدا انجام گیرد، زکات می گوید که اعم از زکات واجب و مستحب (انفاق) است.^۳ قرآن این واژه را در آیات مکی^۴ به کار برده است در حالی که

۱. «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ.» (توبه: ۹)؛ (۷۱)

۲. مائده: (۵)؛ ۵۶

۳. انبیاء (۲۱)؛ ۷۳؛ مریم (۱۹)؛ ۳۱.

۴. مؤمنون (۲۳)؛ ۴.

زکات اصطلاحی بعد از هجرت واجب شده. بر این اساس، این اشکال که به بخشش انگشتر زکات نمی گویند، برطرف می گردد.

۴. برخی می گویند اگر مقصود آیه، امیرالمؤمنین علیه السلام است، چرا الفاظ «الَّذِينَ آمَنُوا»، «الَّذِينَ يُقِيمُونَ»، «يُؤْتُونَ» و «هُمْ زَاكِعُونَ» به صورت جمع آمده است؟

پاسخ این است که، در قرآن به کرات الفاظ جمع در مورد فرد به کار رفته است. برای مثال، در آیه مباهله^۱ کلمه «نساءنا» (=زن های ما) «و انفسنا» (=جان های ما) به صورت جمع آمده؛ حال آنکه مفسران اسلامی اتفاق نظر دارند که مقصود از «زن های ما» فاطمه زهرا علیها السلام و مراد از جان های ما، علی علیه السلام است. همچنین در مواردی بسیار، هنگامی که خدا از خود سخن می گوید، با اینکه ذات خدا یگانه و یکتاست، ضمیر جمع به کار می برد.

بنابراین از آیه به نیکی برمی آید که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام ولایت و حاکمیت بر مؤمنان و حق تصرف در امور آنان را دارند و هر ولایتی که بر محور آنها و یا به اجازت آنها نباشد، نامشروع است.

سه. آیه تبلیغ

يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ^۲؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد.

بسیاری از مفسران و محدثان اهل سنت و تمامی مفسران و محدثان شیعه بر آن اند که این آیه در مورد امامت علی علیه السلام و داستان غدیر نازل شده است.

در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجة الوداع باشکوه هرچه تمام تر به پایان رسید. در این مراسم نه تنها مردم مدینه، بلکه بسیاری از یاران پیامبر از نقاط مختلف سرزمین اسلامی افتخار همراهی ایشان را داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هیجدهم ماه ذیحجه در سرزمینی به نام غدیر خم - که در حقیقت چهار راهی بود که کاروان حجاج را از هم جدا می کرد - دستور توقف

۱. آل عمران (۳)؛ ۶۱.

۲. مائده (۵)؛ ۶۷.

داد و به همراهان فرمود: از جانب خداوند مأموریت دارد که پیام مهمی را به آنها برساند و اگر چنین نکند، رسالت خود را انجام نداده است.

آن‌گاه منبری برای پیامبر آماده ساختند و او بر فراز منبر قرار گرفت و به مردم گفت: در آینده نزدیک دعوت حق را لبیک خواهم گفت. شما درباره من چه می‌گویید؟ در پاسخ گفتند: گواهی می‌دهیم تو آیین خدا را به ما ابلاغ کردی و خیرخواهی نمودی و در راه هدایت ما تلاش بسیار کردی. خدا به تو جزای خیر دهد.

آن‌گاه فرمود: آیا بر وحدانیت خدا، رسالت من و واقعیت روز رستاخیز گواهی می‌دهید؟ همگی پاسخ مثبت دادند.

سپس فرمود: من قبل از شما بر حوض کوثر وارد می‌شوم. بنگرید با دو جانشین گرانبهای من چگونه رفتار می‌کنید؟ شخصی پرسید: مقصود از دو جانشین گرانبها چیست؟

پیامبر پاسخ داد: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من است و خدای لطیف و خبیر به من خبر داده که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تا آنکه در روز قیامت در کنار حوض به من درآیند. بر آن دو پیشی نگیرید که نابود می‌شوید و از آنها نیز فاصله نگیرید که هلاک می‌گردید. آن‌گاه دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أُولَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ ای مردم چه کسی بر مؤمنان از خود آنان سزاوارتر [صاحب اختیارتر] است؟

در پاسخ گفتند: خدا و پیامبر او بهتر می‌دانند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مولای من، و من نیز مولای مؤمنانم و بر آنان از خودشان صاحب‌اختیارترم. سپس سه بار فرمود:

فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ؛ آن‌کس که من مولای او هستم. علی مولای اوست.

آن‌گاه افزود:

پروردگارا! دوست بدار آن‌کس را که علی را دوست می‌دارد و دشمن بدار آن‌کس را که با علی دشمن است و مهربان باش با هر کس که نسبت به علی مهربان است و خشم آور بر کسی که بر علی خشم آورد و یاری کن آن‌کس را که علی را یاری کند و حواری آن‌کس را که

علی را خوار سارد و حق را با او و در مدار او قرار ده. حاضران این مطلب را به غایبان ابلاغ کنند.

حدیث غدیر از احادیث متواتر است و راویان حدیث - ۱۱۰ نفر از صحابه، ۸۹ نفر از تابعین و ۳۵۰ نفر از علما و محدثان اسلامی - از آغاز تاکنون به‌تواتر آن را نقل کرده‌اند، از این رو در اصالت و اعتبار این حدیث جای هیچ تردیدی نیست.^۱

اینک باید دانست مقصود از مولی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام چیست؟

قراین بسیاری گواهی می‌دهند که مراد از این تعبیر، زعامت و رهبری است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. در ماجرای غدیر، پیامبر صلی الله علیه و آله کاروان زائران خانه خدا را در سرزمینی بی‌آب و علف، آن‌هم در نیم‌روزی بسیار گرم متوقف ساخت. گرمی هوا به حدی بود که حاضران نیمی از عباى خویش را بر سر افکنده و نیم دیگر را زیرانداز خود کرده بودند. با این وضعیت، بی‌شک پیامبر باید سخنی بگوید که در هدایت امت، نقشی سرنوشت‌ساز داشته باشد و به‌راستی چه کاری از تعیین جانشین - مایه وحدت کلمه مسلمانان و حافظ دین - سرنوشت‌سازتر است؟

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از طرح ولایت علی علیه السلام از اصول سه‌گانه توحید و نبوت و معاد سخن گفت و بر این امر از مردم نیز اقرار گرفت و آن‌گاه پیام الهی را ابلاغ کرد. از توأم بودن این اصول و گرفتن اقرار به آنها می‌توان به اهمیت پیام پی‌برد و دریافت که بی‌گمان هدف پیامبر از آن همایش عظیم، امری عادی - همچون سفارش به «دوستی» - نبوده است.

۳. در آغاز خطبه حضرت از نزدیک بودن رحلت خود خبر داد که این امر نشان می‌دهد ایشان از وضع امت پس از خویش نگران بوده است و از این رو با تعیین جانشین، آیین خود را در برابر طوفان حوادث آینده بیمه می‌کند.

۴. پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از بیان پیام الهی درباره علی علیه السلام، از مولویت و اولویت خود سخن به میان آورد و فرمود: خدا مولای من است و من مولای مؤمنانم و نسبت به آنان از خودشان سزاوارترم. بیان این مطلب، گواه آن است که «مولی بودن» علی علیه السلام از سنخ همان مولویت و

۱. علامه عبدالحمین امینی، *الغدیر*، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۵.

اولویت مربوط به پیامبر اکرم ﷺ بوده و ایشان به فرمان الهی این امور را برای علی علیه السلام نیز ثابت کرده است.

مقصود از «اولویت» نبی اکرم، همان است که در قرآن بدان تصریح شده؛ آنجا که می‌فرماید:

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ^۱؛ پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است.

و مقصود از سزاوارتر بودن پیامبر، این است که به امر الهی حق تصرف در نفوس و اموال مؤمنان را دارد؛ یعنی اگر به جهاد و یا انفاق دستور دهد، باید آنها بی‌چون و چرا بپذیرند. لازمه چنین اطاعتی، همان ولایت و سرپرستی جامعه اسلامی است که از جانب خدا به او داده شده است و این مقام پس از وی به امام علی علیه السلام عطا شد و او به مقام سرپرستی نایل آمد.

۵. پیامبر اکرم ﷺ پس از بیان پیام الهی، از حاضران خواست آن را به گوش غایبان برسانند. سپس از منبر پایین آمد و به یاران خود دستور داد به علی به‌عنوان «امیرمؤمنان» تهنیت و تبریک بگویند. به همین رو، امام در خیمه‌ای قرار گرفت و یاران پیامبر نیز گروه گروه وارد می‌شدند و به او تبریک می‌گفتند. ابوبکر و عمر نیز وارد خیمه شده، رو به امام کردند و گفتند:

هَيْثَا لَكَ يَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَصَبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ؟ گوارا باد بر تو ای علی! امروز سزاوارترین فرد نسبت به هر مرد و زن مؤمن شده‌ای.

تاریخ اسلام نشان می‌دهد دشمنان پیامبر ﷺ برای خاموش کردن برای دعوت الهی او، به شیوه‌های گوناگونی از متهم کردن پیامبر به سحر و جادو گرفته تا تصمیم به قتل آن حضرت در بستر خویش، دست یازیدند. اما در تمام موارد، دست عنایت حق با پیامبر ﷺ بود و وی را از نقشه‌های شوم مشرکان حفظ کرد. آخرین امید آنان - به‌ویژه با توجه به فرزند پسر نداشتن پیامبر - این بود که با مرگ پیامبر، این دعوت نیز خاموش خواهد شد؛ «می‌گویند: «شاعری

است که انتظار مرگش را می‌بریم او چشم به راه بد زمانه بر اویم»^۱

اما پیامبر با تعیین جانشینی با کفایت، امید مخالفان را به یأس مبدل ساخت. با تعیین چنین رهبری نعمت اسلام به کمال رسید. از این روست که پس از نصب علی علیه السلام در روز غدیر، آیه «اکمال دین» فرود آمد:^۲

امروز کسانی که کافر شده‌اند، از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده‌اند. پس، از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.^۳

البته آیات دیگری نیز بر امامت علی علیه السلام دلالت می‌کند که در این مختصر امکان بیان آنها نیست.

دلایل روایی

یک. حدیث منزلت

پیامبر اسلام ﷺ در موارد مختلف، منزلت و مقام علی علیه السلام نسبت به خود را، همان منزلت و مقام هارون نسبت به موسی دانسته و تنها یکی از مقامات هارون - یعنی نبوت - را از علی علیه السلام سلب کرده است.

در اینکه چه هنگامی این حدیث را پیامبر بیان فرموده‌اند چنین گفته شده است که پیامبر وقتی آگاه شد سپاه روم در حال آماده شدن برای یورش به مدینه است، بسیج عمومی اعلام کرد و سپاهی را برای مقابله با هجوم رومیان آماده نمود و در اردوگاهی گردآورد. در این لحظه به پیامبر گزارش رسید که منافقان مدینه تصمیم دارند در غیاب وی در مدینه دست به کودتا زنند. پیامبر برای پیش‌گیری از هر نوع حادثه احتمالی، علی علیه السلام را به جای خود نشاند و دستور داد تا بازگشت وی به امور دینی و دنیوی مردم رسیدگی نماید. هنگامی که منافقان از این امر

۱. «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَهْبَ الْمُتَوَنِّينَ». (طور (۵۲): ۳۰)

۲. علامه عبدالحسین امینی، القدر، ج ۱، ص ۳۵ - ۳۳؛ جعفر سبحانی، پشوا، از نظر اسلام، ص ۲۱۵.

۳. «الْيَوْمَ بَشَّرْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا يُخْشَوْنَكُمْ وَ الْخُنُوفُ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَمَلْتُ مِنْكُمْ خَيْرًا وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ وَ بَنَّا». (مانده (۵): ۳).

۱. احزاب (۳۳): ۶

۲. علامه عبدالحسین امینی، القدر، ج ۱، ص ۲۸۳ - ۲۷۹.

آگاه شدند و دیدند که توطئه آنان نقش بر آب شده، به فکر چاره افتادند، از این رو شایع کردند که روابط علی علیه السلام با پیامبر به تیرگی گراییده و وی مورد بی‌مهری پیامبر قرار گرفته است. انتشار چنین شایعه‌ای در محیط مدینه موجب ناراحتی دوستان علی علیه السلام شده بود. امام علیه السلام برای خنثی کردن این شایعه، خود را به پیامبر - که فاصله زیادی تا مدینه نداشت - رسانید و ایشان را از جریان امر آگاه ساخت. در این هنگام، پیامبر جمله تاریخی خویش بیان فرمود:

اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي، انه لا ينبغي ان اذهب الا وانت خليفتي؛^۱ آیا راضی نمی‌شوی که نسبت به من بسان هارون نسبت به موسی باشی، جز آنکه پس از من پیامبری نیست. هرگز شایسته نیست که من بروم، مگر اینکه تو خلیفه و نماینده من باشی.

بر اساس حدیث منزلت، علی علیه السلام تمام مقام‌های هارون علیه السلام را جز نبوت داراست. به نص قرآن کریم، هارون علیه السلام مقام نبوت،^۲ وزارت^۳ و جانشینی و خلافت^۴ حضرت موسی علیه السلام را داشت. بنابراین یکی از مقام‌های هارون علیه السلام جانشینی حضرت موسی علیه السلام بود و به همین روی بعد از موسی علیه السلام اطاعت از او بر بنی‌اسرائیل واجب بود. بر این اساس، بر مسلمانان نیز لازم است پس از پیامبر از علی علیه السلام پیروی نمایند.

دو. حدیث سفینه

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی اهل بیت خود را به کشتی نوح مانند کرده است:

أَلَا إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيمَكَ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِي مَنْ رَكِبَهَا نَجَّى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ؛^۵ آگاه باشید که اهل بیت من در میان امتم، مانند کشتی نوح است که هر کس بر آن نشست، نجات یافت و هر کس که به آن پناه نبرد، غرق شد.

۱. سید هاشم بحرانی، *غایة المرام*، ص ۱۲۶ - ۱۰۹؛ احمد بن حنبل، *مسند احمد*، ج ۱، ص ۱۷۵ - ۱۷۳؛ محمد بن اسماعیل بخاری، *صحيح بخاری*، ج ۶، ص ۳؛ علی بن حسام الدین متقی هندی، *کنز العمال*، ج ۸، ص ۲۵۰۴.

۲. «وَقَفَّيْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا» (مریم: ۵۳).

۳. «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي» (طه: ۲۰)؛ (۲۹).

۴. «وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (اعراف: ۷)؛ (۱۴۴).

۵. ابن حجر هیثمی، *الصواعق المحرقة*، ص ۹۱؛ جعفر سبحانی، *پیشوایی از نظر اسلام*، ص ۲۱۰.

اهل بیت علیهم السلام پیامبر مانند کشتی نوح، یگانه پناهگاه و راه نجات‌اند، از این روی هر که از آنها پیروی نکند، گمراه خواهد شد.

امامان دوازده‌گانه

پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به نصب علی علیه السلام به امامت بسنده نکرد، بلکه به آمدن امامان دوازده‌گانه‌ای پس از خود خبر داد که عزت دین به مدد آنها تحقق خواهد پذیرفت. ایشان در روایتی می‌فرماید:

لا يزال الاسلام عزيزاً الى اثني عشر خليفة؛ همواره اسلام به دوازده خلیفه عزیز خواهد بود.

در حدیث دیگری نیز چنین می‌فرماید:

همواره این دین، قدرتمند و شکست‌ناپذیر خواهد بود تا دوازده خلیفه بر آن حکومت کنند.^۱

بی‌گمان این دوازده خلیفه و جانشین پیامبر - که مایه عزت اسلام‌اند - تنها امامان شیعه‌اند؛ زیرا خلفای نخستین چهار نفر بودند و حاکمان بنی‌امیه نیز چهارده نفر که همه آنها به جز عمر بن عبدالعزیز مرتکب ظلم و ستم‌های آشکار شدند و از سویی شمار حاکمان بنی‌عباس سی و هفت نفر بود که آنها نیز مایه سرافکندگی اسلام بودند بنابراین معنای حدیث کاملاً آشکار است، اما عجیب آنکه این حدیث از نگاه مذاهب دیگر، به‌صورت یک معما درآمده است.

برای اثبات دوازده‌گانه بودن امامان معصوم می‌توان ابتدا امامت و عصمت علی علیه السلام را از طریق قرآن و احادیث معتبر ثابت نمود، سپس با استناد به روایات در مورد تعداد امامان و نام و مشخصات آنها، امامت سایر امامان را نیز اثبات نمود.

۲. عصمت امامان

یکی دیگر از ویژگی‌های امامان، عصمت یا مصونیت از خطا و گناه می‌باشد چرا که همه

۱. محمد بن اسماعیل بخاری، *صحيح بخاری*، ج ۹، ص ۸۱؛ احمد بن حنبل، *مسند احمد*، ج ۵، ص ۸۶؛ جعفر سبحانی، *پیشوایی از نظر اسلام*، ص ۲۴۹.

منصب‌ها و شئون پیامبری به جز نبوت را داراست، از این رو همان دلایلی که اقتضا می‌کرد انبیا از خطا و گناه مصون باشند، درمورد امامان نیز صادق است. بنابراین عصمت مساوی با نبوت نیست و چه‌بسا افرادی که مقام عصمت دارا هستند - مانند حضرت مریم علیها السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام - ولی پیامبر نیستند.

دلایل عصمت

یک. بر این اساس که امامت یک منصب الهی است خداوند اطاعت مطلق از امامان را لازم شمرده و آن را همسنگ با اطاعت از خود و پیامبر دانسته است. بنابراین امر به اطاعت مطلق از آنان، به معنای ضمانت عصمت است. به تعبیر دیگر، امامت عهدی الهی است و عهد الهی به ظالمان نمی‌رسد. هنگامی که ابراهیم علیه السلام مقام امامت را برای برخی از ذریه و فرزندان خود تقاضا کرد، با اجابت مشروط از جانب خدا روبه‌رو شد:

لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^۱ پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

از سوی دیگر، ظلم به معنای عام شامل ظلم به خود و دیگران است، به گونه‌ای که شرک و هر گونه اعتقاد باطل و گناه را دربرمی‌گیرد. بنابراین اگر امامت عهد و منصب الهی است، در آن صورت ملازم با عصمت است.

دو. عصمت اهل بیت علیهم السلام را می‌توان با آیه تطهیر نیز اثبات نمود. بر اساس این آیه، اراده قطعی و حتمی خداوند بر پاکی و طهارت اهل بیت از رجس و هرگونه پلیدی که گناه مصداق بارز آن است قرار گرفته:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا^۲ خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

از این آیه به خوبی برمی‌آید که اراده تکوینی الهی به این تعلق گرفته که اهل بیت پیامبر را

۱. بقره (۲)، ۱۲۴.

۲. احزاب (۳۳)، ۳۳.

از هر نوع پلیدی بپیراید. تحقق اراده خداوند حتمی و تخلف‌ناپذیر است؛ چراکه در برابر چنین اراده‌ای هیچ مانعی توان ایستادگی ندارد.^۱

تطهیر مطلق، با مقام عصمت در تلازم است؛ زیرا مقصود از «رجس» در آیه، هر نوع پلیدی فکری و روحی و رفتاری است که گناه از مصادیق بارز آن است و چون این اراده به افراد خاصی، یعنی اهل بیت اختصاص دارد نه به همه افراد، بی‌شک با اراده تطهیر همگان^۲ تفاوت خواهد داشت. توضیح اینکه، اراده تطهیر همگان تشریعی است و چه‌بسا بر اثر نافرمانی و گناه و معصیت تحقق نپذیرد، ولی اراده مورد بحث تکوینی، و وقوع آن حتمی است. بر اساس روایات متواتر، مقصود از اهل بیت در این آیه، علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند.^۳

شایان ذکر است اراده تکوینی خدا بر عصمت اهل بیت، مایه سلب اختیار و آزادی از آنان نیست؛ چه آنکه عصمت آنان از علم و آگاهی بسیار و ایمانی سترگ مایه گرفته که هم جنبه اکتسابی و هم جنبه موهبتی دارد. انسان‌های عاقل نیز هرچه علم و آگاهی و ایمان آنان به خطری و یا چیزی فزونی یابد، به همان نسبت درمورد آن معصوم‌اند. مثلاً چون انسان عاقل از خطر سم کشنده آگاه است، از مصرف آن می‌پرهیزد، با اینکه اختیار و توانایی مصرف آن را دارد. انبیا و امامان علیهم السلام چون از نتایج گناه آگاه‌اند و به خدا و روز قیامت باوری عمیق دارند، هرگز خود را به آن نمی‌آلایند.

سه. بر اساس حدیث ثقلین، اهل بیت و عترت پیامبر همسنگ با قرآن‌اند؛ یعنی همان‌گونه که قرآن از هر نوع خطا و اشتباهی مصون است، اهل بیت علیهم السلام نیز از هرگونه کژی مبرا هستند:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکم بهما لن تضلوا ابدا... و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض^۴ من دو چیز گران‌بها برای شما باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را. مادامی که به این دو تمسک جویند، هیچ‌گاه گمراه نمی‌شوند و این دو از هم

۱. «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.» (یس (۳۶): ۸۲).

۲. «وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُسَمِّيَكُمْ بِعَمَلِكُمْ.» (مانده (۵): ۶).

۳. عبدالرحمن بن ابی بکر سوطی، در المستدرک، ج ۵، ص ۱۹۶؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۸۸۳.

۴. احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲؛ مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۲.

جدا نمی‌شوند، تا اینکه بر حوضی بر من وارد شوند.

روشن است چیزی که تمسک به آن مایه هدایت است و از گمراهی باز می‌دارد و هرگز از قرآن جدا نمی‌شود، باید از هرگونه خطا و گناه مصون باشد.

چهار. پیامبر در حدیثی اهل بیت خود را به کشتی نوح تشبیه می‌کند که هر کس بر آن درآید، از هلاکت و امواج طوفان رهایی می‌یابد و هر کس از آن رویگردان شود، غرق خواهد شد. بدین سان، همان گونه که کشتی نوح، یگانه راه نجات است،^۱ تمسک به اهل بیت و اطاعت و پیروی از آنها نیز تنها راه نجات و رستگاری است. بر این اساس کسانی که مایه رستگاری امت‌اند، طبعاً از خطا و اشتباه به دور خواهند بود.

محبت به اهل بیت

محبت به اهل بیت پیامبر ﷺ که در قرآن و روایات بر آن تأکید شده، از ضروریات دین است. قرآن در این باره می‌فرماید:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛^۲ بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان».

محدثان اهل سنت از ابن عباس روایت کرده‌اند که وقتی آیه مودت نازل شد، اصحاب گفتند:

ای رسول خدا! نزدیکان و خویشان تو که مودت آنها بر ما واجب شده است، چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: علی و فاطمه و پسرانشان.^۳

در احادیث متواتر از پیامبر اکرم ﷺ در باب دوستی اهل بیت روایت شده که هر کس آنها را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هر که آنها را دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است.^۴

۱. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۵۱؛ ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۹۱.

۲. شوری (۴۲): ۲۳.

۳. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۸۹؛ احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص ۴۹۳.

۴. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۳.

اما در پاسخ این پرسش که محبت به اهل بیت چه سودی دارد، باید گفت محبت به انسان با کمال و پرفضیلت، خود نردبان صعود به سوی کمال است. آدمی هرگاه فردی را ازین جان دوست داشته باشد، می‌کوشد خود را با او همگون سازد و آنچه مایه خرسندی اوست، انجام دهد و آنچه او را می‌آزارد، ترک نماید. یکی از بازتاب‌های محبت به اهل بیت، پیروی عملی از آنان است. کسانی که تنها اظهار علاقه ظاهری کرده، ولی در عمل با محبوب خود مخالف‌اند، از محبت واقعی به دورند. اهل بیت پیامبر، همان‌هایی هستند که خدا آنها را از هر پلیدی فکری و روحی تطهیر نموده و آنان را اصل و اساس هر خوبی و نیکی قرار داده است.^۱ بنابراین دوستی با اهل بیت درواقع دوستی با خوبی‌ها و نیکی‌ها و پیروی از آنهاست.

ج) مهدویت

از دیدگاه شیعه، امامان معصوم دوازده نفرند که نخستین آنها علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین‌شان حضرت ولی عصر (عج) است^۲ که ایشان به اذن خدا در پس پرده غیبت است، اما روزی که جهان پر از ظلم و ستم شده باشد، به اذن خدا با ظهور خود، جهان را از عدل و داد پر خواهد کرد و اسلام را در سراسر عالم خواهد پراکند.^۳ بی‌شک تحقق این امر، هدف نهایی پیامبران الهی به‌ویژه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است.

امام دوازدهم فرزند امام حسن عسکری علیه السلام در پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هجری در شهر سامرا چشم به دنیا گشود. نام و کنیه آن حضرت همانند نام و کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله است و از لقب‌های ایشان می‌توان به حجت، مهدی، قائم و ولی عصر اشاره نمود.

حضرت ولی عصر (عج) دو غیبت داشت: غیبت صغری و غیبت کبری. غیبت صغری از سال ۲۶۰ هجری، یعنی با شهادت امام یازدهم آغاز شد. البته از آنجا که حضرت در دوران کودکی و پیش از امامت نیز از دیده‌ها پنهان بودند، برخی آغاز غیبت را هنگام ولادت ایشان

۱. محمد بن یعقوب کلینی، کمالی، ج ۸، ص ۲۲۲.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۲۶.

۳. توبه (۹): ۳۲.

قرآن و غیبت

از دیدگاه قرآن، اولیای الهی بر دو دسته هستند: او ظاهر که مردم او را می‌شناسند و ولی غایب که از نظرها پنهان است و مردم وی را نمی‌شناسند، هر چند او در میان آنهاست و از حال ایشان باخبر است.

قرآن در آیه‌ای به هر دو دسته اشاره می‌کند: یکی حضرت موسی علیه السلام و دیگری حضرت خضر که در سفر دریایی و زمینی همراه بودند. حضرت خضر به گونه‌ای بود که حتی حضرت موسی علیه السلام او را نمی‌شناخت و تنها با راهنمایی و اشاره خدا بود که او را شناخت و از علمش بهره برد:

تا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم؛ موسی به او گفت: «آیا تو را - به شرط اینکه از بینشی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی - پیروی کنم؟»^۱

قرآن سپس به کارهای سودمند آن ولی الهی اشاره می‌کند^۲ که مردم او را نمی‌شناختند، ولی از آثار و برکات وجود او بهره‌مند بودند.

حضرت ولی عصر (عج) نیز به همین سان، ولی ناشناخته‌ای است که مایه برکات بسیار برای امت است. از این رو، غیبت حضرت به معنای جدایی او از جامعه نیست، بلکه وی بر پایه روایات، همانند خورشید در پس ابر است که دیدگان آن را نمی‌بیند، اما به اهل زمین نور و گرمی می‌بخشد.^۳

افزون بر این، در طول غیبت حضرت ولی عصر (عج) بسیاری از پاک‌دلان و پارسایان که شایستگی تشرف به حضور وی را داشته‌اند، به محضرش رسیده و از او بهره برده‌اند و دیگران نیز به واسطه آنها از برکات وجودی آن حضرت بهره‌مند شده‌اند.

۱. «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ زُحْمَةً مِنْ عَيْنِنَا وَ عَلَيْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عَلَاً • قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَيْنَكَ عَلَىٰ لُبٍّ خَلَرٍ مِمَّا عُلِّقَتْ رُشْدًا» (کهف (۱۸): ۶۵ و ۶۶).

۲. کهف (۱۸): ۸۲ - ۷۱.

۳. شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۳۸۵.

راز غیبت

غیبت حضرت ولی عصر (عج) یکی از رازهای الهی است که شاید ما نتوانیم به کُنه و حقیقت آن پی ببریم. غیبت‌های موقت رهبران الهی از میان مردم، در امت‌های گذشته نیز سابقه داشته است: موسی بن عمران علیه السلام چهل روز از امت خود غایب شد و در میقات به سر برد^۱ حضرت مسیح به مشیت الهی از دیدگاه امت خویش پنهان گردید، به گونه‌ای که دشمنان قادر به کشتن او نگشتند.^۲ حضرت یونس علیه السلام نیز مدتی از قوم خود غایب شد.^۳

اصولاً هرگاه مطلبی از طریق نقل متواتر ثابت شود، ولی انسان نتواند به راز آن کاملاً پی‌برد، نباید آن را مورد تردید یا انکار قرار دهد. بی‌شک غیبت حضرت ولی عصر (عج) نیز از این قاعده بیرون نیست، اما با این حال می‌توان با اندیشه محدود انسانی، تا اندازه‌ای راز غیبت را دریافت.

خداوند امام زمان (عج) را آخرین حجت معصوم برای تحقق آرمانی بزرگ - یعنی عدل فراگیر و به اهتزاز درآوردن پرچم توحید در سراسر جهان - در نظر گرفته است. بی‌گمان تحقق این مهم، نیازمند آمادگی روحی و شکوفایی عقل و دانش بشری است تا مردم، استعداد پذیرش آن رهبر الهی را بیابند. اگر آن حضرت پیش از فراهم شدن مقدمات و بستر مناسب ظهور کند، چونان دیگر حجت‌های الهی، پیش از انجام وظیفه خود دیده از جهان برخاود بست. در روایات نیز به این حکمت اشاره است؛ چنان‌که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: برای حضرت قائم غیبتی است قبل از ظهور. راوی علت آن را جويا شد امام علیه السلام فرمود: برای جلوگیری از کشته شدن.^۴

افزون بر این، در برخی از روایات، مسئله آزمون الهی نیز مطرح شده است؛ بدین معنا که مردم در عصر غیبت آزموده می‌شوند تا مراتب استواری آنان در ایمان و اعتقاد سنجیده شود.^۵

۱. اعراف (۷): ۱۴۲.

۲. نساء (۴): ۱۵۸.

۳. صافات (۳۷): ۱۴۰.

۴. شیخ صدوق، کمال الدین، باب ۱۴، ج ۸ و ۹.

۵. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰۲.

معنای انتظار

اکنون جای طرح این پرسش است که وظیفه مسلمانان در دوران غیبت چیست؟ بر اساس روایاتی که از حضرت مهدی (عج) نقل شده است در زمان غیبت، مردم برای امور دینی و دنیایی خود باید به مجتهدان آگاه و عادل مراجعه کنند و دستورهای آنان را که چیزی جز عمل به قرآن و سنت پیامبر و امامان معصوم نیست سرلوحه کار خویش قرار دهند همچنین وظیفه دارند در انتظار ظهور حضرت باشند و از خدا بخواهند فرج ایشان را نزدیک گرداند.

اما معنای انتظار چیست؟ انتظار در لغت به معنای «چشم به راه بودن» و در اصطلاح چشم به ظهور حضرت مهدی داشتن است. در انتظار نوعی عمل و کوشش وجود دارد: شخص منتظر در عین حال که چشم به راه است، می‌کوشد تا زمینه و محیط را به گونه‌ای مناسب برای فرد مورد انتظار فراهم آورد. حضرت یعقوب با آنکه در انتظار فرزندش حضرت یوسف بود، به فرزندان خود نیز فرمود:

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ؛^۱ ای پسران من، بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نومید ماباشید.

از پیامبر ﷺ نیز روایت شده است:

افضل اعمال امتی انتظار الفرج من الله عزوجل؛^۲ برترین اعمال امت من، انتظار فرج از ناحیه خداست.

در این روایت، انتظار از سنخ عمل شمرده شده، نه خمودگی و انفعال. از این رو در پاسخ این پرسش که در عصر غیبت وظیفه مسلمانان چیست، باید گفت: آنان باید با خودسازی و دگرسازی و بنای جامعه‌ای نمونه، یعنی با عمل به آموزه‌های دینی و تبلیغ عملی و گفتاری، زمینه ظهور حضرت ولی عصر (عج) را فراهم نمایند؛ زیرا سنت الهی بر این تعلق نگرفته است که سرنوشت آدمیان از طریق اعجاز - و به طور دفعی - تغییر کند، بلکه تا اندیشه و روان و

طول عمر حضرت مهدی (عج)

از آنجا که حضرت مهدی (عج) در سال ۲۵۵ هجری دیده به جهان گشوده است از عمر شریف ایشان بیش از یازده قرن می‌گذرد. اصولاً عمر طولانی با توجه به قدرت گسترده و نامتناهی خداوند، امر پیچیده‌ای نیست؛ یعنی خدایی که وجود و بقای همه مخلوقات به اراده اوست، می‌تواند عمر حجت خود را بسیار طولانی گرداند، چنان‌که در امت‌های پیشین نیز عمر برخی را طولانی نموده است. برای نمونه قرآن رسالت حضرت نوح را نهصد و پنجاه سال می‌داند^۱ و درباره حضرت یونس نیز می‌فرماید:

فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛^۲ و اگر او از زمره تسبیح‌کنندگان نبود؛ قطعاً تا روزی که برانگیخته می‌شوند، در شکم آن [ماهی] می‌ماند.

بر اساس این آیه، عمر و حیات انسان تا روز قیامت، امری ممکن است. از سوی دیگر، دانشمندان معتقدند که اگر انسان از برخی عوامل مانند سوءتغذیه، اضطراب‌های روحی و روانی و جز اینها دوری کند، عمری بسیار طولانی‌تر از عمر معمول خواهد داشت. بنابراین باتوجه به آنچه بیان شد، عمر طولانی حضرت مهدی (عج) از نظر قرآن و علم کاملاً پذیرفتنی است.

هنگام ظهور حضرت مهدی (عج)

این امر از رازهایی است که مانند زمان برپایی روز رستاخیز، فقط خدا به آن عالم است و بس. بنابراین نمی‌توان ادعای افرادی که می‌گویند وقت ظهور حضرت را می‌دانند پذیرفت. البته در روایات، نشانه‌هایی کلی برای ظهور حضرت بیان شده که به دو دسته نشانه‌های حتمی و غیرحتمی تقسیم می‌شوند.

۱. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ بِهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَكَانَ ظَاهِرًا».

(عنکبوت (۲۹): ۱۳)

۲. صافات (۳۷): ۱۳۳ و ۱۳۴.

۱. یوسف (۱۲): ۸۷.

۲. حسن بن شعبه حرانی، *نصف المقول*، ص ۳۷.

فطرت آنها آماده نگردد، سرنوشت آنان تغییر نخواهد یافت. در قرآن می‌خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ^۱ در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.

برای خوسازی بی‌شک باید پرهیزکار بود و اخلاق نکو داشت. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

هر کس خوشحال است که از اصحاب امام قائم باشد، باید منتظر باشد و در حالی که منتظر است، به ورع و اخلاق نیکو متصف شود.^۲

سیمای جامعه انسانی در عصر جایگزین

در عصر ظهور، ظلم و فساد رخت برمی‌بندد و عدل و قسط جای آن را در همه ارکان و ابعاد جامعه می‌گیرد که به برخی از مصادیق آن اشاره می‌کنیم:^۳

۱. تکامل و اعتلای عقلانیت؛^۴

۲. بسط و کمال علم و معرفت و حکمت؛^۵

۳. تحقق وحدت و صمیمیت؛^۶

۴. توسعه دیانت و معنویت؛^۷

۵. تکامل اخلاق؛^۸

۶. زوال تبعیض و گسترش رفاه عمومی؛^۹

۱. رعد (۱۳): ۱۱.

۲. محمدباقر مجلسی، بهارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۰.

۳. علی اکبر رشاد، ترجمان قدسی تاریخ، ص ۳۲.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کمالی، ج ۱، ص ۲۵.

۵. محمدباقر مجلسی، بهارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۷ و ۳۵۲.

۶. همان، ص ۳۷۲.

۷. همان، ص ۱۹۲.

۸. همان.

۹. همان، ص ۳۳۹.

۷. تحقق آزادی؛^۱

۸. گسترش صلح جهانی؛^۲

۹. تحقق عدالت فراگیر جهانی؛^۳

۱۰. وفور نعمت و باروری و بازدهی منابع؛^۴

۱۱. گسترش امنیت؛^۵

۱۲. ارتقای سطح معیشت و ریشه‌کن شدن فقر؛^۶

۱۳. توسعه آبادانی؛^۷

۱۴. ارتقای صنعت و فن‌آوری؛^۸

۱۵. صیانت و سلامت محیط‌زیست؛^۹

۱۶. تحقق رضایتمندی مردم؛^{۱۰}

۱۷. افول دولت‌های باطل.^{۱۱}

۱. همان، ج ۵۱، ص ۷۵.

۲. همان، ص ۷۸.

۳. همان، ص ۶۸.

۴. همان، ج ۵۲، ص ۱۹۲.

۵. همان، ص ۳۳۵.

۶. همان، ص ۳۳۹.

۷. همان، ص ۱۹۲.

۸. همان، ص ۳۳۶.

۹. همان، ج ۵۱، ص ۸۱.

۱۰. همان، ص ۷۴.

۱۱. همان، ص ۶۲.

۳. جعفر سبحانی، *پیشوایی از نظر اسلام*، قم، مکتب اسلام، ۱۳۷۴.
۴. ———، *منشور عقاید امامیه*، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۵.
۵. ———، *الهیات و معارف اسلامی*، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۴.
۶. سید عبدالحسین شرف الدین موسوی، *المراجعات* (رهبری امام علی در قرآن و سنت)، ترجمه محمد جعفر امامی، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۷. سید محمد حسین حسینی تهرانی، *امام شناسی*، مشهد، انتشارات علامه طباطبائی، ۱۴۱۷ ق؛ تهران، حکمت، ۱۴۱۱ ق.
۸. لطف الله صافی گلپایگانی، *امامت و مهدویت*، قم، مؤسسه انتشارات حضرت معصومه، ۱۳۸۰.
۹. محمد تقی مصباح یزدی، *آموزش عقاید*، ج ۲، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۰. ———، *راهنما شناسی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۱۱. محمد حکیمی، *عصر زندگی و چگونگی آینده انسان و اسلام* (پژوهشی در انقلاب جهانی مهدی (عج))، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۱۲. مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، (امامت و رهبری)، ج ۴، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.
۱۳. ———، *مجموعه آثار* (سیری در نهج البلاغه)، ج ۱۷، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.
۱۴. ناصر مکارم شیرازی، *حکومت جهانی مهدی*، قم، نسل جوان، ۱۳۸۰.

برای پژوهش

۱. چرا شیوه حاکمیت پس از رحلت پیامبر اسلام باید تنصیصی باشد، نه انتخابی؟
۲. جایگاه امام معصوم پس از رحلت پیامبر چیست؟
۳. خلافت خلیفه دوم و سوم انتخابی بود، یا انتصابی؟ در این باره تحقیق کنید.
۴. درباره شورای شش نفره که خلیفه دوم آن را برای تعیین خلیفه سوم تشکیل داد، بررسی کنید.
۵. اعتقاد به منجی بشری در مذاهب دیگر نیز وجود دارد. دیدگاه آنها را با دیدگاه اسلامی مقایسه کنید.
۶. امامت امامان معصوم چگونه با خاتمیت سازگاری دارد؟ نسبت امام با پیامبر گرامی اسلام (ص) چگونه است؟
۷. آیا امامت، مسئله‌ای تاریخی است که دوران آن سپری شده باشد، یا اینکه مسئله همه دوران‌هاست؟ در این باره تحقیق نمایید.
۸. معانی مختلف انتظار را بررسی کنید و بگویید کدام یک با آموزه‌های قرآن سازگاری دارد؟

منابعی برای مطالعه بیشتر

۱. ابراهیم امینی، *بررسی مسائل کلی امامت*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۷۴.
۲. امام خمینی، *امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۱.

بخش پنجم

مرجعیت و ولایت در عصر غیبت

الف) ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت

ب) ولی فقیه

ج) مبنای مشروعیت ولایت فقیه

الف) ضرورت تشکیل حکومت در عصر غیبت

مقدمه

زندگی اجتماعی لازمه رشد و تکامل حیات عقلی انسان است و رشد و تکامل عقلی انسان نیز در گرو زندگی اجتماعی اوست. انسان را به خاطر دارا بودن عقل گرامی داشته‌اند چرا که با به کارگیری آن می‌تواند به معرفت‌های نظری و عملی بیشماری دست یابد. حال تصور کنید که انسان بدون زندگی اجتماعی چگونه می‌توانست همه استعدادهای عقل خویش را به فعلیت برساند؟ اگر آدمی ناگزیر بود به تنهایی همهٔ معارف بشری را از نو ابداع کند، تا چه حد می‌توانست پیشرفت نماید؟ اگر در علوم روزگار خویش سهیم نبودیم و حکمت فراهم آمده از نیاکانمان را به ارث نمی‌بردیم، در آن صورت، معرفتی که ما به تنهایی قادر به کسب آن بودیم، بسیار اندک بود. بنابراین می‌باید هر انسانی در جامعه تعلیم ببیند و علوم گذشتگان را بکاود و سپس آنچه فرا گرفته، به دیگران نیز تعلیم دهد و در صورت امکان، آن را اندکی نیز تکامل بخشد. از این رو انسان عاقل، موجودی اجتماعی است. وجود حکومت نیز در زندگی اجتماعی انسان، یک نیاز و ضرورت فطری و طبیعی و عقلی به شمار می‌آید. در اهمیت آن همین بس که هیچ جامعهٔ پیشرفته و منظمی را نمی‌توان یافت که دارای حکومت نباشد. حکومت از ارکان یک جامعه است و حتی قبایل بدوی تحت هدایت بزرگ قبیله سرپرستی می‌شدند و آنها نیز به نوعی دارای حکومت بودند.

طبعاً دین اسلام که دین خاتم است و برای تمام نیازهای اساسی انسان دستور و برنامه دارد، برای تشکیل حکومت نیز دارای برنامه است. اسلام دلایلی لزوم و ضرورت تشکیل

حکومت دارد، که به اختصار به آنها می‌پردازیم:

۱. پیامبر اسلام - که الگوی همه مسلمانان است - با ورود به مدینه بی‌درنگ حکومت اسلامی تشکیل داد و برای حفظ کشور اسلامی سپاهی را بنیان نهاد، فرمان جنگ و صلح صادر کرد، با برخی از گروه‌ها معاهده بست، برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی تنظیم و قوانین قضایی اسلام را اجرا نمود و برای مناطق دیگر حاکمانی تعیین کرد.

۲. تشکیل حکومت در متن دستورات و تعالیم اسلامی است که در ادامه به برخی از این تعالیم اشاره می‌کنیم:

یک. وحدت مسلمانان بدون حکومت امکان‌پذیر نیست: اسلام دین وحدت است. خداوند از مسلمانان می‌خواهد از قرآن پیروی کنند و به ریسمان الهی جنگ زنند و پراکنده نشوند. برای اینکه همه مردم از قرآن پیروی کنند، بی‌شک باید حکومتی تشکیل شود که احکام قرآن در تمام نظام آن جریان یابد؛ چراکه قرآن تنها محدود به جنبه‌های فردی نیست و برای تمام ابعاد زندگی اجتماعی برنامه دارد. از این رو بدون حکومت که عامل وحدت‌بخش است، هر گروهی به راهی می‌رود و در نتیجه مسلمانان پراکنده می‌گردند که این مورد نهی قرآن است. دو. اجرای قوانین اسلام مستلزم تشکیل حکومت است: قوانین اسلام برای ابعاد و نظام‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و... وضع شده است؛ قوانینی که بی‌گمان عمل به آنها بدون تشکیل حکومت، امکان‌پذیر نیست. مثلاً اسلام از مسلمانان می‌خواهد در جامعه، عدالت را در ابعاد مختلف سرلوحه کار خود قرار دهند و با ظلم مبارزه کنند و احکام قضایی اسلام را اجرا نمایند و در حد توان به آمادگی نیروهای مسلح بپردازند.

بدیهی است ضرورت اجرای احکام و قوانین اسلامی، محدود به زمان پیامبر و امامان معصوم نیست، بلکه این ضرورت تا ابد باقی است. بنابراین حکمت‌های تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) نیز ساری است و از همین رو باید حکومت را بنیان نهاد. بی‌شک عدم اجرای احکام اسلامی با خاتمیت دین اسلام ناسازگار است.

معنای ولایت فقیه

ولایت فقیه مرکب از دو واژه ولایت و فقیه است که برای روشنی آن باید این دو واژه را

توضیح داد:

«ولایت» در زبان فارسی به معنای حکومت کردن، تصرف کردن و دست یافتن است. اما در زبان عربی واژه‌ای است که از کلمه «ولی» برگرفته شده و به معنای آمدن چیزی است در پی چیز دیگر، بی‌آنکه فاصله‌ای میان آن دو باشد. لازمه چنین ترتیبی، نزدیکی آن دو به یکدیگر است. از همین رو، این واژه با شکل‌های مختلف به معانی دوستی، نصرت و یاری، متابعت، پیروی، سرپرستی، تصرف در امور و رهبری به کار رفته که وجه مشترک همه آنها همان قرب و پیوند معنوی است.^۱

اما ولایت در اصطلاح و در بحث ولایت فقیه به معنای سرپرستی و حاکمیت است. این واژه در قرآن و روایات نیز به معنای سرپرستی آمده است:

قَالَ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُخِي الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛^۲ خداست که دوست راستین است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند، و هموست که بر هر چیزی تواناست.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ زَاكُونَ؛^۳ ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۳. امام علی (ع) در روایتی می‌فرماید:

و الله ما كانت لي في الخلافة رغبة و لا في الولاية اربة؛^۴ به خدا! که مرا نه به خلافت رغبتی نبود و نه به حکومت حاجتی!

بنابراین ولایت در باب ولایت فقیه به معنای سرپرستی و حاکمیت است.

اما «فقیه» در لغت به معنای عالم و متخصص در فقه است و یا به تعبیر دیگر کسی که آگاه

۱. محمد معین، فرهنگ فارسی؛ علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه؛ ابن فارس، معجم مفاهیم اللغة.

۲. شوری (۴۲): ۹.

۳. مانده (۵): ۵۵.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵.

به احکام حلال و حرام دین اسلام است.^۱

فقیه در بحث ولایت فقیه نیز به معنای مجتهد جامع الشرایطی است که آگاه به قوانین اسلام، عادل، باتقوا و کاردان، مدیر و توانا در امر رهبری جامعه اسلامی است. از این رو، ولایت فقیه به معنای حاکمیت و زمامداری مجتهد جامع الشرایطی است که در زمان غیبت در عمل به قوانین اسلامی، ادامه دهنده راه امامان معصوم علیهم السلام باشد.

پیشینه تاریخی ولایت فقیه

ولایت فقیه در عصر غیبت مسئله نوظهوری نیست که اخیراً فقها مطرح کرده باشند، بلکه از یک سو در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام ریشه دارد؛ بدین بیان که در این احادیث، از فقها و مجتهدان به عنوان نواب عام امام معصوم یاد شده است. از سوی دیگر، پس از غیبت حضرت ولی عصر (عج) نیز فقیهان و مجتهدان بزرگی چون شیخ طوسی، ابن ادریس (۵۹۸-۵۴۳)، علامه حلی (۷۲۶-۶۴۸)، محقق کرکی (م ۹۴۰)، ملا احمد نراقی (۱۲۴۵-۱۱۸۵)، شیخ مرتضی انصاری (۱۲۸۱-۱۲۱۴) و صاحب جواهر (۱۲۶۶-۱۱۹۳) به این موضوع تصریح کرده‌اند. در ادامه به اختصار به پاره‌ای از این تعبیر اشاره می‌کنیم:

۱. امام خمینی در روزگار ما عملاً نظریه ولایت فقیه را جامه عمل پوشاند و حکومتی بر اساس ولایت فقیه بنیان نهاد. ایشان در تعبیری می‌فرماید:

موضوع ولایت فقیه، چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است... در هر حال، این مسئله تازگی ندارد و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم و شعب حکومت را ذکر کرده و در دسترس آقایان گذاشتیم تا مسئله روشن‌تر گردد، ... والا مطلب همان است که بسیاری از فقیهان فهمیده‌اند.^۲

همچنین ایشان در باب ویژگی‌های ولی فقیه و اختیارات او معتقد است ولایت فقیه، ولایت کسی است که عادل و عالم به قوانین اسلام است و همان اختیاراتی را دارد که پیامبر و امامان

معصوم در اداره حکومت داشتند؛ یعنی فقیه هنگامی که حکومتی تشکیل داد و خواست حدود اسلامی را اجرا کند و مثلاً خمس و زکات بگیرد، کیفیت و کمیت آن با آنچه معصومین علیهم السلام می‌کردند، تفاوتی ندارد. البته نباید پنداشت که مقام فقها و پیامبر و امامان معصوم یکی است، بلکه حکومت وظیفه‌ای است یکسان بر دوش آنها. همچنین ولایت در صورت عدم امکان، از عهده فقیه ساقط نمی‌شود و هر آنچه می‌تواند، باید این مسئولیت را انجام دهد. البته حکومت فقیه در محدوده قانون اسلام است و نباید از آن سرپیچی کرد؛ زیرا حکومت اسلام، حکومت قانون الهی است.^۱

۲. شیخ مفید (۴۱۳-۳۱۳ ق) از فقهای بزرگ قرن چهارم و پنجم در این باره می‌گوید:

اما مسئله اجرای حدود، مربوط به سلطان و حاکم اسلامی است که از سوی خدا نصب می‌شود و آنان، همان امامان هدایت از آل محمد صلی الله علیه و آله هستند و کسانی که امامان، آنها را به عنوان امیر یا حاکم نصب می‌کنند و امامان، اجرا و اقامه حدود را به فرض امکان، به فقهای شیعه پیرو خود واگذار کرده‌اند.^۲

اگر برای ولایت در آنچه ذکر کردم، سلطان عادل وجود نداشت، باید فقهای عادل، اهل حق، صاحب نظر، خردمند و بافضیلت، ولایت آنچه را که به عهده سلطان عادل است، بر عهده بگیرند.^۳

از کلام اول شیخ مفید به خوبی برمی‌آید که اجرای حدود به ترتیب، حق امامان معصوم علیهم السلام و سپس کسانی است که از طرف آنان منصوب خاص‌اند و پس از آن در صورت امکان تشکیل حکومت، حق فقهای شیعه است.

نیز روشن است که منظور شیخ مفید از سلطان عادل، کسی جز امام معصوم علیه السلام نیست. اگر ولایت امام معصوم وجود نداشت - همان گونه که در عصر غیبت چنین است - این ولایت به

۱. بنگرید به: همان، ص ۴۲ - ۳۴.

۲. شیخ مفید، *المقننه*، ص ۸۱۰.

۳. همان، ص ۶۷۵.

۱. محمد معین، *للمعجم فارسی*! ابن فارس، *معجم مقاییس اللغة*.

۲. امام خمینی، *ولایت فقیه*، ص ۱۱۳.

غیبت، پیشینه‌ای بس دراز دارد.

اهداف و وظایف حکومت ولی فقیه

در اسلام هدف حکومت، عمل به دستورهای الهی است که برای سعادت مادی و معنوی انسان‌ها وضع شده است. حاکمان اسلامی، حکومت را نه برای برخورداری از مواهب مادی، بلکه وسیله‌ای می‌دانند برای احقاق حق و ابطال باطل و بی‌شک حکومت وظیفه و امانت خطیری است که خداوند برعهده آنان نهاده است. بنابراین حکومت فی‌نفسه نزد آنان ارزشی ندارد؛ چنان‌که ابن عباس (پسر عموی پیامبر) از امام علی علیه السلام نقل می‌کند:

در سرزمین «ذی‌قار» نزد امیرالمومنین علیه السلام رفتم و او کفش‌های خود را پینه می‌زد. پرسید: بهای این کفش چقدر است؟ گفتم: بهایی ندارد. فرمود: به خدا این را از حکومت شما دوست‌تر دارم! مگر آنکه حقی را برپا سازم، یا باطلی را براندازم.^۱

همچنین علی علیه السلام در نامه‌ای به اشعث بن قیس، فرماندار آذربایجان، چنین می‌نویسد:

فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نبوده، بلکه امانتی بر گردن تو است.^۲

امیرالمؤمنین هدف و وظیفه حکومت اسلامی را در این عبارات کوتاه بازگفته است. البته برپایی حق، ابعاد مختلفی دارد که عمل به تعالیم اسلامی و اجرای عدالت و مساوات و برادری در جامعه، از مصادیق آن است. از این رو، اهداف حکومت ولی فقیه که ادامه‌دهنده رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام است، نیز همان اهداف و وظایف حکومت آنان به‌شمار می‌رود. برخی از اهداف حکومت ولی فقیه عبارتند از:

۱. با عمل به تعالیم اسلام و ساختن جامعه‌ای نمونه، زمینه تشکیل حکومت جهانی حضرت ولی عصر (عج) را فراهم آورد؛ چراکه اسلام دین جهانی است.^۳

فقه‌های عادل و بافضیلت می‌رسد. بنابراین به نظر شیخ مفید، سرپرستی جامعه اسلامی و اجرای احکام الهی در عصر غیبت، بر عهده فقه‌های باصلاحیت است.

۳. ملا احمد نراقی (۱۲۴۵ - ۱۱۸۵) از فقیهان قرن سیزدهم در این باره می‌گوید:

بر آنچه پیامبر و امام - که سلاطین مردمان و دژهای مستحکم و استوار اسلام‌اند - ولایت دارند، فقیه نیز ولایت دارد، مگر مواردی که به اجماع و نص و... از حوزه ولایت فقیه خارج شوند.^۱

۴. شیخ محمدحسن نجفی (۱۲۶۶ - ۱۱۹۳) معروف به صاحب جواهر نیز در این باره

چنین می‌نویسد:

از عمل و فتوای اصحاب در ابواب فقه، عمومیت ولایت فقیه استفاده می‌شود، بلکه شاید از نظر آنان این مطلب از مسلمات یا ضروریات و بدیهیات باشد.^۲

نظر من این است که خداوند اطاعت از فقیه را به‌عنوان اولی الامر بر ما واجب کرده است و دلیل آن اطلاق ادله حکومت فقیه به‌ویژه روایت نصب از صاحب‌الامر (عج) می‌باشد.^۳

... در هر حال، برپا داشتن حدود و اجرای آن در روزگار غیبت واجب است؛ زیرا نیابت از امام معصوم علیه السلام در بسیاری از موارد برای فقیه جامع‌الشرایط ثابت می‌باشد. فقیه در امور اجتماعی، همان جایگاهی را دارد که امام معصوم دارد. از این جهت، فرقی بین امام علیه السلام و فقیه نیست... اگر فقیهان از امام معصوم علیه السلام نیابت عامه نداشته باشند، تمام امور مربوط به شیعه تعطیل می‌ماند. از این رو، کسی که سخنان و سوسه‌انگیز درباره ولایت عامه فقیه می‌گوید، گویا طعم فقه را نجشیده و معنی و رمز سخنان معصومان را نفهمیده است... خلاصه، مسئله ولایت عامه فقیه به قدری روشن است که نیازی به دلیل ندارد.^۴

از مجموع این بیانات بر می‌آید که مسئله ولایت و زمامداری فقیه جامع‌الشرایط در عصر

۱. ملا احمد نراقی، *عوائد الایام*، ص ۱۸۷.

۲. محمدحسن نجفی، *جواهر الکلام*، ج ۱۶، ص ۱۷۸.

۳. همان، ج ۱۵، ص ۲۲۲.

۴. همان، ج ۲۱، ص ۳۷۹.

۱. *نهج البلاغه*، خطبه ۳۳.

۲. همان، نامه ۵.

۳. *اعراف* (۷): ۱۵۸.

۲. عدالت را در تمام ارکان حکومت و جامعه برپا سازد؛ زیرا اسلام به قدری به عدالت ارج نهاده که مأموریت پیامبر را اجرای آن می‌داند.^۱

۳. برادری و برابری را در جامعه محقق سازد؛ از آن رو که در آموزه‌های ما، مؤمن برادر مؤمن است^۲ و مسلمان باید رنج و شادی دیگران را رنج و شادی خود بداند. همچنین ولی فقیه می‌باید در برابر قانون، مساوات را حکمفرما سازد.^۳

امام صادق (ع) در روایتی می‌فرماید:

مسلمان برادر مسلمان است. حق مسلمان بر گردن برادر مسلمان خود این است که خود را سیر نکند، درحالی‌که او گرسنه است و از آب سیراب نشود، درحالی‌که برادر وی تشنه است؛ لباس نپوشد، درحالی‌که برادر دینی او برهنه است. راستی چقدر حق مسلمان بر گردن برادر دینی بزرگ است!^۴

۴. سطح معنویات و فضایل اخلاقی جامعه را اعتلا بخشید؛^۵ یکی دیگر از اهداف حکومت ولی فقیه آن است که از یک سو خود متصف به فضایل اخلاقی گردد و از سوی دیگر این فضایل را در جامعه نیز ترویج نماید.^۶

۵. ارتقای سطح زندگی مادی و عمران و آبادی جامعه اسلامی؛^۷ امیرالمؤمنین علی (ع) در عهدنامه مالک‌اشتر در باب آبادانی چنین می‌فرماید:

تو باید در ایجاد عمران و آبادی، بیش از اخذ مالیات کوشش نمایی.^۸

۱. شوری (۴۲): ۱۵.

۲. حجرات (۴۹): ۱۰.

۳. محمدبن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۵۵؛ شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۷۲.

۴. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱.

۵. «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» (شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۰).

۶. نهج البلاغه، حکمت ۷۳.

۷. هود (۱۱): ۶۱.

۸. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۶. رواج تعلیم و تربیت و فرهنگ اسلامی در جامعه؛^۱ امام علی (ع) درباره مسئولیت حاکم اسلامی در امر تعلیم و تربیت می‌فرماید:

این وظیفه امام است که حدود اسلام و ایمان را به مردم تعلیم دهد.^۲

ب) ولی فقیه

اداره و تدبیر جوامع انسانی به دو عامل مهم نیاز دارد که از هم جدایی ناپذیرند: یکی قوانین و مقررات و دیگری حکومت برای اجرای آنها. پیامبر اسلام (ص) در احادیث معتبر و متواتر، قرآن و عترت خود را لازم و ملزوم هم دانسته است؛ آن‌سان که جدایی آنها موجب هلاکت و گمراهی مسلمانان می‌شود. یک وجه این گفته آن است که قرآن، مبنای قوانین و احکام الهی برای هدایت جامعه است و عترت نیز تبیین‌گر و عامل اجرایی این مجموعه احکام و مقررات. اصولاً قوانین و نظامات اجتماعی، نیازمند مجری است.

امام رضا (ع) در روایتی^۳ در پاسخ به این سؤال که چرا خدای حکیم، اولی الامر قرار داده و مردم را به اطاعت آنان امر کرده است، از زوایای گوناگون به دلایل وجود حاکم در جامعه اسلامی اشاره نموده که به اختصار برخی از آنها را باز می‌گوییم:

۱. حاکم و مجری عهده‌دار اجرای قوانین الهی است. خداوند برای نگهداری مردم در محدوده قوانین و جلوگیری از تجاوز به حقوق دیگران باید شخص امینی را بر مردم بگمارد تا عهده‌دار اجرای قوانین باشد.

۲. تداوم زندگی اجتماعی نیازمند حاکم و مجری است. حضرت می‌فرماید: ما هیچ ملت و

جمعیتی را نمی‌یابیم که بدون سرپرست و زمامدار بتواند به زندگی اجتماعی خود ادامه دهد.

۳. حیات و موجودیت ملت، به حاکم و مجری بستگی دارد تا در پرتو رهبری او مردم بتوانند با دشمنان بجنگند؛ اموال عمومی را عادلانه تقسیم کنند؛ عبادات اجتماعی چون

۱. همان، نامه ۶۷.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۱۵.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۶۰.

نماز جمعه و جماعت را برپا دارند و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه نمایند.
۴. اگر خداوند اولی الامر را در جامعه تعیین نکند، دین از بین می‌رود و سنت‌ها و احکام الهی تغییر می‌کند و بدعت‌گذاران زیاد می‌شوند و دین به گونه‌ای دیگر برای مردم جلوه می‌کند.
بنابراین در هر جامعه‌ای علاوه بر قانون مجری نیز لازم است، در عصر پیامبر ﷺ و امامان معصومین مجری قوانین الهی خود آنان بودند، ولی در زمان غیبت، وظیفه اجرای احکام الهی بر عهده ولی فقیه است.

ویژگی‌های ولی فقیه

ولی فقیه کسی است که در عصر غیبت، زمامداری جامعه اسلامی را بر عهده گرفته است. بی‌شک کسی که مسئولیتی را می‌پذیرد، باید از ویژگی‌های متناسب با آن مسئولیت نیز برخوردار باشد. از آنجا که رهبری جامعه اسلامی اهمیت بسیاری دارد، اسلام ویژگی‌هایی را برای حاکم اسلامی لازم شمرده و بر امت واجب کرده است که به هنگام انتخاب حاکم، آنها را مطمئن‌نظر قرار دهند:

۱. آگاهی از قانون اسلام

از آنجا که حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی است، طبعاً حاکم اسلامی که اجراکننده این قانون است، باید به آن آگاهی داشته باشد. البته آگاهی از قانون برای همه متصدیان و مجریان حکومت اسلامی لازم است، ولی این آگاهی مراتبی دارد. بی‌گمان کسی که در رأس حکومت است، می‌باید از قوانین الهی آگاهی بیشتری داشته باشد. امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید:

چون حکومت اسلام، حکومت قانون است، برای زمامدار علم به قوانین لازم می‌باشد؛ چنان‌که در روایت آمده است: نه فقط برای زمامدار، بلکه برای همه افراد. هر شغل با وظیفه و مقامی داشته باشند. چنین علمی ضرورت دارد. مستها حاکم به دلیل بزرگی مسئولیت باید افضلیت علمی داشته باشد.^۱

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۳۷.

البته لازم نیست فقیه یا حاکم اسلامی خود شخصاً تمام امور اجرایی را بر عهده گیرد بلکه می‌تواند این مسئولیت را به شخص دیگری مانند رئیس جمهور واگذار کند. امیرالمؤمنین در خطبه‌ای می‌فرماید:

ای مردم! سزاوارترین مردم به امر حکومت، کسی است که از همه تواناتر و آگاه‌تر به اوامر الهی باشد.^۱

۲. ایمان و اسلام

حاکم اسلامی باید به تعالیم قرآن و سنت پیامبر ایمان داشته باشد. بی‌شک کسی که به تعالیم قرآن ایمان قلبی ندارد، هرگز نمی‌تواند آن را با تمام وجود به کار بندد. از نظر عقل نیز مسلم است هر ملتی که بخواهد بر اساس آیین و عقیده خاصی زندگی کند، حاکم آنان باید به آن آیین و عقیده، باور داشته باشد. قرآن بر این مطلب اینگونه گواهی می‌دهد:

لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا^۲؛ و خداوند هرگز بر [زیان] مؤمنان، برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است.

حال اگر کافران بر مؤمنان ولایت و حاکمیت بیابند، در واقع راهی برای تسلط بر مؤمنان است که خدا از آن نهی کرده است.

۳. کاردانی

حاکم اسلامی باید توانایی مدیریت جامعه اسلامی را دارا باشد تا بر مشکلات داخلی و خارجی فایق آید. افزون بر آیات قرآن و روایات، عقل نیز بر این امر گواهی می‌دهد.

پیامبر اسلام ﷺ بر اهمیت این ویژگی چنین اشاره می‌نماید:

فردی لیاقت و شایستگی امامت را دارد که دارای سه خصلت باشد: ۱. تقوایی که او را از نافرمانی خدا باز دارد؛ ۲. بردباری و حلمی که غضبش را کنترل کند؛ ۳. نیک حکومت

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

۲. نساء (۴)، ۱۳۱.

کردن بر زبردستان، به گونه‌ای که برای آنان همانند پدری مهربان باشد.^۱

حسن ولایت و یا نیک حکومت کردن، عنوانی است از کاردانی و شایستگی در امر حکومت و حلم و بردباری برای کنترل غضب نیز یکی دیگر از عناصر کاردانی در امر حکومت است، زیرا اگر حاکم اسلامی خشمگین و تندخو باشد، پیوندش با مردم گسسته می‌شود و بی‌شک چنین شخصی صلاحیت لازم برای تدبیر جامعه را نخواهد داشت.

دیگر عنصر کاردانی و شایستگی، بینش سیاسی حاکم اسلامی است؛ بدین بیان که او باید از جریان‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روزگار خود آگاه باشد تا بتواند توطئه‌ها را خنثی کند. امام صادق (ع) در ضمن حدیثی در این باره می‌فرماید:

کسی که به اوضاع زمان خویش آگاه باشد، مورد هجوم امور ناگهانی و پیش‌بینی نشده واقع نمی‌شود.^۲

۴. عدالت

عدالت یعنی هر چیزی را در جایگاه و موضع خود قرار دادن^۳ و حقوق همه افراد را مراعات کردن. صفت عدالت آن چنان اهمیت دارد که پیامبر اسلام (ص) هدف رسالت خود را اجرای آن می‌داند.^۴ قرآن و روایات و عقل گواهی می‌دهند که نباید امر رهبری جامعه را به افراد ظالم سپرد؛ چنان‌که در آیه‌ای آمده است:

وَلَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ؛ و به کسانی که ستم کرده‌اند متماثل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می‌رسد.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۷.
۲. همان، ص ۲۷.
۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۷.
۴. «أَمْرٌ بِالْأَعْدِلِ بَيْنَكُمْ» (شوری (۲۴): ۱۵).
۵. هود (۱۱): ۱۱۳.

اگر هدف حکومت اسلامی اجرای عدالت است، فردی که به خود و جامعه ظلم می‌کند و از عدالت بهره‌ای ندارد، چگونه می‌تواند عدالت را در جامعه محقق سازد؟ بنابراین حاکمی که عدالت‌گر نیست، شایستگی رهبری امت اسلامی را ندارد.

امام علی (ع) در روایتی یکی از نشانه‌های عدالت را اینگونه بیان می‌فرماید:

آنچه برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران می‌پسند و آنچه برای خود دوست داری، برای برادرت نیز دوست بدار که در این صورت در دآوری عدالت خواهی داشت و در اجرای عدالت موفق خواهی بود و اهل آسمان تو را دوست خواهند داشت و محبت تو در دل اهل زمین جای خواهد گرفت.^۱

۵. آراستگی به فضایل اخلاقی و آلوده نبودن به خصلت‌های ناپسند

اگر حاکم اسلامی از کمالات و فضایل اخلاقی برخوردار باشد، آنها را در جامعه نیز ترویج می‌نماید؛ همان‌گونه که پیامبر می‌فرماید: همانا من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را در جامعه به کمال رسانم.^۲

حاکم اسلامی باید از صفات ناپسند نیز مبرا باشد. علی (ع) در روایتی می‌فرماید:

هر که خود را امام و پیشوای مردم سازد، باید بیش از دیگران به تعلیم خود بپردازد که پیش از آنکه به گفتار تأدیب نماید، به رفتار و کردار ادب نماید.^۳

همچنین پیامبر اسلام (ص) فردی را شایسته امامت و رهبری می‌داند که از تقوایی بازدارنده از گناه، برخوردار باشد.^۴

ادله ولایت ولی فقیه

دلایل اثبات ولایت فقیه به دو دسته عقلی و نقلی تقسیم می‌شود. برای اثبات حکم شرعی

۱. حسن بن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۴؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷، ص ۶.
۲. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱.
۳. نهج البلاغه، حکمت ۷۳.
۴. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

می‌توان به چهار منبع کتاب، سنت معصومان (ع)، اجماع و عقل استناد کرد. بنابراین با استناد عقل - همانند دیگر منابع - می‌توان به احکام شریعت دست یافت و آن را اثبات نمود.

دلیل عقلی

خردمندان هنگامی که بخواهند مسئولیت مهمی را به کسی واگذار کنند، چند ویژگی را در نظر می‌گیرند:

۱. آگاهی فرد به آن مسئولیت و چگونگی انجام آن؛

۲. توانایی او بر انجام چنین مسئولیتی؛

۳. امانت‌داری وی در انجام آن مسئولیت به گونه‌ای که در کارش خیانت نکند.

حال جامعه اسلامی را در نظر بگیرد که می‌خواهد قوانین اسلامی، عدالت، فضایل اخلاقی و تعلیم و تربیت اسلامی را در آن جامعه حکمفرما سازد و در پی آن است که با تعیین حاکمی، این امور را محقق سازد. طبعاً عقل حکم می‌کند که چنین حاکمی باید آگاه به مسائل دینی، کاردان در امر مدیریت، عادل و برخوردار از کمالات اخلاقی باشد. بی‌گمان مصداق چنین شخصی فقیهان و مجتهدان جامع‌الشرایط هستند.

امام خمینی (ره) در این باره می‌فرماید:

ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد؛ به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را - حتی اجمالاً - دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور درآورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.^۱

دلایل نقلی

برخی از دلایل نقلی اثبات ولایت فقیه از این قرار است:

۱. یکی از روایاتی که ولایت فقیه و نیابت او در امر حکومت را اثبات می‌کند، توقیع^۲

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۳.

۲. توقیع در لغت به معنای نشان نهادن بر روی نامه است. نامه‌های معصومان (ع) به یزید امام زملی - که یکی از حاکمان چهارگانه آنها را ابلاغ کرده - در کتاب‌های تاریخ و حدیث به توقیعات مشهور است.

شریف حضرت ولی عصر (عج) در پاسخ به نامه محمد بن عثمان است. ایشان می‌نویسد:

اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله عليهم؛^۱ در رویدادها و حوادثی که پیش می‌آید، به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم.

این روایت، کسانی را که راوی احادیث امامان و آگاه به احکام خدا هستند، نمایان امام (ع) معرفی کرده و حکم و داوری آنان را نیز حکم امام‌زمان (عج) دانسته است. اما منظور از حجت در این روایت آن است که همان‌گونه که امام‌زمان (عج) مرجع تمام کارهای مردم است، راویان یعنی فقیهان نیز از طرف ایشان حجت بر مردم‌اند تا در زمان غیبت به‌هنگام حوادث و پیشامدهای روزگار - از جمله حوادث اجتماعی و سیاسی - به آنان مراجعه کنند. به بیان دیگر، آنان مرجع تمام کارهای مردم‌اند. از این رو اگر مردم با وجود حجت به فرد دیگری مراجعه کنند، خداوند آنها را مؤاخذه خواهد کرد که چرا با وجود آنان به سوی حکام جور و ظالم - که حجت من نیستند - شتافتید.

۲. امیرالمؤمنین در روایتی از پیامبر اسلام نقل می‌کند:

قال رسول الله (ص): اللهم ارحم خلفائي (ثلاث مراتب) قيل: يا رسول الله ومن خلفائك؟ قال: الذين يأتون من بعدى، يروون حديثي و سنتي فيعلمونها الناس من بعدى؛^۲ رسول خدا (ص) فرمود: خدایا! جانشینان مرا رحمت کن (و این سخن را سه بار تکرار فرمود). پرسیده شد: ای پیامبر خدا! جانشینان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می‌آیند؛ حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند و آن را پس از من به مردم می‌آموزند.

پیامبر در این روایت از خداوند می‌خواهد رحمتش را شامل حال جانشینان او کند. حال باید پرسید پیامبر چه وظایفی داشت که باید جانشینان او نیز آنها را بر عهده گیرند تا مشمول رحمت خدا گردند؟ مهم‌ترین وظایف پیامبر سه چیز بود:

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۱۱، ج ۹.

۲. همان، ص ۵.

تبلیغ و بیان احکام الهی؛

قضاوت و حل و فصل اختلافات مردم؛

رهبری و تصدی حکومت.

از آنجا که تعبیر خلیفه و جانشینی در معنای عام به کار رفته است، تمام این وظایف به جانشینان او سپرده شده و به تعبیری، جانشینی در تمام شئون نبوت است. برخی گفته‌اند منظور از خلفا و جانشینان، امامان معصوم علیهم‌السلام هستند. در پاسخ می‌توان گفت ذیل روایت به صورت عام است و مقید به امامان معصوم نیست؛ زیرا پس از امامان نیز این علما و فقیهان اند که سنت پیامبر را روایت می‌کنند.

همچنین مراد از راوی در این روایت، صرف روایت‌کننده نیست، بلکه منظور کسانی اند که در روایات و سنت پیامبر متفقه هستند؛ چراکه ممکن است روایاتی به‌نااروا به پیامبر نسبت داده شود. از همین روی، روایت‌کننده باید بتواند بر اساس معیارهای علمی، حدیث صحیح را از ناصحیح بازشناسد. از سویی دیگر، آن روایات نباید با قرآن نیز در تعارض باشد، از این رو آشنایی با قرآن نیز لازمه آن تشخیص است. بنابراین مقصود از راوی در این حدیث، فقیهان و مجتهدان آگاه و تواناست.

۳. امام حسین علیه‌السلام در روایتی می‌فرماید:

مجارى الامور و الاحکام على ایدی العلماء بالله، الامناء على حلاله و حرامه؛^۱ جریان کارها و احکام الهی به دست علمای دین است که امین حلال و حرام خداوند می‌باشند.

در این حدیث، امام حسین علیه‌السلام عهده‌داری امور امت و نظام اسلامی را وظیفه عالمائی می‌داند که آگاه به احکام خدا، متعهد و امین‌اند.

البته در این باره آیات و روایات دیگری نیز هست که به آنها نمی‌پردازیم. به هر روی، از مجموع این روایات - که تأییدکننده همان دلیل عقلی است - برمی‌آید که در عصر غیبت، وظیفه رهبری و تدبیر جامعه اسلامی به فقیهان آگاه و عادل و بانفوا سپرده شده و وظیفه

مردم است که زمینه حاکمیت آنان را فراهم آورند.

(ج) مبنای مشروعیت ولایت فقیه

منشأ مشروعیت

یکی از مسائل اساسی در باب ولایت فقیه، مبنای مشروعیت آن است. مشروعیت^۱ به معنای حقانیت و برحق بودن و یا دلیل مقبول و معتبر داشتن برای چیزی است.^۲ هر قدرتی از جمله ولایت فقیه برای اثبات حاکمیت خود به دلیل پذیرفتنی نیاز دارد که به آن مشروعیت می‌گویند. به بیان دیگر، هنگامی که می‌گوییم مشروعیت یک حکومت چیست، یعنی فرد یا افرادی که اداره یک جامعه را برعهده گرفته و بر جان و مال مردم مسلط شده‌اند، چه ملاک و دلیل قابل قبولی برای این تصدی دارند.

از دیدگاه اسلامی، حق حاکمیت اصالتاً از آن خداست و هیچ فرد یا گروهی چنین حقی ندارد، مگر آنکه خداوند به دلیلی چنین حقی را به کسی واگذار کرده باشد.

بر پایه دلایل معتبر، خداوند این حق را به پیامبر و دوازده امام معصوم علیهم‌السلام (با نام و مشخصات خاص) و در زمان غیبت - با بیان ویژگی‌های آن - به ولی فقیه واگذار کرده است. به تعبیر دیگر، پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام از طرف خدا به پیامبری و امامت برگزیده شده‌اند و دلیل و ملاک این مشروعیت، همین برگزیدگی از سوی خداست.

اما اگر پرسیده شود که به چه دلیل در عصر غیبت، فقیه حق حکومت دارد؟ در پاسخ باید گفت که بر اساس عقل و احادیث معتبر در زمان غیبت، فرد شایسته برای حاکمیت، مجتهد جامع‌الشرايط است که آگاه به احکام اسلام، کاردان و متصف به فضایل اخلاقی باشد.

اما نقش مردم در این حاکمیت چیست؟ بی‌شک مردم باید به این حاکمیت جامعه عمل پوشانند و آن را مستقر سازند؛ زیرا بدون پذیرش مردم، ولایت، عینیت خارجی نمی‌یابد.

۱. Legitimacy.

۲. فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد.

۱. حسن بن شمه حرانی، تحف العقول، ص ۲۲۷.

بنابراین نقش مردم در این نوع حاکمیت فقط در استقرار و سپس استمرار آن است، نه اصل ثبوت آن.

درواقع تحقق چنین حاکمیتی بر دو پایه استوار است: یکی دینی و مکتبی و دیگری آزادی عمومی و پذیرش مردمی. حال به پرسش آغازین که حاکمیت ولی فقیه چه توجیه یا دلیل قابل قبولی دارد، این گونه باید پاسخ داد که چنین حاکمیتی اولاً مورد رضایت خداست، زیرا عقلی است و در آیات و احادیث معتبر ریشه دارد و دوم اینکه مردم بدان راضی‌اند؛ چراکه اگر رضایتی نداشتند، آن را محقق نمی‌کردند. بی‌شک این دو دلیل برای تحقق چنین حاکمیتی قابل قبول است، اما هر کدام از سویی: یکی از جهت ثبوت و دیگری از جهت تحقق و استقرار.

نقش و جایگاه مردم در نظام ولایت فقیه

از دیدگاه اسلام، خداوند انسان را آزاد آفریده است، از این رو می‌تواند در پرتو تعقل و اختیار خود حاکمیت دینی و ولایت فقیه را بپذیرد و یا از آن سر باز زند؛ چنان‌که پذیرش اصل دین نیز از سر اختیار و آگاهی است:

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ^۱؛ و بگو: «حق از پروردگارتان [رسیده] است. پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند. إِنَّا هَذَا نَبَأُ السَّبِيلِ إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِنَّمَا كُفُورًا^۲؛ ما راه را بدو نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.

از سویی دیگر، یکی از مسلمات فقه اسلامی این است که هر فردی بر مال خود تسلط دارد (= ان الناس مملوكون على اموالهم)^۳ و هیچ کس نمی‌تواند این تسلط را از آنها بگیرد. صاحب مال اختیار دارد تا هنگامی که زنده است، اموال خویش را هرگونه که خواست، به

مصرف برساند.^۱ بنابراین هنگامی که پذیرفتیم هر فردی بر مال خود تسلط دارد و تصرف در مال دیگران بدون اجازه آنان جایز نیست، بر اساس اولویت باید پذیرفت که هر کسی بر جان خود نیز تسلط دارد؛ زیرا سلطه بر جان، بر سلطه بر مال مقدم است. این در حالی است که خداوند به هیچ‌کس اجازه نداده است این حق و سلطه بر مال و جان مردم را محدود و یا از آنها بازستاند. از دیگر سو، حکومت از هر نوعی که باشد، مستلزم نوعی سلطه بر جان و مال مردم است؛ مانند اخذ مالیات، شرکت در جنگ و یا اجرای حدود. این دو مطلب چگونه با هم جمع‌پذیر است که از یک سو مردم بر جان و مال خود تسلط دارند و از سوی دیگر آنان نیاز به حکومت دارند و حکومت نیز سلطه مردم بر جان و مال را محدود می‌کند و یا از آنها می‌ستاند؟ در پاسخ می‌گوییم کسانی می‌توانند بر جان و مال مردم مسلط شوند که با اجازه آنها باشد. بنابراین مردم این حق را دارند که حاکمیتی را بپذیرند؛ یعنی با اختیار خود اجازه تصرف در مال و جان خود را به دیگری واگذارند، یا آن را نپذیرند.

حال پرسش این است که آیا هر نوع حاکم و حاکمیتی را که مردم پذیرفتند، از نظر شرع نیز معتبر است؟ انتخاب حاکمیت از طرف مردم به دو صورت تصور می‌شود:

۱. مردم حاکمیت را مطابق معیارها و صفاتی برگزیده‌اند که در قرآن و احادیث پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام ذکر شده است.

از همین رو، این نوع حاکمیت از اعتبار شرعی و دینی هم برخوردار است. به تعبیری این نوع حاکمیت، مورد رضایت خداست.

۲. انتخاب حاکمیت، مطابق معیارهایی نیست که در قرآن و احادیث آمده است. در این صورت، چنین حاکمیتی تنها اعتبار مردمی دارد. و مطابق معیارهای اسلامی نیست. این مردم - که در زمره ظالمان و فاسقان و کافران اند -^۲ برخلاف این آموزه قرآنی عمل کرده‌اند که امانات را به اهلش بسپارید؛^۳ زیرا بی‌شک حکومت، امانتی الهی است.

۱. محمد بن حسن حر عاملی، *وسائل الشیعه*، ج ۱۳، ص ۳۸۱.

۲. «مَنْ لَمْ يَخُفْ يَمْأَلِكْ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (مائده: ۵۵)؛ «مَنْ لَمْ يَخُفْ يَمْأَلِكْ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».

(مائده: ۵۵)؛ «مَنْ لَمْ يَخُفْ يَمْأَلِكْ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده: ۴۴).

۳. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (نساء: ۴)؛ (۵۸).

۱. کهف (۱۸): ۲۹.

۲. انسان (۷۶): ۳.

۳. محمد باقر مجلسی، *بهار الانوار*، ج ۲، ص ۲۷۲.

بنابراین آرای مردم و به تعبیری مردم‌سالاری می‌تواند اسلامی و غیراسلامی باشد و این‌گونه نیست که بگوییم مردم‌سالاری به‌طور مطلق اسلامی است.

انتصاب یا انتخاب

حال باید به این پرسش بنیادین پاسخ داد که حاکمیت ولی‌فقیه انتصابی است یا انتخابی؟ به بیانی دیگر، آیا ولی‌فقیه از طرف خدا و معصومین به این مقام منصوب شده، یا اینکه مردم او را برگزیده‌اند؟

پاسخ اینکه در حاکمیت انتصابی، نصب به دو معنا به کار می‌رود: نصب خاص و نصب عام. نصب خاص آن است که خداوند فردی را با اسم و مشخصات معین به رهبری جامعه اسلامی بگمارد؛ چنان‌که در مورد پیامبر و امامان معصوم صورت گرفت. اما نصب عام آن است که خدا و معصومین علیهم‌السلام فرد خاصی را با اسم و مشخصات به رهبری جامعه اسلامی معین نکرده‌اند، بلکه صفات و ویژگی‌هایی را بیان نموده‌اند که در هر فردی یافت شود، او صلاحیت رهبری را دارد. بدین ترتیب در عصر غیبت، ولی‌فقیه با نصب عام، حق حاکمیت می‌یابد؛ زیرا ویژگی‌های مطرح‌شده در آیات و روایات برای رهبری در او یافت می‌شود. از این رو، حکومت او مورد قبول و رضای خدا و معصومین است. مردم نیز وظیفه دارند این حق حاکمیت را که واقعاً در خارج وجود دارد، کشف و شناسایی کنند و چنین حاکمیتی را بپذیرند.

بنابراین حاکمیت ولی‌فقیه از یک سو انتصابی است؛ یعنی صفاتی را که قرآن و معصومین برای رهبری جامعه اسلامی برشمرده‌اند، در ولی‌فقیه وجود دارد و رضایت خدا در چنین حاکمیتی است. از این رو چنین رهبری، منصوب عام از جانب خداست.

اما از سویی دیگر، حاکمیت ولی‌فقیه انتخابی است؛ به این معنا که مردم باید با انتخاب و رأی خود چنین حاکمیتی را بپذیرند تا تحقق و استقرار یابد. ولی‌فقیه در اصل تشکیل حکومت به زور متوسل نمی‌شود؛ همان‌گونه که روش پیامبر و امامان معصوم نیز چنین بود.^۱ در نتیجه حاکمیت ولی‌فقیه، هم انتصابی است (در اصل ثبوت) و هم انتخابی (در تحقق و استقرار آن).

ولایت یا وکالت

یکی از پرسش‌های مهم در باب حاکمیت ولی‌فقیه آن است که آیا این حاکمیت از باب ولایت است یا وکالت؟

حاکمیت وکالتی آن است که حاکم مقام و سمت خود را از مردم دریافت کند. طبعاً در این حاکمیت، حاکم (یا وکیل) نایب و جانشین آنها در تأمین خواسته‌هایشان است، هرچند برخلاف شریعت باشد. به تعبیری معیار تصمیم حاکم، تشخیص مردم (یا موکلان) است. در این نوع حاکمیت، حاکم پیش از انتخاب مردم، برای حکومت مشروعیتی ندارد، از این رو مردم می‌توانند هر فردی را به‌عنوان وکیل خود انتخاب کنند. درواقع این نوع حاکمیت بر یک پایه استوار است و آن نظر و تصمیم مردم است.

اما حاکمیتی ولایتی است که حاکم اسلامی، مقام و سمت خود را دست‌کم در مقام ثبوت از خدا و معصومین دریافت نماید. در این حاکمیت، معیار تصمیم‌گیری حاکم، قوانین دینی و تشخیص خود حاکم است که آن هم بر اساس ضوابط دینی است. از دیگر سو، مردم نمی‌توانند هر فردی را نیز به‌عنوان حاکم برگزینند، بلکه ولی‌فقیه دارای شرایطی است که در آیات و احادیث معصومین آمده است. بنابراین امامت و رهبری جامعه اسلامی، عهدی الهی است که به هر کسی نمی‌رسد. خداوند در پاسخ حضرت ابراهیم علیه‌السلام که درباره امامت فرزندان خود پرسیده بود، می‌فرماید:

لَا يَنْأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^۱ پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

در این نوع حاکمیت، ولی‌فقیه به نصب عام، از جانب خدا حق دارد حکومت کند، اما مردم باید چنین حاکمیتی را بپذیرند. به تعبیری این نوع حاکمیت برخلاف حاکمیت وکالتی بر دو پایه استوار است: یکی نظر دین و مکتب و دیگر پذیرش مردمی.

نقد و بررسی

حاکمیت وکالتی، بر دیدگاهی انسان‌مدارانه استوار است؛ بدین بیان که حکومت و ولایت حق

مردم است و طبعاً تمام حقانیت آن به مردم باز می‌گردد. این نوع حاکمیت برخلاف آموزه‌های دینی است؛ زیرا حق حاکمیت و اطاعت، تنها از آن خدا و کسانی است که از جانب خدا اجازه حاکمیت دارند. همچنین با توجه به دلایل عقلی و نقلی ولایت فقیه، چنین ولایتی از یک سو منصبی الهی است که از سوی خدا و معصومین علیهم‌السلام به ولی فقیه داده شده و از سوی دیگر استقرار چنین حاکمیتی بر پذیرش مردمی مبتنی است. از این رو، چنین حاکمیتی نمی‌تواند تمام حقانیت خود را از مردم بگیرد؛ درحالی‌که در حاکمیت وکالتی، حاکم که وکیل مردم است، تمام حقانیت خود را از مردم می‌گیرد. بنابراین بر اساس آموزه‌های دینی نمی‌توانیم ولایت فقیه را از باب وکالت بدانیم.

برای پژوهش

۱. ویژگی‌های رهبر اسلامی در عصر غیبت را با ویژگی‌های رهبر غیراسلامی در جوامع غربی مقایسه کنید.
۲. از این تعبیر امام خمینی که «میزان رأی ملت است» تفسیرهای مختلفی شده است. آنها را مورد بررسی قرار دهید و با توجه به نظریات دیگر ایشان، تفسیر صحیح را بیان دارید.
۳. درباره تفاوت‌های دموکراسی غربی با مردم‌سالاری دینی تحقیق نمایید.
۴. وظایف و شئون حاکم اسلامی را در عصر غیبت بررسی نمایید.
۵. انواع ولایت را مورد بررسی قرار دهید.
۶. مبانی نظری حکومت دینی را بررسی کنید.
۷. از دیدگاه اسلام رأی مردم فقط در مقبولیت حاکمیت مؤثر است. یا در مشروعیت آن؟ در این باره تحقیق نمایید.
۸. جایگاه و کارآمدی نظام ولایت فقیه با توجه به تفکیک قوا چگونه است؟ در این باره بررسی کنید.

منابعی برای مطالعه بیشتر

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
۲. جعفر سبحانی، مبانی حکومت اسلامی، ترجمه داود الهامی، قم، توحید، ۱۳۷۰.

۳. حسن ممدوحی، حکمت حکومت فقیه (باسخ به شبهات درمورد حکومت دینی)، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸.
۴. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه، ولایت فتاوت و عدالت، قم، اسراء، ۱۳۷۹.
۵. علی اکبر رشاد، دموکراسی قدسی، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۲.
۶. محمدتقی مصباح یزدی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰.
۷. محمد محمدرضایی، «مبانی کلامی و فلسفی حکومت دینی»، قیاسات، ش ۲۰ و ۲۱، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تابستان و پاییز ۱۳۸۰.

فهرست منابع

۱۳. بوارار، مارسل، *اسلام و حقوق طبیعی انسان*، ترجمه محسن مؤیدی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸.

۱۴. پترسون، مایکل و دیگران، *عقل و اعتقاد دینی*، تهران: طرح نو، ۱۳۷۶.

۱۵. توفیقی، حسین، *آشنایی با ادیان بزرگ*، تهران: انتشارات سمت و موسسه فرهنگی طه و مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۰.

۱۶. حاکم نیشابوری، حافظ ابی عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.

۱۷. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

۱۸. خویی، ابوالقاسم، *مرزهای اصحاب*، ترجمه آیت الله جعفر سبحانی، قم: موسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۵.

۱۹. دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، ج ۴، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.

۲۰. دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، ج ۵، ترجمه صفدر تقی زاده، ابوطالب صارمی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.

۲۱. دورانت، ویل، *تاریخ تمدن*، ج ۶، ترجمه فریدون بدره‌ای، سهیل آذری، پرویز مرزبان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.

۲۲. رامیار، محمود، *بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی*، قم: انتشارات در راه حق، ۱۳۵۲.

۲۳. رشاد، علی اکبر، *فرجام قدسی تاریخ*، در: *فصلنامه قیاسات*، ش ۳۳، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پاییز ۱۳۸۳.

۲۴. زرین کوب، عبدالحسین، *کارنامه اسلام*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.

۲۵. ژیلسون، اتین، *مبانی فلسفه مسیحیت*، ترجمه محمد محمدرضایی و سید محمود موسوی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۵.

۲۶. سبحانی، جعفر، *المرجوز فی اصول الفقه*، قم: موسسه الامام الصادق، ۱۳۸۲.

۲۷. سبحانی، جعفر، *پیشوایی از نظر اسلام*، قم: انتشارات مکتب اسلام، ۱۳۷۴.

منابع

قرآن مجید (با استفاده از ترجمه‌های آیت الله مکارم شیرازی و استاد محمد مهدی فولادوند).

نهج البلاغه (با استفاده از ترجمه‌های فیض الاسلام، دکتر شهیدی و محمد دشتی).

۱. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد، *الصواعق المحرقة*، قاهره: مكتبة القاهرة، ۱۳۸۵.

۲. ابن حنبل، احمد، *مسند احمد*، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا.

۳. ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون.

۴. ابن شعبه حرانی، حسن، *تحف العقول*، نجف: مطبعة الحیدریه، ۱۳۸۰.

۵. احمدی میانجی، احمد، *مکاتیب الرسول*، قم: دارالحديث، ۱۴۱۹ ق.

۶. اسمارت، نینیان، *تجربه دینی بشر*، ج ۲، ترجمه دکتر محمد محمدرضایی و دکتر ابوالفضل محمودی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۳.

۷. اقبال، محمد، *احیای فکر دینی در اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران: رسالت قلم، بی تا.

۸. الیاده، میرچا (ویراسته)، *فرهنگ و دین* (برگزیده مقالات دائرة المعارف دین)، تهران: طرح نو، ۱۳۷۴.

۹. امینی، عبدالحسین احمد، *الغدیر*، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۸۷.

۱۰. باربور، ایان، *علم و دین*، ترجمه بهاء الدین خر مشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.

۱۱. بحرانی، سید هاشم، *غایة المرام*، بیروت: موسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۲ ق.

۱۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، *صحیح بخاری*، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۰ ق.

۲۸. سبحانی، جعفر، *حسن و قبح عقلی*، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۲.
۲۹. سبحانی، جعفر، *خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل*، ترجمه رضا استادی، قم، انتشارات مؤسسه سیدالشهداء، ۱۳۶۹.
۳۰. سبحانی، جعفر، *کشف المراد، شرح تجرید الاعتقاد*، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۲.
۳۱. سبحانی، جعفر، *مبانی حکومت اسلامی*، ترجمه داود الهامی، قم، انتشارات توحید، ۱۳۷۰.
۳۲. سبحانی، جعفر، *منشور جاوید*، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۲.
۳۳. سبحانی، جعفر، *منشور عقاید امامیه*، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۵.
۳۴. سروش، عبدالکریم، *بسط تجربه نبوی*، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۸.
۳۵. سلیمانی، عبدالرحیم، *کتاب مقدس*، قم، انجمن معارف اسلامی ایران، ۱۳۸۲.
۳۶. سلیمانی، عبدالرحیم، *مسیحیت*، قم، انجمن معارف اسلامی ایران، ۱۳۸۱.
۳۷. سلیمانی، عبدالرحیم، *یهودیت*، قم، انجمن معارف اسلامی ایران، ۱۳۸۲.
۳۸. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *الدر المثور فی التفسیر بالمأثور*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ق.
۳۹. شاپیرو، جان سالوین، *لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.
۴۰. شیخ مفید، *المقننه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۴۱. صدوق، محمد بن علی بن الحسین، *کمال الدین و تمام النعمه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ق.
۴۲. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۳۹۳ ق.
۴۳. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، بیروت، دار مکتبه الهلال، ۱۴۲۴ ق.
۴۴. طوسی، محمد بن حسن، *الفیه*، قم، مکتبه بصیرتی، بی تا.
۴۵. فخر رازی، محمد، *تفسیر کبیر*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق.
۴۶. قدردان قراملکی، محمدحسن، *سکولاریزم در مسیحیت و اسلام*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۴۷. قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، *صحیح مسلم*، بیروت، دارالجلیل، بی تا.
۴۸. قمی، شیخ عباس، *سفینه البحار*، دارالاسره، ۱۴۱۴ ق.
۴۹. کلینی، محمد بن یعقوب، *کافی*، بیروت، دارصعب، دارالتعارف، ۱۴۰۱ ق.
۵۰. گری جان، *لیبرالیسم*، ترجمه سیدعلیرضا حسینی بهشتی، تهران، نشر بقیه، ۱۳۸۴.
۵۱. متقی هندی، علی بن حسام الدین، *کنز العمال فی سنن الاقوال و الاعمال*، حلب، مکتبه التراث الاسلامی، بی تا.
۵۲. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۵۳. محمدرضایی، محمد، «پلورالیسم نقد و راه حل» در: *فصلنامه قیاسات*، ش ۳۷، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پاییز ۱۳۸۴.
۵۴. محمدرضایی، محمد، *تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۹.
۵۵. محمدرضایی، محمد، *خاستگاه و پیشینه نظریه تکامل معرفت دینی*، در: *فصلنامه قیاسات*، ش ۱۸، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، زمستان ۱۳۷۹.
۵۶. محمدرضایی، محمد، *رابطه عقل و دین*، در: *فصلنامه قیاسات*، ش ۳۵، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، بهار ۱۳۸۴.
۵۷. مصباح یزدی، محمدتقی، *آموزش عقاید*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۵۸. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، ج ۲، تهران، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۷۹.
۵۹. موسوی خمینی، روح الله (امام)، *ولایت فقیه*، حکومت اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
۶۰. میشل، توماس، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷.
۶۱. ناس، جان بی، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.



Islamic Thought II



نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها
دانشگاه معارف اسلامی
معاونت پژوهشی

دفتر نشر معارف
تلفن: ۷۷۴۰۰۰۴ - ۷۵۱
ISBN: 978-964-531-111-X
۹ 789645 31111X

قیمت: ۸۸۰۰ تومان

۶۲. نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام*، تهران، دارالکتب، الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۶۳. نراقی، احمد، *عوائد الایام*، قم، انتشارات بصیرتی، ۱۴۰۸ ق.
۶۴. نصر، سید حسین، *علم و تمدن در اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۶۵. ولایتی، علی اکبر، *پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران*، تهران، مرکز اسناد و خدمات پژوهشی (وزارت خارجه)، ۱۳۸۲.
۶۶. هوردن، ویلیام، *راهنمای الهیات پروتستان*، ترجمه طاطه‌وس میکائیلیان، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۸.
۶۷. هیک، جان، «پلورالیسم در اسلام»، ترجمه محمد محمدرضایی، در: *نصیحه نامه قیسات*، ش ۳۷، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پاییز ۱۳۸۴.
۶۸. هی‌وود، اندرو، *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، مرکز چاپ و انتشار وزارت امور خارجه، ۱۳۷۹.
۶۹. یتیس‌کایل، دین یهود در جهان مذهبی، ج ۲، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.

70. Bryan R.wilson, "Secularization" in **Encyclopedia of Religion**. Vol.13. P.159, Macmillan publishing Company. NewYork, London 1987.
71. Mourice Cranston, "Liberalism" in **Encyclopedia of Philosophy**, ed, paul Edwardw, Vol.4.P.458, Macmillan Publishing Co, NewYork, London, 1967.
72. Pojmon, Louise P. **Philosophy of Religion: An Anthology**, Wadsworth publishing Company, 1986.
73. Jaroslav Pelikan, "Christiaity in western Europe" in: **Encyclopedia of Religion**. Vol.3. Macmillan Publishing Company. New York, 1987.